۲۰۰ داستان از فضائل مصائب و کرامات حضرت زینب (س)



دویست داستان از فضایل ، مصایب و کرامات حضرت زینب سلام الله علیها

نویسنده:

عباس عزیزی

ناشر چاپی:

سلسله

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
۲۰۰داستان از فضایل ، مصایب و کرامات حضرت زینب (ع) ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
پیشگفتار ----- ۱۴
فضایل و خصایص زینب کبری (س) ----- ۱۶
تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت ----- ۱۶
ولادت و پرورش زینب ----- ۱۹
گریه جبرئیل بر مصایب زینب (س) ----- ۱۹
بشارت تولد زینب و گریه علی (ع) ----- ۲۰
نامگذاری زینب از طرف خداوند ----- ۲۱
فرزند فاطمه ----- ۲۲
تغذیه زینب از زبان پیامبر ----- ۲۳
لقب های حضرت زینب (س) ----- ۲۳
کنیه حضرت زینب (س) ----- ۲۴
عقیله بنی هاشم ----- ۲۵
فصاحت و بلاغت زینب (س) ----- ۲۵
جود و سخاوت زینب (س) ----- ۲۶
نبوغ و استعداد حضرت زینب (س) ----- ۲۶
فضایل حضرت زینب (س) ----- ۲۷
مفسر قرآن ----- ۲۹
پاکدامنی و حیای زینب (س) ----- ۳۰
گفتن مسائل شرعی ----- ۳۰
شجاعتی نظیر حسین (ع) ----- ۳۱
گذشتن از راحتی ----- ۳۲

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت ۳۳
ایراد خطبه در کودکی ۳۳
تلاوت قرآن ۳۴
شباهت زینب (س) به خدیجه ۳۴
شباهت زینب (س) به پدر بزرگوار خود ۳۵
زهد زینب (س) ۳۵
نسبت مردانگی به حضرت زینب (س) ۳۵
زینب ، چشمه علم لدنی ۳۶
آرامش کنار برادر ۳۶
درجه محبت زینب به حسین (ع) ۳۷
نگاه به حسین (ع) ۳۷
عبادت زینب (س) ۳۷
علاقه به نماز شب ۳۷
نماز شب در شب عاشورا ۳۸
نماز نشسته ۳۸
التماس دعا از زینب (س) ۳۸
ارشاد کوفیان در زمان حیات علی (ع) ۳۸
پاسخ به مسائل دینی ۳۹
سفارش پیامبر درباره زینب (س) ۳۹
تجلیل علی (ع) از زینب ۳۹
سه وظیفه زینب (س) ۳۹
علاقه به امام حسین (ع) ۴۰
احترام امام حسین (ع) به زینب ۴۰
بزرگداشت زینب (س) ۴۰
شرط ازدواج زینب (س) ۴۰
سخنرانی بین حسن و حسین (ع) ۴۲

سؤ ال و جواب برادر و خواهر ---------- ۴۴
سؤ ال زینب از پدر در لحظه آخر ---------- ۴۵
تعبیر خواب زینب (س) توسط پیامبر ---------- ۴۶
فرزندان حضرت زینب (س) ---------- ۴۷
پرستاری مادر ---------- ۴۷
القاب حضرت زینب (س) ---------- ۴۷
حضرت زینب (س) در سوگ پیامبر ، علی ، فاطمه و حسن (ع) ---------- ۵۰
زینب در سوگ جدش رسول خدا (ص) ---------- ۵۰
زینب نظاره گر گریه پیامبر(ص) ---------- ۵۱
حنوط جدم را بیاور ! ---------- ۵۴
زینب (س) در سوگ مادر ---------- ۵۴
عزاداری برای فاطمه زهرا(س) ---------- ۵۵
هنگام رحلت مادر ---------- ۵۶
در سوگ پدرش علی (ع) ---------- ۵۶
مصیبت برادرش امام حسن (ع) ---------- ۵۷
زینب بر بالین امام حسن (ع) ---------- ۵۸
مصایب حضرت زینب (س) در سرزمین کربلا ---------- ۵۹
حرکت به سوی کربلا ---------- ۵۹
زینب در کاروان حسین (ع) ---------- ۵۹
ورود به کربلا ---------- ۶۰
سیلی بر صورت خود ---------- ۶۱
راضی به قضا بودن ---------- ۶۱
زینب (س) در ورود به کربلا ---------- ۶۲
سلام زینب (س) به حبیب بن مظاهر ---------- ۶۳
من از حسین جدا نمی شوم ---------- ۶۴
مصایب زینب (س) در شب عاشورا ---------- ۶۴

بستن آب ---------- ۶۴

سرکشی به خیمه ---------- ۶۴

شنیدن صدای سپاه دشمن ---------- ۶۶

امتحان اصحاب در شب عاشورا ---------- ۶۶

قافله سالار حسین (ع) ---------- ۶۷

شب عاشورا ---------- ۶۷

مصایب زینب (س) در روز عاشورا ---------- ۷۰

در خواست آب از زینب (س) ---------- ۷۰

پرستاری از امام سجاد(ع) ---------- ۷۳

در خواست شمشیر از زینب (س) ---------- ۷۵

استمداد حضرت زینب (س) ---------- ۷۶

وداع امام حسین (ع) با زینب ---------- ۷۶

دلداری امام بر زینب (س) ---------- ۷۷

درخواست پیراهن کهنه ---------- ۷۸

وقتی امام از روی اسب افتاد ---------- ۷۹

کنار بدن برادر ---------- ۸۰

عمل به وصیت مادر ---------- ۸۰

دعوت به استقامت ---------- ۸۰

آخرین لحظات در کنار برادر ---------- ۸۲

زینب (س) بر فراز تل زینبیه ---------- ۸۳

آیا در میان شما مسلمانی نیست ---------- ۸۴

زینب از خیمه بیرون آمد ---------- ۸۵

مصایب گلهای کربلا ---------- ۸۶

درد دل بچه ها با زینب (س) ---------- ۸۶

ممانعت از به میدان رفتن عبدالله ---------- ۸۶

زینب (س) در سوگ عباس (ع) ---------- ۸۷

زینب (س) در بالین علی اکبر ---------- ۸۷
زینب (س) بر سر پیکر علی اکبر ---------- ۸۹
زینب (س) کنار بدن علی اکبر ---------- ۸۹
با شتاب بر بالین علی اکبر آمد ---------- ۸۹
بغل کردن بدن علی اکبر(ع) ---------- ۹۰
درخواست آب برای علی اصغر ---------- ۹۰
امانتی از ما مانده ---------- ۹۱
در سوگ عبدالله اصغر ، فرزند امام مجتبی (ع) ---------- ۹۱
ذکر مصیبت دو فرزند زینب (س) ---------- ۹۳
پرستاری زینب (س) از فاطمه صغری ---------- ۹۴
به دنبال دو یادگار امام حسین (ع) ---------- ۹۵
تسلی رباب ---------- ۹۶
مصایب بعد از شهادت امام حسین ---------- ۹۷
شنیدن شیهه اسب ---------- ۹۷
سخن با ذوالجناح ---------- ۹۷
نظاره به آتش کشیدن خیمه ها ---------- ۹۸
فداکاری حضرت زینب (س) ---------- ۹۸
خبر به آتش کشیدن خیمه ها به امام سجاد(ع) ---------- ۹۹
بی تابی زینب (س) کنار خیمه امام سجاد (ع) ---------- ۹۹
زینب (س) کنار بدن پاره پاره ---------- ۹۹
کنار جسد برادر ---------- ۱۰۰
بوسیدن گلوی برادر ---------- ۱۰۱
این قربانی را قبول کن ---------- ۱۰۱
دلدرای به امام سجاد(ع) ---------- ۱۰۲
زینب (س) و نعش برادر ---------- ۱۰۳
دیدن مادر در خواب در شام غریبان ---------- ۱۰۴

غارت اهل حرم ---------- ۱۰۵
سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت ---------- ۱۰۶
مصایب حضرت زینب در زمان اسارت ---------- ۱۰۶
کاروان اسیران از کربلا تا شام ---------- ۱۰۶
گریه امام زمان (ع) بر اسیری زینب ---------- ۱۰۶
خبر اسارت زینب از زبان علی (ع) ---------- ۱۰۸
دلداری و پرستاری از امام سجاد(ع) ---------- ۱۰۹
مصایب اسارت از کلام حبیب بن مظاهر ---------- ۱۱۰
هنگام سوار شدن بر محمل ---------- ۱۱۲
تازیانه به زینب (س) ---------- ۱۱۲
دیدن صحنه دلخراش ---------- ۱۱۲
توجه به سر برادر ---------- ۱۱۵
گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین (ع) ---------- ۱۱۵
مسیر اهل بیت از کوفه تا شام ---------- ۱۱۵
خطابه زینب (س) در کوفه ---------- ۱۱۹
خطابه زینب (س) در دار الاماره ابن زیاد ---------- ۱۲۱
دفاع از امام سجاد (ع) در مجلس ابن زیاد ---------- ۱۲۲
آیینه عفاف در مجلس ابن زیاد ---------- ۱۲۳
خطابه زینب (س) در مجلس یزید ---------- ۱۲۶
نفرین زینب (س) در مجلس یزید ---------- ۱۲۸
فریاد زینب (س) در مجلس یزید ---------- ۱۲۹
دفاع از دختر امام حسین (ع) در مجلس یزید ---------- ۱۳۰
دعای زینب (س) در مجلس یزید ---------- ۱۳۲
زینب (س) و سه در خواست از یزید ---------- ۱۳۲
تشت اندوه و بلا ---------- ۱۳۳
پاره کردن گریبان در مجلس یزید ---------- ۱۳۳

زینب در جست و جوی دختر امام حسین (ع) ---------- ۱۳۳
اگر زینب (س) نبود ---------- ۱۳۶
آرزوی دیدن زینب (س) ---------- ۱۳۷
قصه زنی که نذر کرد ---------- ۱۳۹
زن یزید به خرابه شام می آید ---------- ۱۴۰
تهیه غذا برای کودکان ---------- ۱۴۳
زنی به نام حمیده ---------- ۱۴۴
ما در اینجا غریبیم ! ---------- ۱۴۵
زینب (س) و آرام کردن رقیه ---------- ۱۴۵
وداع زینب (س) با رقیه ---------- ۱۴۶
نپذیرفتن خون بها ---------- ۱۴۷
بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب ---------- ۱۴۸
تشکیل مجلس عزاداری ---------- ۱۴۸
زینب (س) کنار قبر برادر در اربعین ---------- ۱۵۰
زنان مدینه ---------- ۱۵۲
خبر شهادت حسین به پیامبر (ص) ---------- ۱۵۳
شیون هنگام ورود به مدینه ---------- ۱۵۳
ملاقات ام البنین با زینب (س) ---------- ۱۵۴
یاد جانسوز زینب (س) در مدینه از رقیه ---------- ۱۵۵
سوگواری کنار قبر مادرش زهرا(س) ---------- ۱۵۵
دستور به سیاه پوش کردن محمل ها ---------- ۱۵۶
سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س) ---------- ۱۵۸
مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم ---------- ۱۵۹
گفت و گو با ام حبیبه ---------- ۱۵۹
نظاره غسل دادن حضرت رقیه ---------- ۱۶۰
به خواب دیدن حضرت زهرا(س) ---------- ۱۶۰

وفات حضرت زینب کبری ---------- ۱۶۳

لحظات آخر عمر زینب (س) ---------- ۱۶۳

وفاوت علیا مخدره زینب (س) ---------- ۱۶۴

محل دفن ---------- ۱۶۵

گریه امام زمان (ع) در وفات زینب (س) ---------- ۱۶۵

امام زمان (ع) روضه وداع می خواند ! ---------- ۱۶۷

عنایت به مجلس سوگواری ---------- ۱۶۸

امام زمان (ع) کنار قبر عمه اش در شام ---------- ۱۶۹

کرامات حضرت زینب (س) ---------- ۱۷۰

شفای یکی از بزرگان دین ---------- ۱۷۰

نابودی سرمایه افراد سنگدل ---------- ۱۷۲

نابودی زن بی رحم ---------- ۱۷۳

اثر دعای زینب (س) ---------- ۱۷۳

شفای درد چشم ---------- ۱۷۴

شفای نابینا ---------- ۱۷۶

مسلمان شدن طبیب یهودی ---------- ۱۷۷

نفرین حضرت زینب (س) ---------- ۱۷۹

توسل به حضرت زینب (س) ---------- ۱۸۰

شفای بیماری ---------- ۱۸۳

برطرف شدن حاجت یک هندی ---------- ۱۸۶

نتیجه احترام یک سنی به زینب (س) ---------- ۱۸۷

شفای یک جوان ---------- ۱۸۹

شفای پسری که از بام سرنگون شده بود ---------- ۱۹۰

یهودی و طلب فرزند از زینب (س) ---------- ۱۹۱

درک عظمت اهل بیت (ع) ---------- ۱۹۳

نفرین زینب (س) در حق بحر بن کعب ---------- ۱۹۳

سکوت محض در هنگام خواندن خطبه ---------- ۱۹۴
متوسل شوید ، ماءیوس نمی شوید ---------- ۱۹۴
اولین سفر به شام ---------- ۱۹۵
توسل به زینب کبری (س) ---------- ۱۹۵
گزیده اشعار در منقبت زینب (س) ---------- ۱۹۶
دختر دریای نجات ---------- ۱۹۶
با یادش ؛ ظهر عاشورا ---------- ۱۹۷
کاروان اشک ---------- ۱۹۷
تا اربعین . . . ---------- ۱۹۸
میلاد حضرت زینب (س) ---------- ۲۰۴
پیام خون حضرت زینب (س) ---------- ۲۰۵
زینب ؛ پاسدار لاله ها ---------- ۲۰۶
با پای برهنه ---------- ۲۰۶
درباره مرکز ---------- ۲۰۷

۲۰۰داستان از فضایل ، مصایب و کرامات حضرت زینب (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : عزیزی عباس - ۱۳۴۲ عنوان و نام پدیدآور : ۲۰۰ داستان از فضایل مصایب و کرامات حضرت زینب علیهاالسلام عباس عزیزی مشخصات نشر : قم نشر سلسله ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ص ۲۰۸ شابک : ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۱۸۶-۰-۲ ۵۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ سوم ۵۵۰۰: ۱۳۷۹ ریال یادداشت : چاپ چهارم ۸۰۰۰۱۳۸۱ ریال :۱-۵۱-۷۲۰۵-۹۶۴ ISBN یادداشت : چاپ چهارم ۸۰۰۰: ۱۳۸۱ ریال یادداشت : کتابنامه ص ۲۰۸ - ۲۰۷ موضوع : زینب س ،بنت علی ع ، ۶۲ - ۶ق -- سرگذشتنامه موضوع : زینب س ،بنت علی ع ، ۶۲ - ۶ق -- فضائل رده بندی کنگره : BP۵۲/۲ /ز۹ع ۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۴ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۴۰۵۷

پیشگفتار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب کیست ؟

زینب فرزند کیست ؟

نام زینب را چه کسی برای او انتخاب کرد ؟

جانشین زهرا(س) کیست ؟

زینب چه کرد که امام حسین (ع) به احترام او از جا برخاست ؟

زینب چه کرد که به این مقامات عالی رسید ؟

وقتی زینب فرق شکافته پدرش را دید ، چه حالی به او دست داد ؟

زینب فراق مادرش را چگونه تحمل کرد ؟

وقتی زینب لخته های جگر برادرش را در تشت دید ، چه حالی به او دست داد ؟

چرا زینب را مادر مصیبت ها خوانده اند ؟

قهرمان کربلا کیست ؟

وقتی زینب بر فراز تل زینبیه ایستاده بود ، چه دید ؟

وقتی زینب سی هزار لشکر دشمن را

در مقابل دید ، چه احساسی داشت ؟

زینب چگونه تشنگی خود و کودکان را تحمل کرد ؟

زینب چه احساسی داشت وقتی می دید عزیزانش در برابر او کشته می شوند ؟

زینب در قتلگاه چه دید ؟

زینب چگونه بدن پاره پاره برادر را شناخت ؟

زینب وقتی کنار بدن برادر آمد ، چه دعایی کرد

زینب ، چگونه مصیبت از دست دادن جد ، پدر ، مادر ، برادران ، و عزیزانش را تاب آورد ؟

زینب چرا سیلی خورد ؟

آن هنگام که خیمه ها را به آتش می کشیدند ، زینب در چه حالی بود ؟

زینب در اسارت چه مصایبی چه مصایبی را تحمل کرد ؟

زینب چه احساسی داشت وقتی سر بریده برادر را بر بالای نیزه دید ؟

زینب در مجلس یزید چه صحنه هایی را مشاهده کرد ؟

زینب در آن مجلس و بعد از آن چه خطبه هایی خواند که کاخ ستم یزیدیان را بر سرشان خراب کرد ؟

زینب چرا نماز شب خود را نشسته خواند ؟

زینب در کجا و در چه شرایطی وفات یافت ؟

در این کتاب ، دویست از فضایل ، مصایب و کرامات صدیقه صغری حضرت زینب کبری (س) بیان گردیده و در قسمت پایانی اشعار منتخب از شاعران اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نقل شده است .

امید است بتوانیم خود را به اوصاف و کمالات آن الگوی ایثار و فداکاری نزدیک کنیم و از خصایل و خصایص آن حضرت بهره وافر بر گیریم و بدانیم که توسل با اخلاص به آن بانوی پاک و مصیبت دیده ، بدون پاداش و نتیجه نخواهد ماند .

فضایل و خصایص زینب کبری (س)

تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت

بِسْمِ اللّٰهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زينب كبرى (س

) روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود . خبر تولد نوزاد عزیز ، به گوش رسول خدا (ص) رسید . رسول خدا (ص) برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا (س) آمد و به دختر خود فاطمه (س) فرمود : ((دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم)) .

فاطمه (س) نوزاد کوچکش را به سینه فشرد ، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد ، و آن گاه به پدر بزرگوارش داد . پیامبر (ص) فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد . فاطمه (ص) ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالی که شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید : پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ ! رسول خدا (ص) فرمود : ((گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو ، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلاتی دردناکی رو به رو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند)) .

در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید ، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش

فاطمه (س) فرمود : ((ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کسی که بر زینب و مصایب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند)) . (۱)

ولادت و پرورش زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

درست ترین گفتار آن است که سیدتنا زینب کبری (س) در پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم هجری به دنیا آمده ، و تربیت و پرورش آن دره یتیمه و مروارید گرانبها و بی مانند در کنار پیغمبر اکرم (ص) بوده ، و در خانه رسالت راه رفته ، و از پستان زهرای مرضیه (س) شیر وحی مکیده ، و از دست پسر عموی پیغمبر ، امیرالمؤ منین (ع) غذا و خوراک خورده و نمو نموده ، نمو قدسی و پاکیزه ، و با سعادت و نیکبختی ، و پرورش یافته پرورش روحانی و الهی ، و به جامه های عظمت و بزرگی به چادر پاکدامنی و حشمت و بزرگواری پوشیده شده ، و پنج تن اصحاب کساء به تربیت و پرورش و تعلیم و آموختن و تهذیب و پاکیزه گردانیدن او قیام نموده و ایستادگی داشتند ، و همین بس است که مربی و مؤ دب و معلم او ایشان باشند . (۲)

گریه جبرئیل بر مصایب زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شده است که پس از ولادت حضرت زینب (س) ، حسین (ع) که در آن هنگام کودک سه چهار ساله بود ، به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : ((خداوند به من خواهری عطا کرده است)) .

پیامبر(ص) با شنیدن این سخن ، منقلب و اندوهگین شد و اشک از دیده فرو ریخت . حسین (ع) پرسید : ((برای چه اندوهگین و گریان شدی ؟)) .

پیامبر(ص) فرمود : ((ای نور چشمم ، راز آن به زودی برایت آشکار شود .

((

تـا اینکه روزی جبرئیل نزد رسول خـدا (ص) آمـد ، در حالی که گریه می کرد ، رسول خـدا (ص) از علت گریه او پرسـید ، جبرئیـل عرض کرد : ((این دختر (زینب) از آغـاز زنـدگی تـا پایان عمر همواره با بلا و رنـج و انـدوه دست به گریبان خواهد بود؛ گاهی به درد مصـیبت فراق تو مبتلا شود ، زمانی دستخوش ماتم مادرش و سپس ماتم مصیبت جانسوز برادرش امام حسن (ع) گردد و از این مصـایب دردنـاک تر و افزون تر اینکه به مصایب جانسوز کربلا گرفتار شود ، به طوری که قامتش خمیـده شود و موی سرش سفید گردد .))

پیامبر (ص) گریان شد و صورت پر اشکش را بر صورت زینب (س) نهاد و گریه سختی کرد ، زهرا (س) از علت آن پرسید . پیامبر (ص) بخشی از بلاها و مصایبی را که بر زینب (س) وارد می شود ، برای زهرا(س) بیان کرد .

حضـرت زهرا (س) پرسـید : ((ای پدر ! پاداش کسی که بر مصایب دخترم زینب (س) گریه کند کیست ؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود : ((پاداش او همچون پاداش کسی است که برای مصایب حسن و حسین (ع) گریه می کند))(۳)

بشارت تولد زینب و گریه علی (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هر پـدری را که بشارت به ولادت فرزند دادند ، شاد و حرم گردید ، جز علی بن ابی طالب (ع) که ولادت هر یک از اولاد او سبب حزن او گردید .

در روایت است که چون حضرت زینب متولد شد ، امیرالمؤ منین (ع) متوجه

به حجره طاهره گردید ، در آن وقت حسین (ع) به استقبال پدر شتافت و عرض کرد : ای پدر بزرگوار ! همانا خدای کردگار خواهری به من عطا فرموده .

امیرالمؤ منین (ع) از شنیدن این سخن بی اختیار اشک از دیده های مبارک به رخسار همایونش جاری شد . چون حسین (ع) این حال را از پدر بزرگوارش مشاهده نمود افسرده خاطر گشت . چه ، آمد پدر را بشارت دهد ، بشارت مبدل به مصیبت و سبب حزن و اندوه پدر گردید ، دل مبارکش ره درد آمد و اشک از دیده مبارکش بر رخسارش جاری گشت و عرض کرد : ((بابا فدایت شوم ، من شما را بشارت آوردم شما گریه می کنید ، سبب چیست و این گریه بر کیست ؟))

علی (ع) حسینش را در برگرفت و نوازش نمود و فرمود : ((نور دیده ! زود باشد که سر این گریه آشکار و اثرش نمودار شود .))که اشاره به واقعه کربلا می کند . همین بشارت را سلمان به پیغمبر داد و آن حضرت هم منقلب گردید .

چنان که در بعض کتب است که حضرت رسالت در مسجد تشریف داشت آن وقت سلمان شرفیاب خدمت گردید و آن سرور را به ولادت آن مظلومه بشارت داد و تهنیت گفت . آن حضرت بگریست و فرمود : ((ای سلمان جبرییل از جانب خداوند جلیل خبر آورد که این مولود گرامی مصیبتش غیر معدود باشد تا به آلام کربلا مبتلا شود ، الخ))(۴)

نامگذاری زینب از طرف خداوند

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هنگامی که زینب (س) متولد شد ، مادرش حضرت

زهرا (س) او را نزد پدرش امیرالمؤ منین (ع) آورده و گفت : این نوزاد را نامگذاری کنید !

حضرت فرمود : من از رسول خدا جلو نمی افتم .

در این ایام حضرت رسول اکرم (ص) در مسافرت بود . پس از مراجعت از سفر ، امیرالمؤ منین علی (ع) به آن حضرت عرض کرد : نامی را برای نوزاد انتخاب کنید .

رسول خدا (ص) فرمود : من بر پروردگارم سبقت نمی گیرم .

در این هنگام جبرئیل (ع) فرود آمده و سلام خداوند را به پیامبر(ص) ابلاغ کرده و گفت :

نام این نوزاد را ((زینب)) بگذارید ! خداوند بزرگ این نام را برای او بر برگزیده است .

بعد مصایب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد شد ، بازگو کرد . پیامبر اکرم (ص) گریست و فرمود : هر کس بر این دختر بگرید ، همانند کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریسته باشد . (۵)

فرزند فاطمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علیا حضرت زینب ، نخستین دختری است که از فاطمه (س) به دنیا آمده ، و او پس از امام حسن و امام حسین (ع) بزرگترین فرزندان فاطمه (س) بوده ، و نیز گفته اند : دلیل بر آن است که راویان حدیث و بیان کنندگان اخبار در ایام اضطهار - یعنی روزگار غلبه و چیرگی ظلم و ستم ستمگران بر مؤ منین - هر گاه می خواستند از امیرالمؤ منین علی (ع) روایتی نقل کنند می گفتند : این روایت از ابی زینب است ، و اینکه امیرالمؤ منین

(ع) را بـه ایـن کنیـه می نامیدنـد ، برای آن اسـت کـه زینب کـبری (س) پس از امـام حسن و امـام حسـین - علیهماالسـلام - بزرگترین فرزندان آن حضرت بوده ، و امیرالمؤ منین (ع) نزد دشمنانش به این کنیه معروف نبوده است . (۶)

تغذیه زینب از زبان پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

حضرت زینب (س) مانند دو برادرش حسن و حسین (ع) از زبان رسول الله (ص) تغذی می کرد .

همان طور که در بسیاری از اخبار آمده است ، پیغمبر (ص) زبان خود را در دهان حسـنین می گذاشت ، آنان با مکیدن زبان پیغمبر تغذیه می شدند و از همین طریق گوشت و پوست بدنشان می رویید و رشد می کرد ، در مورد حضرت زینب (س) نیز همین عمل را انجام می داد .

در جلـد اول از کتاب خرایج راوندی (صـفحه ۹۴) معجزه یکصـد و پنجاه و پنـج (۱۵۵) از حضـرت صـادق (ع) چنین روایت کرده است :

امام صادق (ع) فرمود : پیغمبر (ص) پیوسـته نزد فرزندان شـیر خوار فاطمه می آمد ، از آب دهان خود آنان را تغذیه می کرد و سپس به فاطمه (س) می فرمود به آنان شیر ندهید))(۷)

لقب های حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

الـف) زینب کـبری : این لقب برای مشـخص شـدن و تمییز دادن او از سـایر خواهرانش (که از دیگر زنـان امیرمؤ منـان به دنیا آمده بودند) بود .

ب)الصـدیقه الصـغری : چـون ((صـدیقه))لقـب مبـارک مـادرش ، زهرای مرضـیه (س) است ، و از سـویی شـباهت هـای بی شماری میان مادر و دختر وجود داشت ، لذا حضرت زینب را ((صدیقه صغری)) ملقب کردند .

ج) عقیله / عقیله بنی هاشم / عقیله الطالبین :

((عقیله)) به معنـای بـانویی است که در قومش از کرامت و ارجمنـدی ویژه ای بر خوردار باشـد و در خانه اش عزت و محبت فوق العاده ای داشته

باشد .

د) دیگر لقب ها :

از دیگر لقب های حضرت زینب ، موثقه عارفه ، عالمه غیرمعلمه ، عابده آل علی ، فاضله و کامله است . (۸)

کنیه حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

کنیه آن علیا حضرت ((ام کلثوم)) است ، و این که ایشان را ((زینب کبری)) می گویند ، برای آن است که فرق باشد بین او و بین کسی از خواهرانش که به آن نام و کنیه نامیده شده است .

چنان که ملقبه به ((صدیقه صغری)) شده است ، برای فرق بین او و مادرش صدیقه کبری فاطمه زهراصلوات الله علیهما . (۹)

زینب عالمه بود

امام سجاد (ع) خطاب به عقیله بنی هاشم ، زینب کبری (س) می فرمایند :

((یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه ، و فهمه غیر مفهمه)) .

عمه جان ! تو عالمه ای هستی بدون اینکه معلم داشته باشی ، و فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو فهمانده باشد(۱۰)

زینب محدثه بود

از سخنان فاضل دربندی (متوفی به سال ۱۲۸۶ هجری) و جز او از عالمان دیگر - رحمهم الله - ظاهر و هویدا است که آن خاتون دو سرا حضرت زینب کبری (س) علم منایا و بلایا (مرگ ها و پیشامدهای سخت) را می دانسته ، و فرمایش امام سجاد (ع) به او :

((یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه ، و فهمه غیر مفهمه))؛ ای خواهر پدرم ! خدای را شکر و سپاس ، تو دانایی هستی که کسی به تو نیاموخته ، و فهمیده و درک کننده ای هستی که کسی به

تو نفهمانده است .

دلیل و راهنما است به این که زینب دختر امیرالمؤ منین (س) محدثه بوده ، یعنی همه چیز (از جانب خدای تبارک و تعالی) به او الهام می شده و در دلش آشکار می گشته است .

همچنین علم و دانش او از علوم لدنیه (علومی که از استاد فرا نگرفته ، بلکه از جانب خدای عزوجل) بوده است . (۱۱)

عقیله بنی هاشم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

در برخی روایات است که او را مجلس علمی بود و زنان به قصد آموختن احکام دین نزد او می رفتند . این صفات برجسته که برای هیچ یک از زنان معاصر او فراهم نشده است ، زینب را از دیگران ممتاز ساخت ؛ چنان که او را ((عقیله بنی هاشم)) می گفتند و از وی حدیث فرا می گرفتند .

ابن عباس از او حدیث کند و گوید : ((عقیله ما ، زینب دختر علی (ع) حدیث کرد . . . و این لقب بر او ماند؛ چنان که به عقیله معروف گشت و فرزندان وی را بنی عقیله گفتند .))(۱۲)

فصاحت و بلاغت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

شیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد :

((می گویم : و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده ، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره ، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته ، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید ، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی . پس (از این رو) گفته : ((کانها تفرع عن لسان امیرالمؤ منین))؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤ منین (ع

) قصد و آهنگ می نمود ، و هر که درباره کربلا ـ و در احوال و سرگذشت های حسین (ع) کتابی نوشته ، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است . و حاحظ در کتاب خود ((البیان و التبیین)) آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته : ((زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند ، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند(۱۳)

جود و سخاوت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روزی میهمانی برای امیرالمؤ منین (ع) رسید . آن حضرت به خانه آمده و فرمود : ای فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد ؟ عرض کرد : فقط قرض نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد . زینب (س) بیدار بود ، عرض کرد : ای مادر ، نان مرا برای میهمان ببرید ، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد ، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد ؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید ، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد . (۱۴)

نبوغ و استعداد حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در تاریخ آمده که روزی امیرمؤ منان (ع) در میان دو فرزند خردسالش عباس و زینب نشسته بود که رو به عباس نموده فرمود : ((قل واحد)) بگو یک .

عباس آن را گفت .

سپس فرمود : ((قل اثنان)) بگو دو .

عباس در پاسخ گفت : ((استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحد ، اثنان))؛ شرم دارم با زبانی که یکی گفته ام ، دو بگویم .

آن گاه امیرمؤ منان (ع) چشمان عباس (ع) را بوسه زد؛ چرا که کلام این فرزند خردسال اشاره به وحدانیت خدای تعالی و توحید او می کرد .

سپس رو به زینب (س) کرد ، ولی زینب منتظر سؤ ال پدر

نمانده ، خود سؤ الی مطرح کرد و گفت : پدر ! ما را دوست داری ؟

امیرمؤ منان (ع) فرمود : آری دخترم ، فرزندان پاره های قلب ما هستند .

زینب (س) با این مقدمه ، وارد سؤ ال اصلی شد و پرسید : پدر ! دو محبت - محبت خدا و محبت اولاد - در قلب مؤ من جا نمی گیرد . پس اگر باید دوست داشته باشی ، شفقت و مهربانی را نثار ما کن و محبت خالص را تقدیم خداوند .

علی (ع) که این درک ، و شناخت و استعداد را در این دختر و پسر خردسالش مشاهده نمود ، بر علاقه اش نسبت به آنان افزوده شد .)) زینب (س) به دلیل همین نبوغ و استعداد و دیگر کمالاتی که در وجودش بود ، از احترام ویژه خانواده پدر برخوردار شد . (۱۵)

فضایل حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

مرحوم علامه مامقانی (ره) در مجلد سوم کتاب شریف ((تنقیح المقال)) درباره سیدتنا زینب الکبری (س) می نویسد :

((درباره سیدتنا زینب الکبری می گویم : زینب و چیست زینب و چه چیز تو را دانا گردانید (و از کجا درک نموده و دریافتی) که (شرافت و بزرگی و فضیلت و برتری) زینب چیست ؟ (پس به طور اختصاص آن هم یک از هزار هزار آن است که) زینب عقیله یعنی خاتون بزرگوار و گرامی فرزندان هاشم (ابن عبد مناف پدر جد رسول خدا) است ، و محققا صفات حمیده و خوی های پسندیده را دارا بود که پس از مادرش ، صدیقه کبری (س

) کسی دارا نبوده است ، تا این که حق و سزاوار است گفته شود : او است صدیقه صغری ، زینب را در حجاب و پوشش و عفت و پاکدامنی (از دیگران) زیادت و افزونی است (و آن این است) که تن او را در زمان پدرش (امیرالمؤ منین) و دو برادرش (امام حسن و امام حسین) کسی از مردان ندید تا روز ((طف)) (کربلا ، و این که زمین کربلا را طف می نامند ، برای آن است که طف زمینی بلند و جانب و کنار را گویند ، و زمین کربلاـ کنار فرات است) و زینب (س) در صبر و شیکبایی (از مصایب و اندوه های بزرگ) و ثبات و پایداری و قیام و ایستادگی (در آشکار ساختن حق و درستی) و قوت و نیروی ایمان و گرویدن (به عقاید و احکام دین مقدس اسلام) و تقوا و پرهیزکاری و اطاعت و فرمانبری (از آنچه خدای تعالی فرموده) وحیده و یگانه بود (که پس از مادرش علیا حضرت فاطمه (س) در دنیا چنین خاتونی که دارای این صفات حمیده و خوی های پسندیده بی مانند باشد ، سراغ ندارم) و زینب (س) در فصاحت و آشکارا سخن گفتن و زبان آوری و در بلاغت و رسایی سخن و سخن گفتن مطابق اقتضای مقام و مناسب حال ، گویی از زبان (پدر بزرگوارش) امیرالمؤ منین (ع) قصد و آهنگ می نمود ، چنان که پوشیده نیست بر کسی که در خطبه و سخنرانی او (در مجلس ابن

زیاد در کوفه ، و مجلس یزید در شام) از روی تحقیق و درستی فکر نموده و بیندیشد ، و اگر ما (علما و بیان کننده اصول و فروع دین مقدس اسلام) بگوییم : زینب (س) مانند امام (ع) دارای مقام عصمت بوده (از گناه بازداشته شده و هیچ گونه گناهی نکرده با این که قدرت و توانایی بر آن داشته و معنی عصمت نزد ما امامیه همین است) کسی را نمی رسد که (گفتار ما را) انکار کند و نپذیرد . اگر به احوال و سرگذشت های او در طف و کربلا و پس از کربلا (در کوفه و شام) آشنا باشد ، چگونه چنین نباشد ؟ و اگر چنین نبود هر آینه امام حسین (ع) مقدار و پاره ای از بار سنگین امامت و پیشوایی را روزگاری که امام سجاد(ع) بیمار بود بر او حمل و واگذار نمی نمود ، و پاره ای از وصایا و سفارشهای خود را به او وصیت نمی کرد و امام سجاد (ع) او را در بیان احکام و آنچه که از آثار و نشانه های ولایت و امامت است . نایبه به نیابت خاصه و جانشین خود نمی گرداند . (۱۶)

مفسر قرآن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

فاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود ((خصایص الزینبیه)) چنین نقل می کند :

((روزگاری که امیرالمؤ منین (ع) در کوفه بود ، زینب (س) در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد . روزی ((کهیعص)) را تفسیر می نمود که

ناگاه امیرالمؤ منین (ع) به خانه او آمد و فرمود : ای نور و روشنی دو چشمانم ! شنیدم برای زن ها ((کهیعص)) را تفسیر می نمایی ؟

زینب (س) گفت : آری . امیرالمؤ منین (ع) فرمود : این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا(ص) روی می آورد . پس از آن مصایب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت . پس آن گاه زینب گریه کرد ، گریه با صدا - صلوات الله علیها . (۱۷)

پاکدامنی و حیای زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

یحیی مازنی روایت کرده است :

((مدتها در مدینه در خدمت حضرت علی (ع) به سر بردم و خانه ام نزدیک خانه زینب (س) دختر امیرالمؤ منین (ع) بود . به خدا سوگند هیچ گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید . به هنگامی که می خواست به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (ص) برود ، شبانه از خانه بیرون می رفت ، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیرالمؤ منین (ع) پیش رویش راه می رفتند . هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می شد ، حضرت علی (ع) جلو می رفت و نور چراغ را کم می کرد . یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤ ال کرد ، حضرت فرمود : می ترسم کسی به خواهرت زینب نگاه کند .))(۱۸)

گفتن مسائل شرعی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

شیخ صدوق ، محمد بن بابویه (ره) می گوید : حضرت زینب (س) نیابت خاصی از طرف امام حسین (ع) داشت و مردم در مسائل حلال و حرام به او مراجعه کرده از او می پرسیدند ، تا اینکه حضرت سجاد (ع) بهبود یافت .

شیخ طبرسی (ره) گوید : حضرت زینب (س) روایات بسیاری را از قول مادرش حضرت زهرا (س) روایت کرده است .

از عماد المحدثین روایت شده است که : حضرت زینب (س) از مادر و پدر و برادرانش و از ام سلمه

و ام هانی و دیگر زنان روایت می کرد و از جمله کسانی که از او روایت کرده اند ، ابن عباس و علی بن الحسین (ع) و عبدالله بن جعفر و فاطمه صغری دختر امام حسین (ع) و دیگرانند .

همچنین ابوالفرج گوید : زینب بانویی عقیله که ابن عباس سخنان حضرت زهرا(س) را در مورد فدك از قول او نقل کرده و می گوید : عقیله ما ، زینب دختر علی (ع) به من گفت .

از ظاهر فرمایش فاضل دربندی و دیگر عالمان چنین به دست می آید که حضرت زینب کبری (س) علم منایا و بلایا (خوابها و حوادث آینده) را همچون بسیاری از یاران حضرت علی (ع) ، مانند میثم تمار و رشید هجری و برخی دیگر می دانسته و بلکه در ضمن اسراری که بیان کرده ، به طور قطع و مسلم آن حضرت را از مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و دیگر زنان با فضیلت برتر دانسته است .

وی در ضمن فرمایش حضرت سجاد (ع) که به آن حضرت فرموده بود : ((ای عمه تو بحمدالله دانشمند بدون آموزگار و فهمیده بدون آموزنده هستی .)) ، گوید : این فرمایش خود دلیل و حجت بر آن است که زینب دختر حضرت امیرالمؤ منین (ع) محدثه بوده یعنی به او الهام می شده است و عمل او از علم لدنی و آثار باطنی می باشد . (۱۹)

شجاعتی نظیر حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

شجاعت حسین (ع) در خواهرش زینب (س) هم بود؛ یا زینب (س) هم در مقام شجاعت

قطع نظر از جهت امامت ، کمی از حسین (ع) ندارد قوت قلبش به برکت اتصالش به مبداء تعالی راستی محیرالعقول است .

شیخ شوشتری می فرماید : اگر حسین (ع) در صحنه کربلا یک میدان داشت ، مجلله زینب (س) دو میدان نبرد داشت : میدان نبرد اولش مجلس ابن زیاد ، و دومی مجلس یزید پلید .

اما تفاوت هایی که از حیث ظهور دارد ، نبرد حسین (ع) با لباسی که از پیغمبر به او رسیده بود ، عمامه پیغمبر بر سر و جبه او به دوش ، نیزه به همراه و شمشیر به دستش سوار بر مرکب رسول خدا (ص) گردید با عزت و شهامت وارد نبرد مشرکین گردید تا شهید شد . (۲۰)

گذشتن از راحتی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

کسی که پس از دستگاه سلطنتی ، دستگاه او است ، کمال وسایل موجود به بهترین وجهی برایش مهیا است ، غلامها و کنیزها و وسایل راحتی ، غرض زینب در چنین خانه ای زندگی می کند که هیچ کسری ندارد ناگهان می بیند حسین (ع) می خواهد حرکت کند تمام خوشی ها و راحتی ها را رها می کند و خود را در دریای ناراحتی ها و ناملایمات می افکند این ، چه زهدی است ؟ سبحان الله ! واقعا حیرت آور است . اگر جریان را نمی دانست ، مهم نبود ، لیکن از همان شب ۲۸ رجب که به اتفاق برادرش با ترس و هراس از مدینه فرار کرده به سمت مکه حرکت نمودند ، برای آنچه جدش رسول خدا (ص) و پدر و مادرش گزارش

داده بودند از مصیبتها آماده شد .

خلاصه ، با علم به این معنی ، و یقین به این که در بلاهای سـخت سخت می رود ، : برای مثل زینبی که دختر سلطان حقیقی و ظاهری و همسر عبدالله است برود در یک دستگاهی که آخرش اسیری است ، آواره بیابانها و زحمت مسافرتها گردد ؟ (۲۱)

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

محمد غالب شافعی ، یکی از نویسندگان مصری گفته است :

((یکی از بزرگترین زنـان اهـل بیت از نظر حسب و نسب و از بهترین بانوان طاهر ، که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آیینه تمام نمای مقام رسالت و ولایت بوده ، حضرت سیده زینب ، دختر علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - است که به نحو کامل او را تربیت کرده بودنـد و از پستان علم و دانش خاندان نبوت سیراب گشـته بود ، به حدی که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی گردیـد و در حلم و کرم و بینایی و بصـیرت در تدبیر کارها در میان خاندان بنی هاشم و بلکه عرب مشـهور شد و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده بود .

آنچه خوبـان همگی داشـتند ، او به تنهـایی دارا بود . شـبها در حـال عبادت بود و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیزکاری معروف بود . . .))(۲۲)

ایراد خطبه در کودکی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از عجایب اینکه زینب (س) در حدود شـش سالگی ، خطبه غرا و طولانی مادرش حضرت زهرا (س) را که در مسجد النبی ، پیرامـون فـدک و رهـبری امـام علی (ع) ایراد کرد ، حفـظ نموده بود ، برای آینـدگان روایت می کرد ، بـا اینکه آن خطبه هم مشروح و طولانی است و هم واژه ها و جمله های دشوار و پر معنی و بسیار در سطح بالا دارد و این از عجایب روزگار است و دیگران آن خطبه را از زینب

(س) نقل نموده اند . (۲۳)

تلاوت قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

روایت شده : که روزی زینب (س) آیات قرآن را تلاوت می کرد ، حضرت علی (ع) نزد او آمد ، ضمن پرسشهایی ، با اشاره و کنایه ، گوشه هایی از مصایب زینب (س) را که در آینده رخ می داده ، به آگاهی او رسانید .

زینب (س) عرض کرد : ((من قبلا این حوادث را که برایم رخ می دهد ، از مادرم شنیده بودم)) . (۲۴)

شباهت زینب (س) به خدیجه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

جالب اینکه شباهت حضرت زینب (س) به حضرت خدیجه (س) از امیرمؤ منان علی (ع) نیز نقل شده است ، چنان که در روایت آمده است :

وقتی که اشعث بن قیس از حضرت زینب (س) خواستگاری کرد ، حضرت علی (ع) بسیار دگرگون و خشمگین شد ، و با تندی به اشعث فرمود :

((این جراءت را از کجا پیدا کرده ای که زینب (س) را از من خواستگاری می کنی ؟ ! زینب (س) شبیه خدیجه (س) ، پروریده دامان عصمت است ، شیر از دامان عصمت خورده ، تو لیاقت همتایی از او را نداری ، سوگند به خداوندی که جان علی در دست او است ، اگر بار دیگر این موضوع را تکرار کنی ، با شمشیر جوابت را می دهم ، تو کجا که با یادگار حضرت زهرا (س) همسر و همسخن شوی ؟ !))(۲۵)

همچنین از پاره ای روایت فهمیده می شود که به خاطر شباهتی که حضرت زینب (س) به خاله پیامبر (ص) به نام ام کلثوم داشت ،

پیامبر(ص) کنیه او را ((ام کلثوم)) گذاشت . (۲۶)

شباهت زینب (س) به پدر بزرگوار خود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

مرحوم سید نورالدین جزایری (ره) در مورد شباهت حضرت زینب (س) به پدر بزرگوار خود چنین نوشته است :

غالبا کلیه پسر شباهت به پدر ، و دختر شباهت به مادر پیدا می کند ، به جز حضرت فاطمه زهرا(س) : ((کانت مشیتها مشیه ابیها رسول الله و منطقها کمنطقه)) . و نیز حضرت زینب (س) که ((منطقها کمنطق ابیها امیرالمؤ منین علیه السلام)) بود . (۲۷)

زهد زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب کبری (س) اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حایز بود . زنی که شوهرش بحرالجود ، عبدالله بن جعفر ، بود و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوایج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت ، کمر بسته ، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید . حتی از شوهر (البته ، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین (ع) شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق ، تن به اسارت داد ، تا آن که به مقامات عالیه نایل گردید . (۲۸)

نسبت مردانگی به حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شیخ بزرگوار صدوق را در کتاب ((اکمال الدین)) و شیخ طوسی را در کتاب ((غیبت)) مورد مطالعه قرار دهید ! این دو تن به صورت مسند از احمد بن ابراهیم روایت می کنند که گفت :

((در سال ۲۸۲ بر حکیمه دختر حضرت جواد الائمه امام محمد تقی (ع) وارد شدم و از پس پرده با او صحبت کرده از دین و آیین او پرسیدم و او نام امام خود را برده گفت : فلانی پسر حسن . به او عرض کردم : فدایت شوم ، آیا آن حضرت را به چشم خود دیده اید یا اینکه از روی اخبار و آثار می گویید ؟

گفت :

از روی روایتی که از حضرت عسکری (ع) به مادرش نوشته شده است . گفتم : آن مولود کجاست ؟ گفت : پنهان است . گفتم : پس شیعه چه کنند و نزد چه کسی مشکلات خویش را بازگو نمایند ؟ گفت : به جده ، مادر حضرت عسکری . گفتم : آیا به کسی اقتدا کنم که زنی وصایت او را بر عهده دارد ؟ گفت : به حسین بن علی (ع) اقتدا کن که در ظاهر به خواهرش زینب (س) وصیت کرد و هر گونه دانشی که از حضرت سجاد (ع) بروز می کرد ، به حضرت زینب (س) نسبت داده می شد تا بدین گونه جان حضرت سجاد (ع) محفوظ بماند . . . (۲۹)

زینب ، چشمه علم لدنی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در مقام علم و یقین ، چنان که علم امام لدنی است ، نه کتابی و تحصیلی رشته علمی که خدای عالم به قلب خاتم الانبیاء و دودمانش انداخت که در قرآن می فرماید : ((از نزد خود به او علم دادیم)) به علی (ع) و حسن و حسین داد به زینب هم عنایت فرمود .

مجلله زینب (س) از همان ابتدایی که خداوند او را آفرید ، روح لطیفش را چشمه علمی از همان علم لدنی قرار داد . اینها کوچك و بزرگ ندارند . (۳۰)

آرامش کنار برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

محبت و علاقه زینب (س) از همان دوران کودکی ، به امام حسین (ع) به قدری سرشار بود ، که نمی توان آن را وصف کرد . او همواره می خواست در کنار برادرش حسین (ع) باشد و رخسار زیبای حسین (ع) را بنگرد ، با او انس و الفت داشته باشد . این محبت عجیب و سرشار از مهر و خلوص ، موجب تعجب حضرت زهرا (س) شد ، راز آن را نمی دانست ، تا آنکه روزی این موضوع را با پدرش در میان گذاشت و پرسید : ((پدرجان ! از محبتی که میان زینب (س) و حسین (ع) است ، شگفت زده شده ام ، به طوری که زینب (س) لحظه ای بدون دیدار حسین (ع) قرار ندارد ، اگر ساعتی بوی حسین (ع) را استشمام نکند جانش به لب می رسد .)) پیامبر (ص) با شنیدن این سخن ، دگرگون شد و اشك از

چشمانش سرازیر گشت و آهی از سینه پرسوزش بر کشید و خطاب به دخترش زهرا(س) فرمود : ((ای نور چشمم ! این دختر همراه حسین (ع) به کربلا می رود ، در رنجها و سختیهای مصایب حسین (ع) شریک خواهد بود .))(۳۱)

درجه محبت زینب به حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

به نوشته بعضی مورخان ، درجه محبت زینب (س) به امام حسین (ع) به گونه ای بود که هر روز چند بار به دیدار حسین (ع) می پرداخت ، سپس نماز می خواند . در روز عاشورا دو نوجوانش محمد و عون را نزد حسین (ع) آورد و عرض کرد : ((جدم ابراهیم خلیل (ع) از درگاه خدا قربانی را قبول فرمود ، تو نیز این قربانی را از من بپذیر ، اگر چنین نبود که جهاد و جنگ برای زنان روا نیست ، در هر لحظه هزار جان فدای جانان می کردم ، هر ساعت هزار شهادت را می طلبیدم . (۳۲)

نگاه به حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علامه جزایری در کتاب ((الخصائص الزینبیه)) می نویسد :

وقتی که حضرت زینب (س) شیر خواه و در گهواره بود ، هر گاه برادرش حسین (ع) از نظر او غایب می شد ، گریه می کرد و بی قراری می نمود . هنگامی که دیده اش به جمال دل آرای حسین (ع) می افتاد ، خوشحال و خندان می شد . وقتی که بزرگ شد ، هنگام نماز قبل از اقامه ، نخست به چهره حسین (ع) نگاه می کرد و بعد نماز می خواند(۳۳)

عبادت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علامه شیخ شریف جواهری در کتاب ((مثیرالاحزان)) آورده که فاطمه دختر امام حسین (ع) گوید : عمه زینب (س) در آن شب (شب دهم محرم) در محراب عبادتش ایستاده دعا می خواند و به خدا استغاثه می کرد ، آن شد دیدگان هیچ یک از ما به خواب نرفت و آه و ناله اش فرو ننشست . (۳۴)

علاقه به نماز شب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) در عبادت نسخه مادر خود حضرت زهرا (س) بود و در تمام شبها تهجد و و تلاوت قرآن را به جا می آورد .

و بعضی از صاحبان فضل گفته اند حضرت زینب (س) برای رضای خدا در تمام تهجد و عبادت شب را ترک نکرد حتی

شب یازدهم از ماه محرم .

همچنین از امام زین العابدین (ع) نقل شده که دیدم در همان شب یازدهم محرم نماز را نشسته می خواند . (۳۵)

نماز شب در شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از فاطمه صغری ، دختر امام حسین (ع) روایت شده که می فرمود :

((اما عمتی زینب فانها لم تزل قائمه فی تلک اللیله ، ای العاشره من المحرم فی محرابها))؛ عمه ام زینب در شب دهم محرم تا به صبح در محراب عبادتش به نماز ایستاده بود . (۳۶)

نماز نشسته

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

برخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود : ((عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل ، دیدم نشسته می خواند ، علت این کار را پرسیدم . پاسخ داد : به خاطر شدت گرسنگی و ضعف ، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما ، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد .))

هر گاه انسان به دقت به حالات آن حضرت نگاه کند و توجه و انقطاع او را به خداوند متعال ببیند ، در عصمت آن حضرت تردیدی به خود راه نمی دهد و یقین می کند که آن حضرت از همان زنان پارسایی است که تمام حرکات و سکنات خود را وقف خداوند متعال نموده اند و از همین رهگذر به جایگاه رفیع و درجات بلندی که از درجات پیامبران و اوصیا حکایت می کند ، رسیده است . (۳۷)

التماس دعا از زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت امام حسین (ع) در آخرین وداع خود با خواهرش زینب (س) فرمود : ((خواهرم ! هنگام نماز شب ، مرا فراموش نکن)) . (۳۸)

ارشاد کوفیان در زمان حیات علی (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در طراز المذهب از بحر المصائب روایت می کند :

پس از آنکه امیرالمؤ منین (ع) به شهر کوفه آمد و آنجا را محل حکمرانی خود قرار داد ، اندك اندك مردم آن شهر از فضل و کمال علمی و عرفانی زینب باخبر شدند . از این رو ، زنان توسط مردان خود ، به امیرالمؤ منین (ع) پیام فرستادند : ((شنیده ایم حضرت زینب (س) محدثه ، عامله و دومین فاطمه است که مانند مادرش فاطمه و از همه جهانیان برتر است . اگر شما اجازه فرمایید فردا که عید است در جشن ما شرکت نماید از سخنانش بهره مند گردیم)) .

امیرالمؤ منین (ع) با درخواست مردم کوفه موافقت فرمود . فردای آن روز زینب (س) در جشن بانوان کوفه شرکت کرد و تنها سخنران آن جلسه بود که با استقبال شگفت انگیزی از سوی زنان و شرکت کنندگان روبه رو شد .

پاسخ به مسائل دینی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از شیخ صدوق محمد بن بابویه روایت شده که زینب (س) نایب خاص امام حسین (ع) بود و مردم نیز در رابطه با مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند تا زمانی که امام زین العابدین (ع) از بیماری شفا یافت . (۳۹)

سفارش پیامبر درباره زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

بعد از تولد زینب (س) پیامبر (ص) فرمود تا نوزاد را به نزدش بیاورند . آن گاه او را بوسید و در آغوش گرفت و نام او را زینب (س) گذاشت و سپس فرمود : به شما سفارش می کنم ، و این سفارش مرا حاضران به غایبان برسانند ((این دختر را احترام کنند که همانند خدیجه کبری (س) است))(۴۰)

تجلیل علی (ع) از زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب (س) در مدت عمرش هفت بار مسافرت کرد . فقط سفر اول راحت و در کمال خوشی بود و آن وقتی بود که امیرالمؤ منین (ع) از مدینه به قصد کوفه حرکت فرمود : زینب هم در رکاب پدرش بود .

علی (ع) هم خیلی رعایت حال زینب (س) را می کرد و از او تجلیل می فرمود ، نه از جهت اینکه که دخترش هست ، بلکه به اعتبار روحانیت و معنویت او بود ، مانند احترامی که پیغمبر (ص) به زهرا (س) می کرد . (۴۱)

سه وظیفه زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از ویژگی هـای زینب (س) در این انقلاب تاریخی و عظیم ، سه وظیفه مهم او است که با موفقیت کامل به پایان رسانـد . پس از شهادت امام حسین (ع) زینب (س) می دید بزرگترین وظیفه و مسئولیتش سه چیز است :

نخست ، از حجت خدا و امام وقت ، حضرت سجاد (ع) حمایت کند و وی را از گزند دشمن حفظ نماید .

دوم ، پیام شهیدان را به همه جا برساند و راه آنها را دنبال کند؛ (که این مساءله از همه مهمتر بود) .

سوم ، طبق وصـیت برادرش از خانواده های شـهیدان و از کودکانی که پـدران آنها به شـهادت رسـیده اند ، سـرپرستی کرده و روحیه آنها را در سطحی عالی نگاه دارد(۴۲)

علاقه به امام حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

محبت و دوستی زینب کبری (س) به امام حسـین (ع) آن چنان بود که خواهرانش این گونه نبودنـد . گفته اند : این محبت و دوستی زینب (س) از ایام و روزگار طفولیت و کودکی وی بوده ، به طوری که آرام نمی گرفت ، مگر در پهلوی امام حسـین (ع) و علیـا حضـرت فاطمه (س) رسول خـدا (ص) را از آن آگاه ساخت . رسول خـدا (ص) گریه کرد و فاطمه (س) را از مصایب و اندوه ها و گرفتاری زینب (س) آگاه نمود . (۴۳)

احترام امام حسین (ع) به زینب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

در اخبار آمده که هر گاه حضـرت زینب به دیدار برادرش امام حسـین (ع) می آمد ، حضـرت به احترام او جلو پایش حرکت می کرد و سر پـا می ایسـتاد و او را در جـای خود می نشانـد به راستی که این خود مقام عظیمی است که آن حضـرت در نزد برادرش داشت ، همان گونه که او امین و امانتدار پدر ، نسبت به هدایای الهی بود . (۴۴)

بزرگداشت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

علامه و مرد بسیار دانا سید جعفر ، از خویشاوندان بحرالعلوم طباطبایی ، در کتاب ((تحفه العالم)) چنین می نویسد :

((در جلالـت قـدر و بزرگی مقـام و برتری شـاءن و بزرگی حـال و چگونگی او بس است آنچه در برخی از اخبار رسـیده ، به اینکه زینب (س) نزد امام حسـین (ع) در آمد و آن حضرت قرآن می خواند ، پس حضرت (چون دید زینب آمد) قرآن را بر زمین نهاد و برای اجلال و تعظیم و بزرگ داشتن او بر پای ایستاد .))(۴۵)

شرط ازدواج زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْ

و گفته اند : حضرت اميرالمؤ منين (ع) هنگامى كه زينب (س) را به پسر برادرش عبدالله بن جعفر تزويج كرد ، در ضمن عقد ، شرط نمود هر گاه زينب خواست با برادرش حضرت امام حسن (ع) سفر رود ، او را از آن منع نكرده و باز ندارد ، و چون عبدالله بن جعفر خواست حضرت امام حسين (ع) را از سفر عراق باز دارد و حضرت آن را نپذيرفت و عبدالله ماءيوس و نوميد گرديد ، دو فرزندش عون و محمد را فرمان داد كه به همراه آن بزرگوار به عراق روند و در برابر آن حضرت جهاد و كارزار نمايند ، و هنگامى كه حضرت امام حسين (ع) روانه كوفه شد ، هر كس او را ملاقات و ديدار مى نمود ، از مردم كوفه و مكر و فريب ايشان او را مى ترسانيد ، حضرت امام حسين (ع) مى فرمود : ((ايم الله لتقتلنى الفئه ، و ليسلطن عليهم

من یذلهم))؛ به خدا سوگند هر آینه گروه ستمگران مرا می کشند ، و خدا کسی را که آنان را ذلیل و خوار گرداند ، بر ایشان مسلط و چیره نماید . (۴۶)

سخنرانی بین حسن و حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

از اموری که بیانگر اوج مقام ارجمند زینب (س) است ، اینکه امام حسن مجتبی (ع) در شاءن او خطاب به او فرمود : ((تو از درخت نبوت و از معدن رسالت می باشی .))

در این راستا به روایت زیر توجه کنید :

((روزی حضرت زینب (س) در محضر دو برادرش ، حسن و حسین (ع) نشسته بود ، و آنها درباره بعضی از گفتار رسول خدا (ص) با هم گفت و گو می کردند . زینب (س) به آنها عرض کرد : شنیدم در گفتار خود می گفتید رسول خدا (ص) فرمود : ((الحلال بین و الحرام بین شبهات لا یعلمهن کثیر من الناس . . .))؛ بعضی از امور حلال آشکار است و بعضی حرام آشکار ، ولی بعضی شبهه ناک است که بسیاری از مردم حکم آن را نمی دانند و تشخیص نمی دهند .

آن گاه زینب (س) چنین شرح داد : هر کس از امور مشتبه پرهیز کند ، دین و آبرویش را از انحراف حفظ می کند و هر کس که مرتکب امور شبهه ناک شد ، پایش به سوی حرام می لغزد ، مانند چوپانی که گوسفندانش را در نزدیک پرتگاهی عبور می دهد ، قطعا احتمال سقوط آن گوسفندان از آن پرتگاه ، بسیار است ، بدان که هر چیزی پرتگاهی دارد

، اموری را که خداونـد حرام کرده ، همـان پرتگـاه هسـتند ، ارتکـاب امور شـبه نـاک ، نزدیـک به آن پرتگـاه خواهـد بود که موجب سقوط خواهد شد .

در هر انسانی عضوی وجود دارد که اگر صالح شود ، موجب صالح شدن سایر اعضا است و اگر فاسد شود ، باعث فاسد شدن سایر اعضا می گردد . آن عضو قلب است . ای برادرانم ! (حسن و حسـین) آیا از پیامبر (ص) که به تاءدیب الهی ادب شده ، شنیده اید که فرمود : ((ادبنی ربی و احسن تاءدیبی))؛ خداوند مرا تاءدیب نمود و نیکو ادب کرد ؟

حلال آن است که خداونـد آن را حلال نموده ، قرآن آن را بیان کرده و پیامبر (ص) آن را توضـیح داده است ، مانند : حلال بودن خریـد و فروش ، اقامه نماز در وقتش ، ادای زکات ، انجام روزه ماه رمضان و حج برای مسـتطیع ، و ترک دروغ ، نفاق و خیانت و مانند : امر به معروف و نهی از منکر .

حرام آن است که خداونـد آن را حرام کرده ، و در قرآن بیـان نموده است و به طور کلی حرام نقیض حلال است . امـام امور شبهه نـاک ، اموری است که نه حلال بودن آن را می دانیم و نه حرام بودن آن را ، انسان با ایمانی که نه حلال بودن چیزی را می داند و نه حرام بودن آن را ، اگر سعادت دنیا و آخرت را می طلبید ،

باید هیچ گاه به دنبال چیزی که آخرش مشتبه است نرود ، واجبات الهی

را انجام دهد و محرمات او را ترک نماید و از شبهه ها پرهیز کند ، در این صورت قطعا رستگار شود ، و گرنه پایش به سوی حرام بلغزد و سرانجام در میان حرام بیفتد .

هنگامی که گفتار زینب کبری (س) به این جا رسید ، امام حسن (ع) به زینب (س) رو کرد و فرمود : خداوند به کمالات تو بیفزاید ، آری همان گونه است که می گویی ، ((انک حقا من شجره النبوه و من معدن الرساله))؛ حقا که تو از درخت نبوت و از معدن رسالت هستی . یعنی گفتار و روش و منش تو ، از مرکز نبوت و مخزن رسالت پیامبر اسلام (ص) نشاءت می گیرد (۴۷) .

سؤ ال و جواب برادر و خواهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روزی جناب زینب (س) از برادر بزرگوار خود امام حسین (ع) چند مطلب پرسید که در ذیل می خوانید :

حضرت زینب : ای برادر ! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت آدم ؟

حضرت امام حسین : ای خواهرم ! آدم بعد از فراق حضرت حوا به وصال رسید اما من بعد از فراق به شهادت می رسم .

حضرت زینب : ای برادر ! مصیبت شما نسبت به مصیبت حضرت ابراهیم خلیل در مقام مقایسه چگونه است ؟

حضرت امام حسین : ای خواهرم ! آتش به روی حضرت ابراهیم گلستان شد ، اما آتش جنگ من سوزان گردد .

حضرت زینب : ای برادر ! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت زکریا ؟

حضرت امام حسین : ای خواهرم ! زکریا را دفن کردند ، اما بدن مرا زیر سم اسبان

قرار می دهند .

حضرت زینب : ای برادر ! مصیبت شما در مقام مقایسه با مصیبت حضرت یحیی چگونه است ؟

حضرت امام حسین : ای خواهرم ! اگر چه سر یحیی را از طریق ظلم و ستم بریدند اما بستگانش را اسیر نکردند ، ولی اهل و عیالم را بعد از شهادتم اسیر خواهند کرد .

حضرت زینب : ای برادر ! مصیبت شما نسبت به ایوب چگونه است ؟

حضرت امام حسین : ای خواهرم ! زخمهای ایوب مرهم پذیر شد و خوب گردید ، امام زخمهای من خوب نخواهد شد . (۴۸)

سؤ ال زینب از پدر در لحظه آخر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) می گوید : هنگامی که پدرم علی (ع) بر اثر ضربت ابن ملجم بستری گردید ، نشانه های مرگ را در رخسار آن حضرت دیدم ، به او عرض کردم : ام ایمن به من چنین و چنان حدیث کرد (که پنج تن در یک جا جمع بودند و پیامبر (ص) ناگهان غمگین شد و علت غم را پرسیدند ، جریان شهادت حضرت زهرا (س) و علی (ع) و حسن و حسین (ع) را شرح داد) می خواهم از شما آن را بشنوم .

امام علی (ع) فرمود : دخترم ! حدیث ام ایمن صحیح است ، گویا تو و دختران رسول خدا (ص) را می نگرم که به صورت اسیر با کمال پریشانی وارد این شهر (کوفه) می کنند ، به گونه ای که ترس آن دارید که مردم به سرعت شما را بقاپند ((فصبرا صبرا . . .)) .

((صبر و استقامت کنید ، سوگند به خداوندی

که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، در آن روز در سراسر روی زمین ولی خدا غیر از شما و دوستان و شیعیان شما ، وجود ندارد ، رسول خدا (ص) به ما چنین خبر داد و فرمود : در این هنگام ابلیس با بچه ها و اعوان خود در سراسر زمین سیر می کنند ، و ابلیس به آنها می گوید : ((ای گروه شیطانها ، ما انتقام آدم (ع) از فرزندانش گرفتیم ، و در هلاکت آنها سعی بلیغ کردیم ، بکوشید تا مردم را نسبت به آنها به تردید و شک بیندازید و مردم را به دشمنی آنها وادار نمایید . . .))(۴۹)

تعبیر خواب زینب (س) توسط پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

به هنگام رحلت رسول خدا (ص) امیرالمؤ منین (ع) و فاطمه زهرا(س) هر دو خوابی دیدند که دلیل بر فوت رسول خدا بود ، از این رو شروع به گریه و زاری کردند . زینب (س) نزد رسول خدا(ص) آمده گفت : ((ای جد بزرگوار ! دیشب در خواب دیدم که بادی سیاه وزیدن گرفت و دنیا را تیره و تار ساخت ، تاریکی همه جا را فرا گرفت و مرا از سویی به سوی دیگر می برد . درخت تنومندی را دیدم و از شدت وزش باد به آن درخت چسبیدم . آن باد درخت را از جای کند و بر زمین انداخت . بعد به شاخه بعد به شاخه بزرگی از شاخه های آن درخت آویختم ، آن را نیز کند . به شاخه ای دیگر چسبیدم ، آن نیز شکست . به یکی

از دو شاخه فرعی آن چسبیدم ، آن نیز شکست . در این حال از خواب بیدار شدم .))

رسول خـدا (ص) در حالی که می گریست ، خطاب به زینب فرمود : ((آن درخت جد تواست و شاخه نخستین مادرت فاطمه است ، دومی پدرت علی و آن دو شاخه دیگر ، برادرانت ، حسنین می باشند که دنیا با فقدان آنان سیاه می گردد ، تو در ماتم آنان لباس سیاه به تن خواهی کرد .))(۵۰)

فرزندان حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

سبط بن جوزی در ((تذکره الخواص)) گوید : عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است . از آن جمله ، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب (س) بوده است . (۵۱)

پرستاری مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روزهایی بر حضـرت فاطمه زهرا (س) گـذشت که بر اساس دردهای فراوان از جمله : شکسـته شدن پهلو ، ورم بازو ، صورت سیلی خورده و سـقط جنین ، حـدود۹۰ روز بستری بود . نـاگفته پیـداست که چنین بیماری نیاز به پرسـتار دارد ، لـذا حضـرت زینب در سن ۵ سالگی از مادر پذیرایی و پرستاری می کرد و متاءسفانه طولی نکشید که به فراق مادر مبتلا گردید . (۵۲)

القاب حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عالمه غیر معلمه : دانای نیاموخته

فهمه غیر مفهمه : فهمیده بی آموزگار

کعبه الرزایا : قبله رنجها .

نائبه الزهراء : جانشین و نماینده حضرت زهرا (س)

نائبه الحسین : جانشین و نماینده حضرت حسین (ع)

ملیکه الدنیا : ملکه جان ، شهبانوی گیتی .

عقیله النساء : خردمند بانوان .

عدیله الخامس من اهل الکساء : همتای پنجمین نفر از اهل کساء .

شریکه الشهید : انباز شهید .

کفیله السجاد : سرپرست حضرت سجاد .

ناموس رواق العظمه : ناموس حریم عظمت و کبریایی .

سیه العقائل : بانوی بانوان خردمند .

سر ابیها : راز پدرش علی (ع)

سلاله الولایه : فشرده و خلاصه و چکیده ولایت .

ولیده الفصاحه : زاده شیوا سخنی .

شقیقه الحسن : دلسوز و غمخوار حضرت حسن (ع) .

عقیلی خدر الرساله : خردمند پرده نشینان رسالت .

رضیعه ثدی الولایه : کسی که از پستان ولایت شیر خورده .

بلیغه : سخنور رسا .

فصیحه : سخنور گویا .

صدیقه الصغری : راستگوی کوچک (در مقابل صدیقه کبری) .

الموثقه : بانوی مورد اطمینان .

عقیله الطالبین : بانوی خردمند از خاندان حضرت ابوطالب (و در بین طالبیان) .

الفاضله : بانوی با فضیلت

.

الکامله : بانوی تام و کامل .

عابده آل علی : پارسای خاندان علی

عقلیه الوحی : بانوی خردمند وحی

شمسه قلاده الجلاله : خورشید منظومه بزرگواری و شکوه .

نجمه سماء النباله : ستاره آسمان شرف و کرامت .

المعصومه الصغری : پاک و مطهره کوچک .

قرینه النوائب : همدم و همراه ناگواری ها .

محبوبه المصطفی : مورد محبت و محبوب حضرت رسول (ص) .

قره عین المرتضی : نور چشم حضرت علی (ع) .

صابره محتسبه : پایداری کننده به حساب خداوند برای خداوند .

عقیله النبوه : بانوی خردمند پیامبری .

ربه خدر القدس : پرونده پرده نشینان پاکی و تقدیس .

قبله البرایا : کعبه آفریدگان .

رضیعه الوحی : کسی که از پستان وحی شیر مکیده است .

باب حطه الخطایا : دروازه آمرزش گناهان .

حفره علی و فاطمه : مرکز جمع آوری دوستی و محبت علی (ع) و فاطمه (س) .

ربیعه الفضل : پیش زاده فضیلت و برتری .

بطله کربلاء : قهرمان کربلا .

عظیمه بلواها : بانویی که امتحانش بس بزرگ بود .

عقلیه القریش : بانوی خردمند از قریش .

الباکیه : بانوی گریان .

سلیله الزهراء : چکیده و خلاصه حضرت زهرا (س) .

امنیه الله : امانت دار الهی .

آیه من آیات الله : نشانی از نشانه های خداوند .

مظلومه و حیده : ستمدیده بی کس . (۵۳)

حضرت زینب (س) در سوگ پیامبر ، علی ، فاطمه و حسن (ع)

زینب در سوگ جدش رسول خدا (ص)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

پیامبر اسلام (ص) زینب را بسیار دوست می داشت ، زیرا سیمای او یاد آور خدیجه (س) بود و نامش یادآور دختر شهیدش .

رسول خدا (ص) می دانست که این بانوی کوچک در آینده سنگ صبور اهل بیت خواهد شد و زخمهای دل

امیرالمؤ منین (ع) را مرهم خواهد بود . از این رو ، علاقه خاصی به او داشت .

می توان گفت که روزهای خوشی و عزت زینب (س) در دوران جدش پیامبر خدا (ص) بود ، چرا که بعدا گرفتار فراق و سوگ عزیزان و شاهد تهاجم به خانه ولایت شد .

زینب پنج سال بیشتر نداشت که جدش رسول خدا در آستانه مرگ قرار گرفت . او فرزندانش را فرا خواند و با آنان به گفت و گو پرداخت . در این لحظات زینب می دید که بزرگترین پناه آنان ، جد بزرگوارشان ، در حال پیوستن به لقاء الله است . سر مبارک ایشان روی سینه پدر بزرگوارش امیرالمؤ منین (ع) قرار گرفته بود ، گویا ودایع رسالت به سینه ولایت انتقال می یافت . ملایکه نیز گروه گروه نازل می گشتند و در عزای شریف ترین خلق عالم امکان ، به اهل بیت ، به ویژه فاطمه زهرا(س) تسلیت می گفتند . (۵۴)

آری ، عزای زینب شروع شد و از آن پس مصایب و محنت های فراوانی را پذیرا گشت . (۵۵)

زینب نظاره گر گریه پیامبر(ص)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

. . . پس عمه ام فرمود : بلی ، ام ایمن برایم نقل نمود که رسول خدا (ص) روزی از روزها به منزل حضرت فاطمه (س) نزول اجلال فرمود و حضرت فاطمه (س) برای آن جناب حریره درست کردند و حضرت علی (ع) طبقی نزد حضرت آوردند که در آن خرما بود ، سپس ام ایمن گفت : من نیز قدحی که در آن شیر و سرشیر بود

را خـدمتشان آوردم ، رسـول خـدا (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و فـاطمه و حسـنین - علیهم السـلام - از آن حریره میـل کرده و سپس همگی آن شـیر را آشامیدنـد و پس از آن رسول خـدا (ص) و به دنبـال آن حضـرت ایشان از آن خرما و سرشـیر تناول نمودند و بعد رسول خدا (ص) دست های مبارکشان را شسـتند در حالی که امیرالمؤ منین (ع) آب روی دستهای آن حضرت می ریختند و پس از آن که آن جناب از شسـتن دست ها فارغ شدند دست به پیشانی کشیده ، آن گاه به طرف علی و فاطمه و حسن و حسـین - علیهم السلام - نظری که حاکی از سرور و نشاط بود نموده ، سپس با گوشه چشم به جانب آسمان نگریست بعد صورت مبارک به طرف قبله کرده و دست ها را گشاد و دعا نمود .

و پس از آن ، با حالت گریه به سـجده رفتند و با صدای بلند می گریسـتند ، و اشک هایشان جاری بود . سـپس سـر از سـجده برداشـته و به راه افتادنـد در حـالی که اشک های آن حضـرت قطره قطره می ریخت ، گویا باران در حال باریـدن بود ، از این صحنه حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) محزون شده و من نیز متاءثر گشته و اندوهگین شدم ، ولی همگی از سؤ ال نمودن پرهیز کرده و از آن حضـرت نپرسیدیم که سبب این گریه چیست ، تا گریستن آن جناب به درازا کشید . در این هنگام علی و فاطمه -

علیهماالسلام - پرسیدند : چه چیز شما را گریانده یا رسول الله ! خدا هرگز چشمان شما را نگریاند ، قلب ما از این حال شما جریحه دار گردیده ؟ ! حضرت فرمودند : ای برادر من ، به واسطه شما مسرور گشتم . . .

مزاحم بن عبدالوارث در حدیث خود به اینجا که می رسد می گوید :

نقل است که پیامبر اکرم (ص) در جواب امیرالمؤ منین (ع) فرمودند : ای حبیب من ! به واسطه شما چنان مسرور و شادمان شدم که تاکنون این طور خوشحال نشده بودم و به شما نگریستم و خدا را بر نعمت شما که به من داده حمد و سپاس نمودم ، در این هنگام جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و گفت : ای محمد ! خداوند متعال بر آنچه در نهان تو است اطلاع داشته و می داند که سرور و شادی تو به واسطه برادر و دختر و دو سبط تو می باشد پس نعمتش را بر تو کامل کرده و عطیه اش را بر تو گوارا نمود یعنی ایشان و ذریه آنها و دوستداران و شیعیانشان را در بهشت با تو همسایه نمود ، بین تو و ایشان تفرقه و جدایی نمی اندازد ، ایشان را عطاء بدون منت او منتفع شده همان طوری که به تو عطاء می گردد تا آنجایی که راضی و خشنود شده بلکه فوق رضایت ایشان و به تو حق تعالی عنایت می فرماید و این لطف و عنایت در مقابل آزمایش و ابتلائات بسیاری است که در دنیا متوجه ایشان شده و ناملایماتی که به

وسیله مردم و آنهایی که از ملت و کیش تو می باشند و خود را از امت تو پنداشته ، در حالی که از خدا و از تو بسیار دور هستند به ایشان می رسد . گاهی ضربه های شدید و غیر قابل تحمل از ناحیه این گروه متوجه ایشان شده و زمانی با قتل و کشتار ایشان مواجه گردند . قتلگاه های ایشان مختلف و پراکنده و قبورشان از یکدیگر دور می باشد . خیر جویی نما از خداوند برای ایشان و برای خودت ، حمد و سپاس خدای عزوجل و آنها بر خیرش و راضی شو به قضای او ، پس حمد خدای به جا آورده و راضی شدم به قضایش به آنچه برای شما اختیار فرموده . (۵۶)

حنوط جدم را بیاور !

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

مجلسی در جلد نهم بحار الانوار در شهادت علی (ع) چنین نقل می کند :

حسن (ع) خواهرش زینب (س) را صدا زده گفت : ای ام کلثوم ، حنوط جدم رسول خدا را بیاور ! زینب (س) فورا حنوط را آورد وقتی سر آن را گشود بوی خوش آن تمام خانه و شهر کوفه و خیابانها و کوچه های آن را پر کرد . (۵۷)

زینب (س) در سوگ مادر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

نابکاران و کوردلانی که می خواستند علی (ع) را به بیعت با خلیفه وادارند ، آمده بودند تا او را به زور از خانه اش بیرون ببرند . علی بیرون نرفت ، زهرا پیش آمد و با ضربات ((مغیره)) و ((قنفذ)) نقش زمین گشت و با بدنی مجروح در بستر بیماری قرار گرفت . و سرانجام زینب به سوگ مادر نشست . (۵۸)

زهرا (س) چون در بستر مرگ قرار گرفت ، به دختر پنج ساله اش وصیت کرد : ((هرگز از دو برادرت جدا مشو . پیوسته با آنان باش و از آنان نگهداری کن . برای آنها به جای من مادر باش .))(۵۹)

زینب به چشم خود دید که چگونه پدرش جسم پاک مادر را غسل داده و چگونه اشک می ریزد ، چه سان ناتوان شده و از خدا صبر و بردباری می طلبد ؟ !

هنگام دفن مادر ، که به نظر می رسد در خانه انجام گرفت ، با چشم تیزبین می دید که که زهرا را زیر خاکها پنهان می کنند ، و با یاد نمودن رسول خدا از ستم امت و ستمگران

ریاست طلب شکوه می کنند . (۶۰)

زینب با دیدن چنین مناظری رو به سوی قبر پیامبر کرد و گفت : با مرگ مادر جای خالی تو برای ما محقق شد ، و دیگر دیدار ممکن نیست . (۶۱)

عزاداری برای فاطمه زهرا(س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

آن روز ، چهار ساله گلستان عصمت و عفاف در کنار بستر مظلومه تاریخ (فاطمه زهرا) همراه اسماء بنت عمیس زانوی غم را بغل گرفته و خیره خیره بر چهره تکیده مادر نگاه می کرد .

مادر از او خواست که نزدیک بستر آید . سپس به او دو امانت گرانبها سپرد و فرمود : ((دخترم زینب ! دو بقچه ای که به تو می سپارم ، یکی از آنها متعلق به دختر ابوذر غفاری و دیگری مال خودت می باشد ، که در آن پیراهنی است که مال حسین می باشد . اما بدان هر گاه که او ، این پیراهن را از تو طلب نماید ، وقت وصل و همراهی شما سر رسیده و حسین برای شهادت مهیا می گردد .))

فاطمه (س) رو به اسماء نمود و فرمود : ((من اندکی به خواب می روم . لحظاتی بعد سراغم بیا و مرا صدا نما . اگر جواب تو را ندادم ، برو علی و اولادم را مطلع کن که زهرا از دنیا رخت بربسته است .))

سپس مشغول خواندن سوره یس گشت : ((یس ، و القرآن الحکیم . . .)) .

اسماء لحظاتی بعد زهرا (س) را صدا می زند ، اما چیزی نمی شنود و در می یابد که دختر پیغمبر از دنیا چشم فرو بسته است .

زینب

بعد از سکوت مادر با حالت صیحه و گریه خود را بر بدن مطهر او می اندازد و صدا می زند و می گوید : ((مادر ! سلام ما را به جدمان رسول خدا برسان . مادر ! گویی ما امروز رسول خدا را از دست دادیم . مادر ! . . .))(۶۲)

هنگام رحلت مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

صاحب کتاب ((ناسخ التواریخ)) می نویسد :

به هنگام رحلت حضرت زهرا (س) زینب در حالی که چادرش بر زمین کشیده می شد ، جلو آمده و فریاد زد : ای پدر ، ای رسول خدا ! هم اکنون محرومیت دیدار تو بر ایمان معلوم گردید و شناخته شد .

علامه مجلسی این روایت را از ((روضه)) نقل می کند :

ام کلثوم بیرون آمد ، در حالی که چادری بر سر افکنده بود که قسمت پایین آن بر زمین کشیده می شد و پیراهنی بر تن کرده که اندامش را پوشیده بود ، صدا می زد : ای بابا ، ای رسول خدا ! هم اکنون به راستی تو را از دست دادیم ، به طوری که دیداری دیگر نخواهد بود . (۶۳)

در سوگ پدرش علی (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در شهر کوفه ، مردم صدای شیون و عزایی را شنیدند که در بین زمین و آسمان ندا در داد : ((قد قتل مرتضی تهدمت و الله ارکان الهدی)) آری ، صدای جبرئیل امین است که در غم امام المتقین صحیه می زند که علی را کشتند . والله ، ارکان هدایت را از بین بردند . . .

زینب صدای حزین امین وحی را که می شنود ، در یک لحظه صحیه از دست دادن مادرش زهرا برایش تداعی می گردد .

در مسجد قامت به خون نشسته علی (ع) را در گلیمی نهاده و راهی منزل می کنند . در فاصله اندکی که به جا مانده است ، حضرت فرمودند : ((فرزندانم ! مرا بگذارید تا با پای خودم وارد منزل گردم .

نمی خواهم دخترم زینب متوجه این وضع من گردد .))

آری زینب دو چهره خونین را پشت در خانه شان دیـده است ، یک بار مادر خود را و این بار قامت رشـید امام المتقین را و از شدت غصه به خود می پیچید .

او گرد وجود پـدر خویش همچون پروانه می گردیـد و از خرمن وجود او بهره هـا می برد . در آخرین لحظات از پـدر خویش اجـازه خواست تا از او سـئوالی را بپرسـد . امام او را در پرسـیدن آزاد دانست و فرمود : ((دخترم ! هر چه می خواهی بپرس که فرصت کم است .))

زینـب رو به پـدر کرد و گفت : ام ایمن می گویـد : ((من از رسـول خـدا شـنیدم که حسـینم در نقطه ای به نـام کربلاـ در روز عاشورا با لب تشنه شهید می گردد)) آیا نقل قول او صحیح است ؟

امـام فرمود : ((آری ؛ ام ایمن درست می گویـد . امـا من چیزی اضـافه بر کلاـم او برایت نقـل کنم . دخترم ! روزی شـما را از دروازه همین شـهر کوفه به عنوان اسـرای خارجی وارد می نمایند که شهر در شور و شعف موج می زند ، آن روز مردم ، شهر را آذین می بندند و با دست زدن و هلهله از آمدن شما استقبال کرده و شما را در شهر گردش می دهند .))

زینب از شنیدن کلام امام معصوم (ع) ، می بیند که چه مصایب طاقت فرسایی در انتظار او می باشد . (۶۴)

مصیبت برادرش امام حسن (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از برخی از مطلعین و دانایان و آگاهان چنین رسیده

است :

((هنگـامی که امام حسن (ع) تشت و لگن مقابلش گذاشـته شـد ، در حالی که جگر رنـج دیـده اش اسـتفراغ و قی می کرد ، شنید خواهرش زینب می خواهد نزد او بیاید . در آن حال که سخت بیمار بود ، فرمان داد که تشت را بردارند ، زیرا می ترسید خواهرش از دیدن آن تشت افسرده شود . (۶۵)

زینب بر بالین امام حسن (ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

امام حسن مجتبی (ع) بر اثر زهر به شـدت در رنج بود . نیمه های شب ، امام حسن (ع) دید از تحمل درد و رنج ناتوان شده ، لـذا یگانه مونس و غمخوارش ، زینب (س) را صدا زد : زینب (س) برخاست و به بالین برادر آمد و او را به گونه ای دید که چون مـار گزیـده به خود می پیچیـد ، احوال او را پرسـید ، امام حسن (ع) ((خواهرم ! برو برادرم حسـین را خبر کن به این جا بیاید .))

زینب (س) بـا چشـمی گریـان و دلی غمبار ، به خانه برادرش حسـین (ع) شـتافت و ماجرا را به او گفت و او را به بالین برادر آورد . (۶۶) سـرانجام زینب (س) با شـهادت برادرش امام حسن (ع) روبه رو شد و داغ پرسوز برادر بزرگش را که یک عمر از دست دشـمنان ، خون جگر خورده بود ، دیـد ولی کـاهش همین مقـدار مصـیبت را بیشتر نمی دیـد ، زینب (س) در تشـییع جنازه برادرش امام حسن (ع) دید گروهی از بنی امیه با تحریک عایشه به بهانه این که

ما نمی گذاریم شما پیکر برادرتان حسن را در کنار قبر رسول خدا (ص) به خاک بسپارد ، اهانتها کردند ، حتی جنازه اش را تیرباران نمودند ، به طوری که وقتی امام حسین (ع) و یاران ، جنازه او را در قبرستان بقیع به زمین نهادند تیرهایی را که به بدن آن حضرت اصابت کرده بود شمردند به هفتاد تیر رسد . (۶۷)

مصایب حضرت زینب (س) در سرزمین کربلا

حرکت به سوی کربلا

زینب در کاروان حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هنگامی که کاروان حسین (ع) تصمیم گرفت مکه را به قصد کوفه ترک کند ، روایت کننده می گوید : چهل محمل را دیدم که با پوشش کامل و موزون ، آماده کرده بودند تا بنی هاشم بانوان محرم خود را بر آنها سوار نمایند . به آن صحنه باشکوه می نگریستم ، ناگاه دیدم از سرای حسینی جوانی بلند بالا و خوش چهره که خالی بر صورتش بود ، بیرون آمد و خطاب به بنی هاشم فرمود : ((از من دور شوید)) . آنها دور شدند ، آن گاه دو زن از سرای حسینی بیرون آمدند ، در حالی که سایر بانوان اطراف آنها را گرفته بودند . آن جوان خوش چهره ، محملی را آماده کرد و زانوی خود را خم کرد و در محضر امام حسین (ع) آن دو بانو را با احترام مخصوص سوار محمل نمود . از یکی پرسیدم : این دو بانو و آن جوان مه لقا کیستند ؟ گفت : ((آن دو بانو یکی زینب (س) و دیگری ام کلثوم است و آن جوان زیباروی ، حضرت عباس (ع) می باشد .))

آری زینب (س

) با چنین عزت و شکوهی سوار محمل شده و به سوی کوفه روانه گردید . (۶۸)

ورود به کربلا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

هنگامی که امام حسین (ع) و همراهان در روز دوم محرم که روز پنج شنبه بود به کربلا رسیدند و در همان محل سکونت نموده و خیمه ها را به پا کردند ، دو حادثه جانسوز در رابطه با زینب (س) رخ داد .

پس از بر پا شدن خیمه ها و سکونت در کربلا حضرت زینب (س) هراسان به حضور برادرش امام حسین (ع) آمد و عرض کرد : ((این بیابان را خوفناک می بینم ، چرا که خوف عظیمی از آن ، به من روی آورده است .))

امام حسین (ع) فرمود : خواهر جانم ، هنگام رفتن به جبهه صفین در همین جا با پدرم فرود آمدیم ، پدرم سرش را روی دامن برادرم نهاد و ساعتی خوابید و من حاضر بودم ، پدرم بیدار شد و گریه کرد ، برادرم حسن (ع) از او پرسید : ((چرا گریه می کنی ؟)) پدرم فرمود : ((کانی رایت فی منامی ان هذا الوادی بحر من الدم و الحسین قد غرق فیه و هو یستغیث فلا یغاث))؛ گویا در عالم خواب دیدم ، این بیابان دریایی از خون است و حسین (ع) در آن غرق شده و هر چه یار و یاور می طلبد ، کسی او را یاری نمی کند .

آن گاه پدرم به من رو کرد و فرمود : ((ای ابا عبدالله ! هر گاه چنین حادثه ای برای تو رخ داد ، چه

می کنی ؟))

در پاسخ گفتم : ((اصبر و لا بدلی من اصبر))؛ صبر می کنم که جز صبر و استقامت چاره ای نیست .

دل زینب (س) با شنیدن این سخن ، آن چنان سوخت که سیلاب اشک از دیدگانش سرازیر شد . (۶۹)

سیلی بر صورت خود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شده که پس از مهلت گرفتن از دشمن ، امام حسین (ع) نشست و به خواب رفت و سپس بیدار شد و به خواهرش زینب (س) فرمود : ((خواهرم ! همین لحظه ، جدم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه سلام الله علیها و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که همه می گفتند : ای حسین ! به همین زودی (و به نقل دیگر ، گفتند : فردا) نزد ما خواهی آمد .))

زینب سلام الله علیها تا این سخن را شنید (آن چنان عاطفه اش به جوش آمد که) سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد . امام حسین (ع) او را دلداری داده و به صبر و آرامش فرا خواند ، به خصوص یادآور شد که با آرامش و حوصله خود ، شماتت و سرزنش دشمن را از ما خاندان پیامبر (ص) دور کن . (۷۰)

راضی به قضا بودن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

چون امام حسین (ع) برای استراحت در خزیمیه فرود آمد و یک شبانه روز توقف کرد ، صبحگاه زینب (س) خواهرش نزد او آمد و گفت : ای برادرم ! آیا نمی خواهی از آنچه دیشب شنیده ام تو را آگاه کنم ؟

حسین (ع) فرمود : چه شنیدی ؟

زینب (س) گفت : در دل شب بیرون رفتم که شنیدم هاتفی ندا می داد : ای چشم ! در ریختن اشک بکوش که جز من کسی بر شهدا گریه نخواهد کرد ، گریه بر

آن گروهی که مرگ آنان را به پیش می راند تا به سوی میعاد گاهی بکشاند که به عهد خویش وفا کنند .

حسین (ع) فرمود : ((یا اختاه ! کل ما قضی فهو کائن))؛ خواهرم ! آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست . یعنی ما باید وظیفه خود را به انجام برسانیم و به آنچه خدا می خواهد راضی باشیم . (۷۱)

زینب (س) در ورود به کربلا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

پس از ورود به کربلا، امام دستهای خویش را به آسمان بر می دارد و نجوا می نماید : ((اللهم انی اعوذ بک من کرب و البلاء !)) یاد کلام جد و باب خویش می کند که او را از کربلا خبر می دادند .

پس ، بر خیل فداییان خویش بانگ بر آورد : ((خیمه ها را همین مکان بر پا نمایید . اینجا قرارگاه ماست . اینجا محل ریختن خونهای ماست .))

در میان جمعیت ، خواهر خود را می بیند که غمگین نشسته و خیره خیره اطراف را زیر بال نگاه خود گرفته است . چهره اش از غم موج می زند . حسین به سوی او می آید و او را تسلی می دهد . صدای زینب حاکی از درد درون است که می فرماید : ((برادرم ! بیا از این مکان برویم از لحظه ای که وارد این سرزمین شده ایم و نام کربلا را شنیده ام ، غمهای عالم روی سینه ام جمع شده اند . . . !))

امام بر او آیه امید و اطمینان می خواند : ((خواهرم ! بر خدای متعال توکل بنما . هر چه هست

، به دست اوست .))

سپس ، دستور بر پایی خیام را صادر می کند؛ ولی زینب (س) متحیرانه چشم دوخته که چرا در درون دره خیمه ها را بر پا می کنند . او شاهد جنگهای باب خویش امیرالمؤ منین (ع) در مقابل دشمنان دین بود و از خیمه گاه آن دوران به ذهن خویش تصاویر زنده ای را به یاد دارد . در برابر امام خویش ، با کمال متانت و ادب می پرسد : ((پدرم ، همیشه خیمه ها را در مکان بلندی بر پا می کرد . چه شده است که شما خلاف او عمل می کنید ؟))

امام می فرماید : ((خواهرم ! آن موقع ، در جنگها فتح و پیروزی وجود داشت ، اما ما می دانیم که این جنگ در نهایت به کشته شدن ما و اسیری رفتن اهل بیت پیغمبر خدا می انجامد . خواهرم ! اگر قدری صبر نمایی ، قضایا را خواهی فهمید ، ولی باید تحمل و صبر نمایی .))

زینب (س) با شنیدن این جملات ، پی به عمق واقعیت می برد و می داند که روزگار وصل با حسین (ع) به سر رسیده و زمانی دیگر شروع محنت و مصایب است . (۷۲)

سلام زینب (س) به حبیب بن مظاهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

فزونی سپاه دشمن و نیروی اندک محدود برادر بیش از همه ، قلب زینب (س) را آماج دردها و غصه های فراوان می کرد ، و بدین جهت چون روز ششم محرم حبیب بن مظاهر به یاری حسین (ع) به کربلا آمد ، و دختر امیرالمؤ منین (س) از

این فداکاری باخبر گشت ، به حبیب پیغام سلام داد . (۷۳)

چون این پیغام به حبیب رسید ، بر روی خاک کربلا نشست و مشتی از آن برداشته بر سرو صورت خویش ریخت و گفت : خاکم به سر ! سختی کار زینب به جایی رسیده است که به مثل من سلام می رساند ! ! (۷۴)

من از حسین جدا نمی شوم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب کبری (س) از سوم شعبان سال ۶۰ هجری در مکه بود . چون سربازان یزید می خواستند در مکه و در حرم امن الهی امام حسین (ع) را مخفیانه بکشند ، لذا امام روز ((ترویه)) که روز هشتم ذی الحجه است ، مکه را به سوی عراق ترک کرد . زینب (س) نیز در این کاروان حضور داشت .

ابن عباس گفت : یا حسین ! اگر خود مجبور به رفتن هستی ، زنان را با خود همراه مبر .

زینب (س) چون این سخن را شنید ، سر از کجاوه بیرون کرد و گفت : ابن عباس ! می خواهی مرا از برادرم حسین جدا کنی ؟ ! هرگز . (۷۵)

مصایب زینب (س) در شب عاشورا

بستن آب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روز هفتم غمی دیگر بر غمهای زینب (س) افزوده گشت . فرمانی از ابن زیاد رسید که نگذارید حسین و اصحاب او از آب استفاده کنند ، و بدین طریق تشنگی یاران به ویژه فرزندان و کودکان دل زینب (س) را به درد می آورد .

هر چند در این فرصت گاه و بی گاه ابوالفضل و علی اکبر (ع) در کنار سایر یاران امام حسین (ع) مقدار کمی آب تهیه می کردند ، و صفوف فشرده دشمن را به عقب می راندند ، ولی جوابگوی نیاز شدید تشنگی و مشکلات همه یاران و عزیزان نبود؛ آن هم در هوای گرم تابستان کربلا .

سکینه دختر امام حسین (ع) می گوید : صبر کن . چگونه صبر کند بچه شیر خواره ای که دوام صبر ندارد ؟ ! (۷۶)

سرکشی به خیمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از حضرت زینب (س) نقل شده فرمود : در شب عاشورا ، نصف شب به خیمه برادرم حضرت عباس (ع) رفتم دیدم جوانان

بنی هاشم به دور او حلقه زده اند و او مانند شیر ضرغام با آنها سخن می گوید و به آنها می فرماید : ((ای برادرانم و ای پسر عموهایم ! فردا هنگامی که جنگ شروع شد ، نخستین کسانی که به میدان رزم می شتابد ، شما باشید ، تا مردم نگویند : بنی هاشم جمعی را برای یاری خواستند ، ولی زندگی خود را بر مرگ دیگران ترجیح دادند . . .)) .

جوانان بی هاشم پاسخ دادند : ((ما مطیع فرمان تو می باشیم)) .

حضرت زینب (س)

می گوید : از آنجا به خیمه ((حبیب بن مظاهر)) رفتم دیدم با یاران (غیربنی هاشم) جلسه مذاکره تشکیل داده و به آنها می گوید : ((فردا وقتی که جنگ شد ، پیشقدم شوید و نخست به میدان بروید ، و نگذارید که یک نفر از بنی هاشم ، قبل از شما به میدان برود ، زیرا که بنی هاشم ، سادات و بزرگان ما می باشند . . .))

اصحاب گفتند : ((سخن تو درست است)) و به آن وفا کردند . (۷۷)

شنیدن صدای سپاه دشمن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حسین (ع) در آن هنگام در پیش خیمه خود نشسته و تکیه به شمشیر داده و سر مبارک بر روی زانو قرار داده و به خواب رفته بود .

زینب (س) که صدای همهمه اسبان و لشکریان را شنید ، نزدیک برادرش آمده و عرضه داشت : ای برادر ! آیا صداهای مخالفان را نمی شنوی که اینک به طرف خیام نزدیک می شوند .

حسین (ع) سر برداشت ، فرمود : هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود : حسین جان بدین زودی بر ما وارد خواهی شد .

زینب (س) که این سخن دلخراش را شنید ، سیلی به صورت زد و اظهار دردمندی و بیچارگی نمود . حضرت او را دلداری داده و امر به آرامش فرمود . (۷۸)

امتحان اصحاب در شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب (س) متکایی برای حسین (ع) گذاشت ، و آن حضرت با خواهر خود آهسته به سخن پرداختند و زمانی که صدای زینب به خاطر بی سرپرستی فردای بانوان به گریه بلند شد ، حسین (ع) او را دلداری داد . بعد زینب ادامه داد : برادرم ! آیا برای وفاداری و مقاومت لازم فردا ، اصحاب را کاملا امتحان کرده ای که مبادا فردا تو را تنها بگذارند ؟

حسین (ع) فرمود : بلی آنان را بارها آزمایش کرده ام ، و تا زنده هستند از من و بانوان و اطفال حمایت و حفاظت خواهند کرد ! بعد حسین (ع) از خیمه زینب بیرون آمد ، و به خیمه حبیب بن مظاهر رفت و مشاهده کردم

که حبیب برای اطمینان خاطر و دلـداری زینب ، مطلب را با سایر یاران در میان گذاشت و آنان سـرهای خود را برهنه کردند و قبضه شمشـیرها را در دست فشـردند و برای حفـاظت از بـانوان و نـاموس پیـامبر(ص) که زینب (ع) روی آن حساسـیت فـوق العاده داشت . با ادای سوگند ، برای چندمین بار اعلام وفاداری کردند . (۷۹)

قافله سالار حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عقیله بنی هاشم می فرماید : ((در شب عاشورا ، دیدم برادرم از خیمه بیرون آمده و خارهای بیابان را با غلاف شمشـیر از جای می کنـد . جلو رفتم و سؤ ال کردم : چرا چنین می کنی ؟ فرمود : می دانم فردا اطفـال من بایـد روی این خارهـا با پای برهنه ، راه بروند .))

سپس ، امام به خواهرش فرمود : ((تو قافله سالار من هستی . مواظب باش جلوی دشـمن گریه نکنی و نگذاری اطفال من سیلی و تازیانه بخورند . بدان که تو را به کوفه و شام خواهند برد .))(۸۰)

شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

بنابر روایت ارشاد حضـرت علی بن الحسـین (ع) فرمود : در شب عاشورا من نشسته بودم و عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد که پـدرم در خیمه جـداگانه کنـاره کرد و در نزد او ((جون)) مولای ابوذر غفاری ایسـتاده بود و آن حضـرت شمشـیر خود را صف می کرد و می فرمود :

یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالا شراق و الاصیل

من صاحب و طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل

و کل حی سالک سبیل

و منتهی الامر الی الجلیل

ای روزگار اف بر دوستی تو باد؛ چه بسـیار برای تو بود در صبح و عصر؛ از رفیقان و طالب تو که کشته شده اند؛ و روزگار به بدل قناعت نمی کند؛ هر زنده ای رونده راه است ؛ و منتهای امر به سوی خداوند بزرگ است .

این اشعار را دو یا سه دفعه خواند تا اینکه من فهمیدم که آن جناب چه اراده کرده است پس گریه مرا گلوگیر

شـد و خـودداری کردم و سـکوت نمـودم . دانسـتم که بلاـ نـازل شـده است . امـا عمه ام زینب آن اشـعار را شـنید و نتوانسـت خودداری کنـد برخـاست و به نزد آن حضـرت رفت و گفت : واثکلاه ! ای کاش مرگ مرا دریافته بود ، مادرم فاطمه و پـدرم علی و برادرم حسن امروز مردند . ای خلیفه گذشتگان و فریادرس باقی ماندگان .

پس حسـین سوی او نظر کرد و فرمود : ای خواهر ! شـیطان حلم تو را نبرد چشـمهایش پر از اشـک شـد و فرمود : اگر آن مرغ سنگ خواره را می گذاشتند هر آینه می خوابید .

زینب گفت : ای وای بر من ! تو در میـان این اشـرار گیر افتـاده ای ، این دل مرا بیشتر مجروح داشـته و بر من سـخت تر است . پس بر صورت خود سیلی زد و گریبان خود را درید و افتاد و غش نمود .

پس حسـین برخـاست و بر روی او آب ریخت و گفت : خواهر جان صبر کن و بـدان که اهل زمین و آسـمان می میرنـد و جز خـدا کسـی باقی نمی ماند . آن خدایی که خلق را خلق کرد به قدرت خود و بر می انگیزاند خلق را و زنده می کند ایشان را ، و او ، فرد و تنهاست . جد من ، پدر و برادر من بهتر از من بودند . و برای هر مسلمان اقتدا به پیغمبر لازم است .

و امثال این سخنان در تعزیت او گفت و فرمود : ای خواهر ! من تو را قسم می دهم که بر من گریبان

پاره مکن و روی نخراش و وایلاه واثبورا ، مگو وقتی من هلاک شدم . پس او را به خیمه آورد و در نزد من نشانید(۸۱)

مصایب زینب (س) در روز عاشورا

در خواست آب از زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از شیخ بزرگوار ((جعفر بن محمد نما)) در کتاب ((مثیرالاحزان)) و او از سکینه روایت کرده که می فرمود :

در روز نهم محرم آب ما تمام شد و عطش ما شدت نمود . آب از ظرفها و مشکها خشک شده بود . چون من و بعضی از اطفال ما ، تشنه شدیم ، من به سوی عمه ام زینب رفتم تا او را از تشنگی خود خبر دهم که شاید آبی ذخیره شده باشد برای ما . پس دیدم که عمه ام در خیمه نشسته است و برادر شیر خوارم بر دامن او است . و آن کودک گاهی می نشیند و گاهی بر می خیزد ، و مانند ماهی در آب ، در حرکت و اضطراب است و فریاد می کند و عمه ام می گوید : صبر کن . ای پسر برادر ! و کجاست برای تو صبر و حال آنکه بر این حالت می باشی . گران است برای عمه تو که صدای تو را بشنود و نفعی به حال تو نبخشد . چون من این را شنیدم ، صدا به گریه بلند کردم . زینب گفت ، سکینه ؟ گفتم : بلی .

گفت : چرا گریه می کنی ؟ گفتم : برای عطش برادرم (و احوال خودم را به عمه ام نگفتم که مبادا اندوه او زیاد شود) . پس گفتم : ای عمه ! چه می شود که به سوی

بعضـی از عیالات انصار بفرستی ، شاید آنها آبی داشـته باشـند ؟ ! عمه ام برخاست و آن کودک را گرفت و به خیمه عموهایم رفت و دید که آبی ندارند ، و بعضـی از کودکان ما به دنبال او روانه شدند برای طمع آب . پس در خیمه پسر عموهایم (اولاد امام حسن) نشست و فرستاد به سوی خیمه اصحاب که شاید آبی بیابد . پس نیافت . چون از یافتن آب ماءیوس شد ، به خیمه خود برگشت ، در حـالی که همراه او قریب به بیست کودک از پسـر و دختر بودنـد . پس شـروع کرد به فریـاد نمودن . مـا هم همه فریاد کردیم . مردی از اصـحاب پـدرم که او را ((بریر)) می گفتنـد (و او را سـید قراء می گفتنـد) چون صدای گریه ما را شنیـد ، خود را بر زمین انـداخت و خاک بر سـر خود ریخت و به اصـحاب خود خطاب کرد : آیا شـما را خوش آیند است که دختران فاطمه بمیرنـد و حال اینکه قائمه شمشـیرها در دسـتهای ما باشـد ؟ ! نه ، قسم به خـدا که بعـد از ایشان در زنـدگی خیر نیسـت ، بلکه بایـد پیش از ایشـان در حوضـهای مرگ وارد شـویم . ای اصـحاب من ! هر یـک دست یکی از این کودکـان را بگیریم و بر آب هجوم آوریم پیش از اینکه ایشان از تشـنگی بمیرنـد و اگر این قوم با ما مقاتله کننـد ما هم با ایشان مقاتله می کنیم . یحیی بن مازنی گفت : موکلین آب فرات بر قتال ما اصرار خواهند داشت ، اگر

این کودکان را به همراه بریم شاید به ایشان تیری یا نیزه ای خورد و ما سبب آن شده باشیم . لیکن راءی آن است که مشکی با خود بر داریم و آن را پر آب کنیم . آن وقت اگر با ما مقاتله کردند ما هم مقاتله کنیم . و اگر کسی از ما کشته شد ، فداء دختران فاطمه باشد . بریر گفت : این فکر خوبی است . پس مشکی گرفتند و به جانب آب رفتند و ایشان چهار نفر بودند . چون موکلین آب فرات مشاهده نمودند گفتند که شما باشید تا ما رئیس خود را خبر دهیم میان بریر و رئیس ایشان قرابتی بود . پس چون او را خبر دادند گفت : ایشان را راه دهید تا آب بیاشامند چون داخل آب شدند و سردی آب را احساس کردند صدا به گریه بلند نموده گفتند : خدا لعنت کند ابن سعد را که از این آب جاری به جگر آل پیغمبر قطره ای نمی رسد . بریر گفت : پشت سر خود را نگاه کنید و تعجیل کنید و آب بردارید که دلهای اطفال حسین از تشنگی گداخته است و شما نیاشامید تا جگر اولاد فاطمه سیراب شود . ایشان گفتند : قسم به خدا بریر ! ما آب نمی آشامیم تا دلهای اطفال حسین سیراب شود . شخصی از موکلین فرات این حرف را شنید و گفت : شما خود داخل آب شدید ، این برایتان کافی نیست که برای این خارجی آب می برید ؟ قسم به خدا که اسحاق را از این کار باخبر می کنم

بریر گفت : ای مرد کتمـان کن امر مـا را . پس بریر به نزدیـک او رفت تا او را گرفته باشـد که خبر به اسـحاق نرسـد . آن مرد فرار کرد و اسـحاق را خبر کرد . او گفت : سـر راه را برایشان بگیریـد و ایشان را بیاوریـد به نزد من ، و اگر ابا کردند با ایشان مقاتله کنید . پس سر راه را بر بریر و اصـحاب او گرفتند . مقاتله ای بین ایشان در گرفت و بریر شروع به موعظه نمود . صدای او به گوش امـام حسـین (ع) رسـید . چنـد نفر فرسـتاد که او را یاری کننـد . پس ایشان رفتنـد و موکلین فرار کردنـد و آب را آوردند . اطفال به یک دفعه بر سـر آب جمع شدند و شـکمها و سـینه ها را بر مشک گذاشـتند ، که ناگاه بند مشک باز شد و آب بر زمین ریخت کودکان به یک دفعه به فریاد آمدنـد بریر به صورت خود زد و گفت : والهفاه بر جگر دختران فاطمه (س)(۸۲)

پرستاری از امام سجاد(ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

چون کار (جنگ) به امام حسـین (ع) تنگ و سـخت شـد و یگانه و تنها ماند ، به خیمه های فرزندان پدرش روی آورد . آنها را از ایشـان خالی و تهی دیـد . سـپس به خیمه های اصـحاب و یارانش التفات نموده و نگریست کسـی از آنان را ندیـد ، پس شروع و آغـاز نمود به بسـیار گفتن ((لا ـ حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم)) (حرکت و جنبشـی و قوت و توانایی نیست جز به وسیله

خدای بلند مرتبه بزرگ) سپس به خیمه های زنان رقیه ، به خیمه فرزندش علی زین العابدین (امام چهارم) آمد وی را دید به روی فرشی از پوست افتاده ، پس بر او در آمده و زینب نزد وی بوده که پرستاریش می نمود ، چون علی بن الحسین (ع) به پدر بزرگوارش نگاه کرد ، خواست حرکت نموده و برخیزد ، ولی از سختی بیماری نتوانست . به زینب فرمود : مرا به سینه ات تکیه ده که این (امام) پسر رسول خدا (ص) است که (اینجا) روی آورده ، زینب پشت زین العابدین نشست و آن حضرت را به سینه خود تکیه داد . امام حسین (ع) از بیماری فرزندش پرسید و او خدای تعالی را حمد و سپاس می نمود ، سپس گفت ای پدر ! امروز با این منافقین و مردم دور و چه کردی ؟ امام حسین (ع) به او فرمود : ای پسرم ! شیطان و دیو سرکش بر ایشان غالب و چیره گشته و ذکر و یاد خدا را از اینان فراموش گردانیده ، و میان ما و آنان آتش جنگ برو افروخته شد تا اینکه روی زمین خون جاری و روان شد . علی (زین العابدین) گفت : ای پدر ! عمویم عباس کجاست است ؟ پس چون عمویش را از پدرش پرسید ، گریه زینب گلویش را گرفت (و نتوانست سخنی بگوید) و به برادرش نگریسته که چگونه به فرزندش پاسخ خواهد داد ، زیرا او را به شهادت و کشته شدن عمویش عباس آگاه نساخته بود ،

از بیم آنکه بیماری اش شدت یافته و سخت گردد ، پس امام حسین به او فرمود : ای پسرم ! عمویت کشته شد ، و دو دستش را در کنار فرات جدا کردند .

پس علی بن الحسین (ع) سخت گریست تا اینکه از حرکت و جنبش افتاده و بیهوش شد . چون به هوش آمد ، از هر یک از عموهایش پرسید و امام حسین به او فرمود : کشته شدند .

علی بن الحسین گفت : برادرم علی و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجا هستند ؟ امام حسین به او فرمود : ای پسرم ! بدان مرد زنده ای جز من و تو در خیمه ها نیست ، و کسانی را که از ایشان می پرسی همه آنها بر روی زمین افتاده اند (کشته شده اند) (۸۳)

در خواست شمشیر از زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علی بن الحسین (ع) سخت گریسته ، به عمه اش زینب فرمود : ای عمه شمشیر و عصا و چوبدستی برایم بیاور . پدرش به او فرمود : به شمشیر و عصا چه خواهی کرد ؟ گفت : عصا را (برای اینکه) بر آن تکیه کنم ، و شمشیر را (برای اینکه) پیش روی پسر رسول خدا (دشمنانش را) مانع شده و جلوگیری کنم ، زیرا خیر و نیکی پس از او در زندگی نمی باشد .

امام حسین (ع) او را از آن کار منع نموده و جلوگیری کرد ، و وی را به سینه اش چسبانیده به او فرمود : ای فرزندم تو پاکیزه ترین فرزندانم هستی . (چون معصوم و

بازداشته از گناهی) و افضل و برترین خانواده ام می باشی . (۸۴)

استمداد حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) نیز چندین بار در روز عاشورا به قتلگاه رفت ، چون نان و آبی نداشت ، دستها را بر سر نهاد و فریاد زد ، از زمین و زمان برای یاری حسین استمداد نمود ، بر سر عمر سعد جیغ کشید و فرمود : ((آیا حسین (ع) را می کشند و تو این صحنه را می نگری ؟ !))(۸۵)

وداع امام حسین (ع) با زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام حسین (ع) بانوان را دلداری داد و امر به صبر و فرمود : خداوند شما را از دست دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را نیکو گرداند ، و دشمنان شما را به انواع عذاب مبتلا خواهد کرد ، و در عوض این مصایبی که به شما رسیده ، خداوند چندین برابر از مواهب خود را به شما عنایت می فرماید ، به زبان چیزی نگویید که موجب کاهش مقام ارجمند شما گردد . . .

زینب گریه می کرد ، امام به او فرمود : آرام باش ای دختر مرتضی ، وقت گریه طولانی است .

همین که خواست به عزم میدان ، از خیمه بیرون آید ، زینب (س) دامن امام را گرفت و صدا زد :

((مهلا یا اخی ، توقف حتی اتزود منک و اودعک وداع مفارق لا تلاقی بعده))؛ برادرم ! آهسته باش ، توقف کن تا تو را سیر ببینم و با تو وداع کنم ، آن وداع جدا کننده ای که بعد از آن دیگر ملاقاتی با تو نخواهد بود .

بگذار تا بگیرم چون ابر نو بهاران

کز سنگ ناله خیزد ، روز وداع یاران

فمهلا اخی

قبل الممات هنیئه

لتبرد منی لوعه و غلیل

یعنی : برادرم ! آهسته برو و قبل از مرگ ، اندکی با ما باش ، تا با دیدار تو ، درون سوزان ، و سوز قلب پریشان و بی قرارم خنک گردد))(۸۶)

ای جان ما جانان ما آهسته رو آهسته رو

مشکن دل سوزان ما آهسته رو آهسته رو

بر خواهر زارت نگر ، بر طفل بیمارت نگر

آهسته رو ، آهسته رو ، آهسته رو

کرده وصیت مادرم تا من ببوسم حنجرت

آهسته رو ، آهسته رو ، آهسته رو

دلداری امام بر زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) از برادر دل نمی کند ، به دست و پای برادر افتاد و بوسید ، سایر بانوان حرم ، آن حضرت را محاصره کرده و دست و پای او را می بوسیدند و گریه می کردند ، امام آنها را آرام کرد و به خیمه برگردانید ، سپس خواهرش را به تنهایی طلبید و او را دلداری داد .

((و امر یده علی صدرها وسکنها من الجزع))؛ سرانجام ، امام حسین (ع) دستش را بر سینه خواهرش زینب کشید ، زینب آرام گرفت و دیگر بی قراری نکرد .

امام به او فرمود : افرادی که صبر می کنند ، پاداش بسیار در پیشگاه خدا دارند ، صبر کن تا به پاداشهای الهی برسی . . .

آن گاه زینب (س) خشنود شد و اظهار سرور کرد و عرض کرد : ((یا ابن امی طب نفسا و قرعینا فانک تجدنی کما تحب و ترضی))؛ ای پسر مادرم . خاطرت شاد و چشمت روشن باد ، چرا که مرا آن گونه که دوست داری و خشنود

هستی ، خواهی یافت .

زبان حال زینب (س) در این وقت این بود :

صبرت علی شی ء امر من اصبر

ساءصبر حتی یعجز الصبر عن صبری

یعنی : بر چیزی که تلخ تر از تلخی گیاه صبر است ، صبر می کنم ، و به زودی چنان صبر می کنم ، که نیروی صبر از قدرت صبر من ، درمانده گردد . آری ، به گونه ای صبر کنم ، که صبر از من خسته شود .

هان برو زینب که درد است بی دوا

دردمند حق طبیب دردها است

تند رو زینب که خواهی شد اسیر

زین اسیری هست جانت ناگزیر

رو یتیمان مرا غمخوار باش

در غریبی بی کس اند ، تو یار باش

گر خورد سیلی سکینه دم مزن

عالمی زین دم زدن بر هم مزن (۸۷)

درخواست پیراهن کهنه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام حسین (ع) به خواهرش زینب فرمود : ای خواهر ! جامه کهنه ای که کسی از مردم در آن رغبت ننموده و خواهانش نباشد برای من بیاور که آن را زیر لباسها و جامه هایم قرار دهم (بپوشم) تا پس از کشته شدنم (آن را نبرده) برهنه ام نکنند ، پس فریادهای زنان به گریه شیون بلند شد .

سپس جامه کهنه ای آوردند و امام حسین (ع) آن را چاک زده و اطراف و کنارهایش را پاره کرد ، و زیر جامه هایش قرار داد و آن حضرت را شلوار تازه ای بود که آن را نیز پاره کرد تا از آن بزرگوار ربوده نشود (دشمن غارت ننموده به یغما و چپاول نبرد) و چون کشته شد مردی قصد و آهنگ آن حضرت را نموده آن

جامه و شلوار را از او ربود و در بیابان روی زمین گرم عریان و برهنه اش گذاشت و در همان حال دو دستش شل و خشک شده از کار افتاد و عذاب و کیفر و رسوایی به او روی آورد ، و هنگامی که امام حسین (ع) آن جامه پاره شده را پوشید اهل و کسان و فرزندانش را وداع کرده و بدرود گفت وداع و بدرود مفارق و جدا شونده ای که هرگز باز نمی گردد . ((صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین)) . (۸۸)

وقتی امام از روی اسب افتاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

وقتی که امام حسین (ع) از اسب به روی زمین افتاد ، زینب دختر علی (ع) از خیمه بیرون آمد در حالی که دو گوشواره اش (از بسیاری اضطراب و نگرانی) میان دو گوشش جولان داشته و می گردید ، و می فرمود : کاش آسمان بر زمین می چسبید ، ای عمر پسر سعد ! آیا ابوعبدالله امام حسین (ع) را می کشند و تو به سوی آن حضرت می نگری ؟ و اشکهای (چشم) عمر بر دو گونه اش جاری و روان بود ، در حالی که روی خود را از آن مخدره بر می گرداند ، و امام حسین (ع) نشسته و در برش جبه و جامه گشاده ای از خز (که روی جامه ها به تن می کنند) بود ، و مردم از (کشتن) آن بزرگوار پرهیز می کردند ، پس شمر فریاد زد ، وای بر شما ! چه انتظار دارید و چشم به راه چه هستید درباره آن حضرت

؟ او را بکشید ، مادرهایتان شما را گم کنند و از دست بدهند (بمیرید تا مادرهایتان بی فرزند باشند)(۸۹)

کنار بدن برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در کتاب ((دمعه الساکبه)) آمده است : از ابن ریاح رسیده که او گفته : من در جنگ و کارزار کربلا حاضر بوده و به چشم دیدم ، چون امام حسین (ع) کشته شد . زنی آمد در حالی که به وسیله دامنهایش می لغزید تا اینکه بر زمین افتاد ، سپس به پا خاسته فریاد می زد : ای حسینم ، ای امام و پیشوایم ، ای کشته شده ام ، ای برادرم ! آن گاه آمد به سوی جسد و تن آن حضرت در حالی که آن بزرگوار جثه و تنی بی سر بود . چون او را دید ، دست در گردنش انداخته و پی در پی نعره و فریاد می زد ، تا اینکه هر کس را (در آنجا) حاضر بود به گریه در آورد . سپس پرسیدم : او کیست ؟ گفتند او زینب دختر امیرالمؤ منین (ع) است (۹۰)

عمل به وصیت مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

نقل کرده اند : چون حضرت امام حسین (ع) چند قدمی از خیمه ها دور شد ، حضرت زینب (س) از خیمه بیرون آمد و صدا زد :

((برادرم لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم فاطمه (س) را نسبت به تو جا آوردم)) .

زینب (س) عرض کرد : مادرم به من وصیت فرمود ، هنگامی که نور چشمم حسین (ع) را روانه میدان برای جنگ با دشمن کردی ، عوض من گلوی او را ببوس ، آن گاه زینب (س) گلوی برادرش را بوسید و به خیمه بازگشت . (۹۱)

دعوت به استقامت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حجت خدا در مقابل اجساد مطهر شهدا ایستاده و لب به سخن می گشاید : ((هل من ناصر ینصرنی ! هل من معین یعینی !))
تک تک شهدا را صدا می زند : ((عباس کجایی ؟ مسلم کجایی ؟ بریر کجایی ؟ چرا جواب حسین را نمی دهید ؟ دلخوش بودید که من شما را صدا بزنم ، اما اینک چه شده که جواب نمی دهید ؟))

به سوی خیمه روانه می گردد . اهل خیام را صدا می زند و همه را بر صبر و بردباری و تحمل سفارش می نماید : ((مبادا در مقابل دشمن بلند گریه نمایید تا دشمن شاد گردد . . .))

در میان اهل بیت ، متوجه عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری می شود که می لرزد . حسین بر سینه خواهر خویش دست

ولایت می نهد و او را به طماءنینه و استقامت بشارت می دهد : ((خواهرم ! پس از من ،

در قبال تمام مشکلات صابر باش . پس از من ، مصایب زیادی بر تو وارد خواهد گشت .))

دختر حضرت علی (ع) و یادگار فاطمه می فرماید : ((برادر ! فرمانت را تحمل می کنم ، ولی اگر این اطفال سراغ تو را بگیرند ، چه جوابی بدهم ؟))

حسین نگاهی محبت آمیز به خواهرش می نماید : ((زینبم ! مرا در نماز شب خودت فراموش نکن .))(۹۲)

آخرین لحظات در کنار برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در آخرین لحظه ای که امام (ع) در قید حیات بود ، با زینب گفتگویی دارد و باز هم وصایایی با این مخدره نموده و او را نایب خود قرار می دهد که بعد از وی کارها را دنبال کند . و آن وقتی بود که امام از اسب به زمین افتاد ، زینب بلافاصله خود را به میدان بر بالین برادرش می رساند و می بیند که زخم و جراحت زیادی به آن حضرت وارد شده و خون بسیاری از وی جاری است ، پس خود را بر روی جسد برادر انداخت و گفت : ((انت احسین اخی ، انت ابن امی ، انت نور بصری ، انت مهجه قلبی ، انت حمانا ، انت کهفنا ، انت عمادنا ، انت ابن محمد المصطفی ، انت ابن علی المرتضی ، انت ابن فاطمه الزهراء)) .

امام در حالی که بیهوش بود ، با گریه و زاری زینب به هوش آمد .

زینب گفت : برادرم ! به حق جدم رسول خدا (ص) تو را قسم می دهم با من سخن بگو .

امام (ع) فرمود : ((یا اختاه هذا یوم

التناد ، و هذا یوم الذی و عدنی به جدی و هو الی مشتاق)) .

سپس فرمود : ای خواهرم ! قلبم شکست و سختی و کرب من زیاد شد . به خدا قسمت می دهم که ساکت شوی و صبر پیشه کنی ، زینب فریاد زد : واویلا ! برادرم ! فرزند مادرم ! چگونه ساکت باشم در حالی که تو چنین حالتی داری . . . الخ))(۹۳)

بنابراین ، آخرین کسی که توانست در آن لحظات آخر سخن برادر خود را بشنود و از وصایا و سفارشات آن حضرت آگاه گردد ، زینب بود . این مهمترین ویژگی زینب بود که دیگران از آن بهره ای نداشتند . (۹۴)

زینب (س) بر فراز تل زینبیه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

حضرت حجت بن الحسن (عج) در زیارت ناحیه مقدسه ، این صحنه را متذکر می گردد و می فرماید : ای جد بزرگوار ! این منظره را چگونه به یاد بیاورم ، آن گاه که بانوان حرم اسب تو را سرافکنده و مصیبت زده دیدند و زینش را واژگون یافته و از خیمه ها بیرون آمده و با دیدن آن منظره موها را پریشان نمودند و سیلی به صورت خود می زدند و چهره هایشان آشکار شده و فریادشان بلند بود؛ زیرا عزت خود را از دست رفته می دیدند : با این حال به سوی قتلگاه شتافتند و دیدند شمر روی سینه ات نشسته و خنجرش را بر گلویت نهاده تا سرت را از بدن جدا نماید !

زینب بر فراز تل زینبیه شاهد این ظلم آشکار است و صحنه را با چشم سر و دل مشاهده می کند .

از دل سوخته خویش فریاد برآورد : ((یابن محمد المصطفی ! جواب خواهرت را بده))

بار دوم فرمود : ((برادر ! جواب مرا بده .))

بار سوم فرمود : ((الان تو را به کسی قسم می دهم که حتما جواب مرا بدهی . حسینم تو را به جان مادرمان زهرا جوابم را بده)) .

امام در لحظات مرگ و زندگی سر خویش را بلند نمود و امر فرمود : ((از این صحنه ، دور شوید .))

امر امام واجب است . زینب بچه ها را به سوی خیمه ها روانه نمود؛ اما مقاتل نویسان می نویسند : زینب پشت به حسین ننمود؛ بلکه عقب عقب به طرف خیام می رفت و چشم از چهره حسین بر نمی داشت . (۹۵)

آیا در میان شما مسلمانی نیست

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حمید بن مسلم می گوید : سوگند به خدا ، هیچ مغلوبی را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش را شهید کرده باشند ، پابر جاتر و قوی دل تر ندیده بودم زیرا آن حضرت با این همه گرفتاری که دیده بود ، باز هم هر گاه رجاله پسر سعد به وی حمله می آوردند شمشیر می کشید و آنها را مانند روباهان که شیر شرزه در میانشان افتاده باشد از راست و چپ متفرق می ساخت .

شمر که دید به سادگی نمی تواند بر حسین (ع) دست پیدا کند سواره ها را به کمک خوانده و آنها را پشت سر پیاده ها قرار داده و به تیر اندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آن قدر تیر بر بدن آن حضرت

وارد شد که گویی از تیر پر برآورده بود .

حسین (ع) از زیادی خستگی و نوک پیکانهای بیداد از کار ماند و دست از نبرد برداشت . لشکر هم در برابر او ایستادند . زینب که برادر را از هر جهت بی یار و یاور دید ، پیش خیمه ها آمده عمر سعد را مخاطب ساخته و فرمود : ای پسر سعد ! می بینی زاده زهرا را می کشند و تو همچنان ایستاده و تماشا می کنی . پسر سعد پاسخی نداد و رو از آن جناب برگردانید . زینب (س) به لشکر توجه کرده گفت : آیا در میان شما مسلمانی نیست ، باز هم پاسخی نشنید . در این وقت شمر سواره و پیاده را مخاطب ساخته و گفت : وای بر شما ! در انتظار چه هستید ؟ مادرتان به عزایتان بنشیند ، چرا کار او را به پایان نمی رسانید ؟

لشکر که خود را جیره خوار پسر زیاد می دانستند ، دیدند از ادب دور است پاسخ او را هم ندهند ، به همین مناسبت از هر طرف به او حمله آوردند(۹۶)

زینب از خیمه بیرون آمد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

راوی می گوید : چون بر اثر کثرت زخمها ، ضعف بر حسین (ع) غلبه کرد و تیرهای دشمن در بدنش مانند خارهای بدن خارپشت نمایان گردید ، صالح بن وهب مزنی ، نیزه ای بر پهلوی او زد که از اسب بر زمین افتاد و نیمه طرف راست صورتش روی زمین قرار گرفت . در آن حال می گفت ، ((بسم الله و بالله و علی مله رسول الله)) .

پس از آن از روی زمین برخاست .

در این موقع حضرت زینب کبری (س) از در خیمه بیرون آمد و با صدای بلند فریاد می زد : ((برادرم ! سرورم ! سرپرست خانواده ام !))

و می گفت : ((ای کاش آسمان بر سر زمین خراب می شد وای کاش کوها از هم می پاشید و بر روی زمین می ریخت .)) (۹۷)

مصایب گلهای کربلا

درد دل بچه ها با زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) بانوان و کودکان پراکنده را جمع آوری کرد ، با هر کدام از آنها سخنی می گفت و گریه می کرد . یکی از پدر می پرسید ، دیگری از عمو سؤ ال می کرد ، سومی از اصغر تشنه کام یاد می کرد ، چهارمی از اکبر و قاسم و عون و مسلم و . . .

یکی می گفت : ای عمه جان ! سیلی خورده ام ، دیگری می گفت : گوشم می سوزد ، زیرا گوشم را به طمع گوشواره ، دریده اند ، سومی می گفت : تازیانه خورده ام ، زینب (س) در برابر دهها حوادث جانسوز قرار گرفته که به قول شاعر از زبان زینب (ع) :

اگر دردم یکی بودی چه بودی

اگر غم اندکی بودی چه بودی ؟ (۹۸)

ممانعت از به میدان رفتن عبدالله

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عبدالله بن حسن (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود ، با سرعت از میان خیمه ها بیرون آمده و می خواست خود را به کنار عموی بزرگوارش رساند . زینب (ع) خواست او را از رفتن ممانعت کند و حسین (ع) هم به خواهرش دستور داد او را از آمدن کنار عمش جلوگیری نماید ، لیکن آن پاک گهر شدیدا از رفتن به خیمه ها امتناع می ورزید و می گفت : سوگند به خدا ، از عمویم جدا نخواهم شد .

در این وقت ابجر بن کعب با شمشیری به جانب حسین (ع) حمله آورده عبدالله فرمود : وای بر تو ای زنازاده ! می خواهی عمویم را شهید کنی و مرا

داغدار سازی ؟

ابجر به سخن او اعتنایی نکرده تیغ فرود آورد و دست آن طفل را که فدایی حسین (ع) بود به پوست آویخت .

عبدالله مادر خود را به فریاد خواند حسین (ع) یادگار برادر را به سینه چسبانیده و فرمود : ای فرزند برادر آرام بگیر و شکیبا باش و این پیش آمد را به خیر خود به شمار آور ، زیرا به همین زودی خدای متعال تو را به پدران نیکو کارت ملحق خواهد ساخت . (۹۹)

زینب (س) در سوگ عباس (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هنگامی که زینب (س) برادرش حسین (ع) را دید که تنها از کنار نهر علقمه باز می گردد ، با خواهران دیگر با صدای جانسوز فریاد می زدند :

((وا اخاه ! وا عباساه ! وا قله ناصراه ! واضیعتاه ! من بعدک))؛ وای برادرم ، وای عباس ، وای از کمی یاور و مصایب جانکاه ، وای از دیدن جای خالی تو ! (۱۰۰)

زینب (س) به امام حسین (ع) عرض کرد : ((چرا برادرم عباس را با خود نیاوردی ؟))

امام (ع) در پاسخ فرمود : ((خواهرم ! هر چه خواستم بدن برادرم را بیاورم ، دیدم به قدر اعضای بدنش بر اثر زخمها از همدیگر گسیخته که نتوانستم ، آن را حرکت دهم .))

زینب (س) گفتار فوق را به زبان می آورد و می گریست ، از جمله گفت :

((آه ! از کمی یاور و فقدان برادر !))

امام حسین (ع) فرمود : ((آری ، آه از فقدان برادر و شکستن کمر !)) . (۱۰۱)

زینب (س) در بالین علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حسین (ع) که از شهادت علی (ع) باخبر شد ، از خیمه بیرون آمده به بالین جوان قرار گرفت و همچنین که می گریست و اشک اندوه می بارید ، فرمود : جوان من ! خدا بکشد کشندگان تو را ، چقدر این بی حیا مردم بر خدا جری شدند و چگونه پرده احترام رسول خدا را دریدند .

سپس اضافه کرد : پس از شهادت تو ، خاک بر سر دنیا و زندگانی آن .

زینب (س) که از شهادت یادگار

برادرش باخبر شد ، به سرعت از خیمه بیرون آمده ، با ناله اندوهناکی برادر و برادرزاده را ندا می داد و بالاخره بی تاب شده ، خود را بر اندام او افکند .

امام حسین (ع) که خواهر را سخت ناراحت دید پیش آمده او را از روی نعش فرزند بزرگوارش برداشت و او را به خیمه ها روانه کرد و به جوانان دستور داد و فرمود : اینک بیایید نعش برادرتان را بردارید .

آنها حسب الامر آمده و نعش پاکیزه یادگار حیدر کرار را در پیش خیمه ای که برابر آن کارزار می کردند گذاردند . (۱۰۲)

زینب (س) بر سر پیکر علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حمید بن مسلم می گوید : گویا من زنی که مانند خورشید طلوع کرده و آشکار شونده است را می بینم که برای کشته شدن علی اکبر هیجده ساله ، یا بیست و پنج ساله) با شتاب (از خیمه) بیرون شده به هلاك و تباهی شدن فریاد می زند و می فرماید :

ای حبیب و دوست من ، ای میوه دلم ، ای روشنی چشمانم !

پس پرسیدم : آن زن کیست ؟

گفته شد : او زینب دختر علی (ع) است ، و آمد و بر روی (جسد و تن) او (علی اکبر) افتاد پس امام حسین (ع) آمد و دستش را گرفته او را به خیمه و خرگاه باز گردانید و به جوانان خود روی آورده فرمود : برادرتان را بردارید ، پس آنان او را از جای افتادنش به زمین برداشته آوردند تا نزد خیمه ای که در جلو آن کارزار می نمودند ، نهادند(۱۰۳)

زینب (س) کنار بدن علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب (س) زودتر از برادرش امام حسین (ع) به بالین علی اکبر رفت ، زیرا می دانست که امام علاقه بسیاری به علی اکبر داد . اگر او را کشته ببیند ، ممکن است روح از بدنش مفارقت نماید ، از این رو زینب (س) با این کارش امام را نگذاشت ، بلکه او را به حضور ناموس متوجه ساخت ، با توجه به اینکه برای انسانهای غیور ، حفظ ناموس ، بسیار مهم است . (۱۰۴)

با شتاب بر بالین علی اکبر آمد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام حسین (ع) با شتاب به بالین جوانش آمد و ایستاد و فرمود :

((قتل الله قوما قتلوک ، یا بنی ما اجراءهم علی الرحمان و انتهاک حرمه الرسول)) .

خداونـد آن قوم را بکشد که تو را کشـتند . ای پسـرم ! چه بسـیار این مردم بر خدا و دریدن حرمت رسول خدا ، گسـتاخ و بی باک گشته اند ؟

اشک از دیدگان امام سرازیر شد ، سپس فرمود : ((علی الدنیا بعدک العفا)) بعد از تو خاک بر سر دنیا .

در این حـال ، زینب کبری (س) از خیمه بیرون دویـده ، و فریاد می زد : ای برادرم ، و ای برادرم ! با شـتاب آمـد و خود را به روی پیکر به خون تپیده آن جوان افکند .

حسین (ع) سر خواهر را بلند کرد و او را به خیمه باز گردانید . (۱۰۵)

بغل کردن بدن علی اکبر(ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

در روایت دیگری آمـده : بـانوان حرم که حضـرت زینب (س) جلودار آنهـا بود ، به اسـتقبال جنـازه علی اکـبر (ع) شـتافتند ، زینب (س) وقتی که به جنازه رسـید ، آن را در بغل گرفت و با شور و هیجان عجیب ، و قلب پر درد و با جان دل صدا می زد : علی جان ! علی جان ! (۱۰۶)

درخواست آب برای علی اصغر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

زینب (س) خـواهر امـام حسـین (ع) کـودک را بیرون آورد و گفت : ((برادر جـان ! این کـودک تـو ، سه روز است که آب ننوشـیده است . برای او جرعه ای آب بخـواه)) . پس حضـرت او را بالاـی دست گرفت و فرمـود : ((ای مردم ! شـما پیروان و خانواده ام را کشتید و تنها همین کودک باقی مانده است که از تشنگی بی تاب شده ؛ او را با جرعه ای آب سیراب کنید .))

هنگامی که حسـین (ع) با ایشان سخن می گفت ، یک نفر از لشکریان تیری پرتاب نمود که گلوی کودک امام را پاره کرد . سپس امام او را نفرین کرد که اجابت آن به دست مختار به وقوع پیوست . هنگامی که حرمله را دسـتگیر کردنـد و مختار او را دید گریست و گفت : ((وای بر تو ! چه چیز سزای کار توست که کودکی کوچک را کشتی و گلویش را دریدی . ای دشمن خدا ! آیا نمی دانستی که او فرزند پیامبر است ؟)) سپس دستور داد تا او را نشانه تیرها قرار دهند و آن قدر

به او تیر زدند تا مرد . (۱۰۷)

امانتی از ما مانده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْ

طبق بعضـی روایت ، بعـد از رحلت حضـرت رقیه (س) یزیـد دسـتور داد چراغ و تخته غسـل را ببرنـد ، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند .

زنان شام ازدحام کردند و در حالی که سـیاه پوش شده بودند ، برای بدرقه اهل بیت (ع) از خانه ها بیرون آمدند . صدای ناله و گریه آنها از هر سو شـنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت (ع) وداع نمودند ، و تا کاروان اهل بیت (ع) پیدا بود ، مردم شام گریه می کردند . (۱۰۸)

زینب (س) از این فرصت اسـتفاده هـای بسـیار کرد . از جمله اینکه هنگـام وداع ، ناگاه سـر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود :

((ای اهـل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانـده است ؛ جان شـما و جان این امانت . هر گاه کنار قبرش برویـد (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید))(۱۰۹)

در سوگ عبدالله اصغر ، فرزند امام مجتبی (ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عبدالله اصغر فرزند امام حسن مجتبی (ع) در کربلا یازده سال داشت ، این کودک را امام حسین (ع) به بانوان حرم سپرده بود ، تا در خیمه ها از او نگهداری کنند . هنگامی که امام حسـین (ع) تنها به میدان رفت و هیچ گونه یار و یاوری نداشت ، وقتی که عبدالله غریبی و مظلومی عمویش را دریافت ، برای یاری عمو ، از خیمه به سوی میدان دوید ، زینب (س) به دنبال او

حركت كرد تا هنگام نگذارد به ميدان برود ، امام حسين (ع) صدا زد : خواهرم عبدالله را نگهدار ، اما عبدالله خود را به عمو رسانيده و گفت : به خدا ، از عمويم جدا نمى شوم ، و به خيمه برنگشت ، در آغوش عمويش بود و با او سخن مى گفت ، ناگاه ظالمى به پيش آمد و شمشيرش را بلند كرد تا بر امام وارد سازد عبدالله دستش را به پيش آورد تا از ضرب شمشير جلوگيرى كند ، دست عبدالله بر اثر آن ضربت بريده و به پوست آويزان شد ، عبدالله صدا زد : ((يا عماه يا ابتاه))؛ اى عمو جان ! واى بابا ، ببين دستم را بريدند .

امام حسين (ع) آن كودك عزيز را در آغوش كشيد و فرمود : عزيزم صبر كن به زودى به جد و پدر و عموهايت ملحق مى شوى و با آنها ديدار مى كنى ، هنوز دلجويى امام تمام نشده بود كه حرمله ملعون گلوى نازكش را هدف تير خود قرار داد ، و آن آقازاده در آغوش عمو پرپر زد و به شهادت رسيد .

وقتى كه زينب كبرى (س) جريان را فهميد به قدرى اين بار مصيبت بر او سنگينى كرد كه با صداى جگر سوز گريه كرد و گفت :

اى عزيز برادر واى نور چشمم ((ليت الموت اعدمنى الحياه))؛ اى كاش مرده بودم و اين منظره را نمى ديدم .

آه كز تيغ جفا دست وى آويخت بپوست

سوخت بر حالت آن طفل دل دشمن و دوست

ناگهان ظالم سنگين دلى از راه جفا

بفكند تير سه شعبه

، سر او کرد جدا(۱۱۰)

ذکر مصیبت دو فرزند زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

روز عاشورا زینب (س) لباس نو بر تن عون و محمد کرد و آنها را از گرد و غبار تمیز نمود و سرمه بر چشمانشان کشید و شمشیر به دستشان داد ، و آنها را آماده شهادت ساخت ، سپس آن دو را به حضور برادرش حسین (ع) آورد و اجازه خواست که آنها به میدان بروند .

امام نخست اجازه نمی داد ، حتی فرمود : شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد ، زینب عرض کرد : چنین نیست ، بلکه همسرم به خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند .

زینب (س) بیشتر اصرار کرد ، سرانجام امام اجازه داد ، زینب آن دو گل را به میدان فرستاده است)) .

آن دو برادر به جنگ پرداختند ، سرانجام محمد به شهادت رسید ، عون کنار بدن گلگون محمد آمد و گفت : ((برادرم شتاب مکن به زودی من نیز به تو می پیوندم)) .

محمد نیز جنگید تا به شهادت رسید ، امام حسین (ع) پیکر پاک آن دو نوجوان را بغل گرفت در حال که پاهایشان به زمین کشیده می شد آنها را به سوی خیمه آورد .

عجیب آنکه بانوان به استقبال جنازه های آنها آمدند ، همیشه زینب (س) در پیشاپیش بانوان بود ، ولی این بار زینب (س) دیده نمی شد ، او از خیمه بیرون نیامده بود تا مبادا چشمش به پیکرهای به خون تپیده پسرانش بیفتد و بی تابی کند و از پاداشش کم

بشود . (۱۱۱)

و شاید از این رو که مبادا برادرش او را در این حال بنگرد و در برابر خواهر شرمنده یا بی جواب بماند .

حضرت زینب (س) در این هنگام بیرون نیامد ، ولی برای علی اکبر(ع) در پیشاپیش بانوان به استقبال آمد (چنان که قبلا ذکر شد) .

مگو زینب بگو ام المصائب کاندرین عالم

قضا آماده بهرش صد بلای ناگهان دارد

مگو زینب بگو یک آسمان ، صبر شکیبایی

غلط گفتم ز صبرش شرمسازی آسمان دارد

گهی در کربلا او شش برادر را کفن پوشید

غلط گفتم زصبرش شرمسازی آسمان دارد

گهی بیند به جای شادی قاسم عزای او

گهی بر سینه ، داغ اکبر رعنا جوان دارد

گهی بیند جدا بازوی عباس علی از تن

دو چشم پر ز خون بر اصغر شیرین زبان دارد(۱۱۲)

پرستاری زینب (س) از فاطمه صغری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

طبق نقل علامه مجلسی ، فاطمه صغری دختر امام حسین (ع) می گوید :

کنار خیمه ایستاده بودم و پیکردهای پاره پاره شهیدان کربلا را می نگریستم ، در این فکر بودم که بر سر ما چه . . خواهد آمد ، آیا ما را می کشند یا اسیر می کنند ؟ ناگاه سواری از دشمن به سوی ما آمد ، با گره نیزه اش به بانوان می زد و چادر و روسری آنها را می کشید و غارت می کرد و آنها با فریادهای خود ، پیامبر (ص) علی ، حسن و حسین (ع) را به یاری می طلبیدند ، بسیار پریشان بودم و بر خود می لرزیدم ، به عمه ام زینب (ام کلثوم کبری) پناه بردم . در این هنگام دیدم ، ستمگری به سوی

من آمد ، فرار کردم و گمان نمودم که از دستش نجات می یابم ، با کعب نیزه بر بین شانه هایم زد ، از جانب صورت به زمین افتادم ، گوشواره ام را کشید و گوشم را درید و گوشواره و مقنعه ام را ربود . خون از ناحیه گوش بر صورت و سرم جریان یافت ، بی هوش شدم ، وقتی که به هوش آمدم ، دیدم سرم بر دامن عمه ام زینب (س) است و او گریه می کرد و به من می فرمود : ((برخیز به خیمه برویم و ببینیم تا بر بانوان حرم و برادر بیمارت چه گذشت)) .

برخاسم و گفتم : ((ای عمه جان ! آیا پارچه ای هست تا با آن سرم را از نگاه ناظران بپوشانم ؟)) زینب (س) فرمود : ((یا بنتاه ! عمتک مثلک)) دخترم ! عمه تو نیز مثل تو است . با هم به خیمه بازگشتیم ، دیدم آنچه در خیمه بود ، همه را غارت کردند و امام سجاد (ع) به صورت بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و دردها قدرت حرکت ندارد ، ما برای او گریه کردیم و او برای ما گریه کرد .

به دنبال دو یادگار امام حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در کتاب ((ایقاد)) از مقتل ((ابن عربی)) چیزی (خبری) است که مضمون و مفهوم آن این است : حضرت امام حسین (ع) هنگام وداع خود (با اهل بیت) به خواهرش زینب به جمع و گرد آوردن عیال و زن و فرزند پس از آنکه دشمنان خیام و خرگاهها را

آتش می زننـد وصـیت و سـفارش نمود ، پس بعد از آنکه دشـمنان خرگاهها را آتش زدند و اطفال و کودکان پراکنده شدند زینب در جمع و گرد آوردن آنان رفت . سـپس دو کودک از امام حسین (ع) را گم کرد و در طلب و به دست آوردن ایشان رفت . پس آن دو کودک را دست به گردن یکـدیگر به خواب رفته بر زمین دیـد ، چون آنها را حرکت داده و جنبانیـد ، دید آنان از تشنگی مرده اند . چون لشکر آن را شنیدند ، به پسر سعد گفتند : ما را در آب دادن (این) عیال و زن و فرزند اجازه و دسـتور ده . پسـر سـعد اجازه داد . چون آنها (برای ایشان) آب آوردند ، کودکان از آب دوری کرده و می گفتند : چگونه ما آب بنوشیم ، در حالی که پسر رسول خدا تشنه کشته شد ؟ ! (۱۱۳)

تسلی رباب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

صدای جانسوزی ، زینب کبری (س) را از خاطرات خوش خویش جدا می سازد . خدایا ! این صدای ناله کیست ؟ آری ، می شنود صدای دلگرفته ای را که می خواند : ((اصغرم ! کودکم !))

بـا عجله راهی خیمه نیمه سوخته می گردد و پرده خیمه را بالا می زنـد که ناگهان رباب را می بینـد که زانوان خویش در بغل گرفته و گریه می کند .

با متانت خاص خود می فرماید : ((همسر برادرم ! چه شده ؟ مگر قرارمان بر سکوت نبود ؟ !))

رباب به گریه خویش با خواهر همسرش تکلم می کند :

((امروز قدری آب خوردم . سینه ام قدری شیر پیدا کرده و یاد علی اصغر و لب تشنه او افتادم که در اثر عطش ، بر سینه من چنگ می زد و تقاضای آب داشت .))(۱۱۴)

مصایب بعد از شهادت امام حسین

شنیدن شیهه اسب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب دختر علی (ع) شیهه اسب را شنید به سکینه روی آورده و به او گفت : پدرت آب آورده . سکینه به یاد پدر و آب ، شادی کنان از خیمه بیرون شد و اسب را تنها و زین را از سوارش تهی دید . پس روسری خویش را درید و پاره نموده ، فریاد زد : ای کشته شده ، ای پدر ، ای حسن ، ای حسین ، ای وای از غریبی و دور از وطنی ، ای وای از دوری سفر ، ای وای از طولانی و درازی مشقت و رنج و حزن و اندوه ، این حسین (ع) است که به روی زمین بیابان (افتاده) است ، عمامه و عبایش ربوده شده ، انگشتر و کفش او را گرفته اند (به یغما و چپاول برده اند) پدرم فداء کسی که سرش به زمینی است و تنش به زمین دیگر پدرم فدای کسی که سرش را به شام به هدیه و ارمغان می برند ، پدرم فداء و خونبهای کسی که پردگیان (زنان) او در میان دشمنان از پرده بیرون شدند (لشکر چادر از سرشان برداشتند) پدرم فداء کسی که لشکرش روز دوشنبه مردند (کشته شدند) سپس با صدای بلند گریه کرد(۱۱۵) .

سخن با ذوالجناح

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در کتاب مصائب المعصومین آمده : هنگامی که ذوالجناح به سوی خیمه ها آمد و بانوان حرم ناله کنان و سیلی به صورت زنان از خیمه بیرون آمدند ، هر کدام با اسب سخنی می گفتند :

یکی گفت : ای اسب چرا حسین (ع) را بردی و

نیاوردی ؟

دیگری گفت : چرا امام را در میان دشمن گذاشتی ؟

زینب (س) فرمود : آه ، صورت خون آلود تو را می بینم .

سکینه گفت : پدرم هنگام رفتن تشنه بود ، ((یا جواد هل سقی ابی ام قتل عطشانا))؛ ای اسب ، آیا پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید کردند ؟ (۱۱۶)

نظاره به آتش کشیدن خیمه ها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عمر سعد کنار خیمه ها آمد و فریاد کشید : ((ای اهل بیت حسین ! از خیمه ها بیرون آیید)) . آنها به فریاد او اعتنا نکردند . عمر سعد ، بار دیگر فریاد کشید : از خیمه ها بیرون بیایید .

زینب (س) فرمود : ای عمر ! دست از ما بردار .

عمر سعد گفت : ای دختر علی ! بیرون بیایید تا شما را اسیر نماییم .

زینب (س) فرمود : از خدا بترس ، آنقدر به ما ستم نکن .

عمر سعد گفت : چاره ای جز اسیر شدن ندارید .

زینب (س) فرمود : ما به اختیار خود بیرون نمی آییم .

عمر سعد در آن وقت دستور داد آتش آورده و خیمه ها را آتش زدند ، آن گاه بانوان حرم و کودکان با پای برهنه از خیمه ها بیرون آمدند ، و به سوی بیابان روی خارهای مغیلان می گریختند ، در حالی که دامن دخترکی آتش گرفته بود . (۱۱۷)

فداکاری حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حمید بن مسلم (که خبرنگار کربلا بود) می گوید :

((رایت امراءه القت نفسها علی النار فجائت بجسد کانّه میّت و رجلاه تجرّان علی الارض))(۱۱۸) دیدم زنی خود را به آتش زد و بدنی را بیرون کشید که مثل مرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می شد .

پیش رفتم و پرسیدم : این زن کیست ؟ گفتند : زینب ، خواهر حسین است . گفتم : بیمار کیست ؟ گفتند : علی بن الحسین

است (۱۱۹)

خبر به آتش کشیدن خیمه ها به امام سجاد(ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در بعضی مقاتل آمده : هنگامی که خیام را آتش زدند ، زینب (س) نزد امام سجاد (ع) آمد و عرض کرد : ای یادگار گذشتگان و پناه باقیماندگان ، خیمه ها را آتش زدند ، چه کنیم ؟ امام فرمود : ((علیکن بالفرار)) بر شما باد که فرار کنید .

همه بانوان و کودکان در حالی که گریان بودند و فریاد می زدند ، فرار کردند و سر به بیابانها نهادند ، ولی زینب (س) باقی ماند و کنار بستر امام سجاد (ع) به آن حضرت می نگریست و امام بر اثر شدت بیماری قادر به فرار نبود . (۱۲۰)

بی تابی زینب (س) کنار خیمه امام سجاد (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

یکی از سربازان دشمن می گوید : بانوی بلند قامتی را کنار خیمه ای دیدم ، در حالی که آتش اطراف آن خیمه شعله می کشید ، آن بانو گاهی به طرف راست و چپ و گاهی به آسمان نگاه می کرد و دستهایش را بر اثر شدت ناراحتی به هم می زد ، و گاهی وارد آن خیمه می شد ، و بیرون می آمد ، با سرعت نزد او رفتم و گفتم : ای بانو مگر شعله آتش را نمی بینی چرا مانند سایر بانوان فرار نمی کنی ؟

زینب (س) گریه کرد و فرمود : ای آقا ! ما شخص بیماری در میان این خیمه داریم که قدرت بر نشستن و برخاستن ندارد ، چگونه او را تنها بگذارم و بروم با اینکه آتش از هر سو به طرف او شعله می کشد ؟ (۱۲۱)

زینب (س) کنار بدن پاره پاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حمید بن مسلم (از سربازان دشمن) می گوید : به خدا سوگند زینب دختر علی (ع) را فراموش نمی کنم که در کنار بدنهای پاره پاره ، ناله و گریه می کرد و با صدای جانسوز و قلب غمبار می گفت :

((وا محمداه صلی علیک ملائکه السّماء هذا حسین مرمل بالدماء ، مقطّع الاعضاء و بناتک سبایا . . .))؛ فریاد ای محمد ! درود فرشتگان آسمان بر تو باد ، این حسین تو است که در خون غوطور است ، اعضایش قطع شده ، و دختران تو به عنوان اسیر ، عبور داده می شوند . . .

و در روایت دیگر آمده : سخنان دیگری فرمود ،

از جمله گفت :

((. . . هذا حسین مجزور الرّاس من القفا ، مسلوب العمامه و الرّداء . . . بابی المهموم حتی قضی ، بابی العطشان حتی مضی ، بابی من شیبته تقطر بالدماء . . .))؛ ای جد بزرگوار ، این حسین تو است که سرش را از قفا بریده اند ، لباس و عمامه اش را به یغما برده اند ، پدرم به فدای آن کسی که با غمها و داغهای فراوان شهید شد ، پدرم به فدای آن تشنه کامی که با لب تشنه جان داد ، پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد . . .

در بعضی از روایات آمده : اهل بیت (ع) عمر سعد را سوگند دادند آنها را از کنار قتلگاه عبور دهند ، تا تجدید عهد با شهدا بنمایند .

راوی می گوید : زینب کبری (س) به گونه ای روضه خواند و گریه می کرد که ((فابکت و الله کل عدو و صدیق))؛ سوگند به خدا هر دوست و دشمن از گریه و گفتار زینب (س) گریه کرد . (۱۲۲)

کنار جسد برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

نقل شده : زینب (س) وقتی کنار جسد برادر آمد ، توقف کرد و با خلوصی خاص متوجه خدا گردید و عرض کرض کرد :

((اللهم تقبّل منا قلیل القربان))؛ خدایا این اندک قربانی را از ما قبول فرما .

وقتی زینب (س) با گفتار جانسوز ، کنار آن پیکرهای پاره پاره سخن گفت ، منظره آن چنان جانسوز بود که : ((فابکت و الله کل عدو و صدیق))؛

سوگند به خدا دوست و دشمن به گریه افتادند و طبق روایت دیگر .

((حتی راینا دموع الخیل تتقاطر علی حوافرها)) تا آنجا که دیدم قطرات اشکهای اسبهای مخالفان بر روی سم هایشان می ریخت . (۱۲۳)

بوسیدن گلوی برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در بعضی از مقاتل آمده : زینب (س) خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و می بوسید و می گفت :

((اخی ! لو خیرت بین الرحیل و المقام عندک لاخترت المقام عندک و لو ان السباع تاءکل من لحمی))؛ ای برادرم ! اگر مرا بین سکونت در کنار تو (در کربلا) و بین رفتن به سوی مدینه ، مخیر می نمودند ، سکونت همراه تو را بر می گزیدم ، گرچه درندگان بیابان گوشت بدنم را بخورند . (۱۲۴)

چون چاره نیست ، می روم و می گذارمت

ای پاره پاره تن به خدا می سپارمت

سپس گفت : ((یابن امی لقد کللت عن المدافعه لهؤ لاء و الاطفال و هذا متنی قد اسود من الضرب))؛ ای پسر مادرم ، از نگهداری این کودکان و بانوان ، در برابر دشمن ، کوفته و درمانده شده ام و این کمر (یا چهره) من است که بر اثر ضربه دشمن ، سیاه شده است .

این قربانی را قبول کن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علامه مقرم می گوید : ((. . . زنان گفتند : شما را به خداوند سوگند می دهیم که ما را از کنار اجساد کشتگان عبور دهید . هنگامی که چشمشان بر پیکرهای پاره پاره شده افتاد ، در حالی که نیزه ها بر بدنهایشان میخکوب و شمشیرها از خونشان رنگین و اسبها لگد کوبشان کرده و آنان را درهم کوبیده بودند ، شیون و ناله سر داده بر سر و صورت زدند . زینب (س) فریاد بر آورد :

وا محمدا ، ای رسول خدا ! این حسین است که بدین سان برهنه افتاده ، به خاك و خون آغشته گردیده و رگ و پیوندش از هم گسیخته است و اینان دختران تو هستند که به اسارت می روند و فرزندان تو که کشته شده اند . در این حال هر دوست و دشمنی بر حالشان گریست ، به گونه ای که حتی از دیدگان اسبها اشک سرازیر شده بر دست و پایشان فرو ریخت بعد دستها را زیر بدن برادر برده به سوی آسمان بلند کرده گفت : خدای من ! این قربانی را از ما بپذیر !))(۱۲۵)

دلدرای به امام سجاد(ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

علی بن الحسین (ع) هنگامی که چشمش بر بدنهای بی سر آنان افتاد و در بین آنان جگر گوشه حضرت زهرا را به گونه ای دید که به واسطه عمق فاجعه و شدت آن آسمانها شکافته ، زمین از هم گسیخته می شود و کوها فرو می ریزد ، بر آن حضرت خیلی دشوار آمده و ناراحتی اش فزونی یافته و آثار این حالات در چهره اش نمایان شد . زینب (س) بر این حالت ترسیده شروع به دلداری و تسلای آن حضرت نمود با اینکه صبر خود حضرت به پایه ای بود که کوهها همتای صبر و بردباری اش نبودند . از جمله مطالبی که به آن حضرت گفت ، این عبارات بود :

((ای یادگار جد و پدر و برادرم ! به خدا سوگند آنچه که پیش آمده ، تعهدی بوده که خداوند از جد و پدرت گرفته و خداوند متعال از مردمانی میثاق و عهد گرفته است

که فراعنه این زمین آنان را نمی شناسند ولی آنان در بین ساکنان آسمانها معروفند ، آنان این پیکرهای پاره پاره و این بدنهای به خون آغشته را جمع آوری و دفن خواهند کرد و در این سرزمین برای پدرت که سالار شهیدان است ، پرچمی خواهند افراشت که در گستره زمان و گذشت شب و روز آثارش محو نشده و فرسوده نخواهد گشت . پیشوایان کفر و رهبران گمراهی در محور نابودی اش خواهند کوشید و جز ترقی و رشد و اعتلا برای آن علم و پرچم اثری نخواهد داشت .))(۱۲۶)

زینب (س) و نعش برادر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

راوی گوید : به خدا قسم هرگز فراموش نمی کنم زینب دختر علی (ع) را که بر برادرش حسین (ع) ندبه و ناله می کرد و با صدای اندوهناک و دلی پر غم فریاد می زد :

((یا محمداه ! ای جد بزرگوار که درود فرشتگان بر تو باد ! این حسین توست که در خون خود غلطان است و اعضایش از یکدیگر جدا شده است و اینان دختران تو هستند که اسیر شده اند . از این ستمها به خداوند و به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء شکایت می کنم .

یا محمداه ! این حسین توست که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده است

و باد صبا خاکها را بر بدن او می پاشد . این حسین توست که از ستم زنازادگان کشته شده است . آه و افسوس ! امروز روزی است که جدم رسول خدا علیهم السلام از دنیا

رفت . ای یاران محمد ! اینان فرزندان پیغمبر شمایند که آنان را مانند اسیران به اسیری می برند))

در روایت دیگری وارد شده است که زینب (س) عرض کرد :

((یا محمداه ! دخترانت اسیر و فرزندانت کشته شدند و باد صبا خاکها را بر آن بدنها می پاشد . این حسین توست که سرش را از قفا بریدند و عمامه و ردای او را به غارت بردند .

پدرم فدای آن کسی باد که ظهر دوشنبه لشکرش را قتل و غارت کردند .

پدرم فدای آن کسی باد که خیمه های او را گسیختند .

پدرم فدای آن کسی باد که دیگر کسی ندارد که اسیر گرفته شود .

پدرم فدای آن کسی باد که زخم بدنش طوری نیست که مرهم پذیر باشد .

پدرم فدای آن کسی باد که دوست بداشتم جانم فدای او شود .

پدرم فدای آن کسی باد که دل پر از غم و غصه بود تا از دنیا رفت .

پدرم فدای آن کسی باد که لب تشنه بود و با لب عطشان شهیدش کردند .

پدرم فدای آن کسی باد که جدش محمد مصطفی علیهم السلام پیغمبر خداست .

جانم فدای کسی باد که او فرزند کسی است که خورشید به خاطر نماز او برگردانده شد .)) راوی گوید : به خدا قسم زینب (س) از گریه خود ،

هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت . (۱۲۷)

دیدن مادر در خواب در شام غریبان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در کتاب ((مبکی العینون)) آمده : در شب شام غریبان ، حضرت زینب (س) در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی خوابید ، در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا(س) را

دید . عرض کرد : مادرجان ، آیا از حال ما خبر داری ؟ !

حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود : تاب شنیدن ندارم . حضرت زینب (س) عرض کرد : پس شکوه ام را به چه کسی بگویم ؟

حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود : ((من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین (ع) جدا می کردند ، حاضر بودم . اکنون برخیز و حضرت رقیه (س) را پیدا کن .))

حضرت زینب (س) از جا بر خاست . هر چه صدا زد ، حضرت رقیه (س) را نیافت . با خواهرش ام کلثوم (ع) ، در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند ، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند؛ تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند . آمدند کنار بدنهای پاره پاره ؛ رقیه (س) خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانیده ، است درد دل می کند .

حضرت زینب (س) او را نوازش داد . در این وقت سکینه (ع) نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند .

در مسیر راه ، سکینه (س) از رقیه (ع) پرسید : چگونه پیکر پدر را جستی ؟ او پاسخ داد : ((آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : بیا اینجا ، من در اینجا هستم))(۱۲۸)

غارت اهل حرم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

سپاه عمربن سعد به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن ، خیمه گاه را محاصره کردند . شمر ملعون دستور

داد : وارد خیمه ها شوید و زینت و زیور زنان را غارت کنید ! جمعیت وارد خیام و حرم رسول خدا (ص) شدند و هرچه بود ، به غارت بردند . حتی گوشواره حضرت ام کلثوم ، دختر امیرالمؤ منین (ع) را از گوشش کشیدند و گوشهای آن مخدره را پاره کردند اراذل کوفه جامه زنان را از پشت سر می کشیدند تا از بدنشان بیرون آورند . (۱۲۹)

سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

سکینه ، دختر امام حسین (ع) نعش پدر را در آغوش گرفت ، هر چه کردند پدر را رها کند ، ممکن نشد؛ تا آن که عده ای اعراب آمدند و به عنف و جبر او را از بدن بابایش جدا کردند .

از سکینه خاتون نقل شده است که در همین حال شنیدم پدرم می فرمود :

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی

او سمعتم بشهید او غریب فانذبونی

لیتکم فی یوم عاشورا جمعیا تنظرونی

کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

شیعیانم ! هر گاه آب گوارا می نوشید ، مرا یاد کنید؛ یا اگر غریب و شهیدی را دیدید ، بر من بگریید . ای کاش در روز عاشورا بودید و می دیدید چگونه برای طفل شیر خوارم آب طلب می کردم و بر من رحم نکردند . (۱۳۰)

مصایب حضرت زینب در زمان اسارت

کاروان اسیران از کربلا تا شام

گریه امام زمان (ع) بر اسیری زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حاج ملا سلطانعلی ، که از جمله عابدان و زاهدان بود ، می گوید :

((در خواب به محضر مبارک امام زمان (ع) مشرف شدم ، عرض کردم : مولای من ! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که ((فلاندبنک صباحا و مساء و لابکین عینک بدل الدموع دماء)) صحیح است ؟ فرمود : آری !

گفتم : آن مصیبتی که در سوگ آن ، به جای اشک خون گریه می کنید ، کدام است ؟ آن مصیبت علی اکبر است ؟ فرمود : نه ! اگر علی اکبر زنده بود ، او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد !

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (ع) است ؟ فرمود : نه ! بلکه آن حضرت عباس

هم در حیات بود ، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد !

عرض کردم : آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) است ؟ فرمود : نه ! اگر حضرت سید الشهداء (ع) هم بود ، در این مصیبت خون گریه می کرد !

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟ فرمود : مصیبت اسیر عمه ام زینب (س) است .))(۱۳۱)

خبر اسارت زینب از زبان علی (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب (س) فرمود : زمانی که ابن ملجم - لعنه الله علیه - پدرم را ضربت زد و من اثر مرگ را در آن حضرت مشاهده کردم ، به محضرش عرضه داشتم : ای پدرم ، ام ایمن برایم حدیثی چنین و چنان نقل نمود ، دوست دارم حدیث را از شما بشنوم .

پدرم فرمود : دخترم ، حدیث همان طور است که ام ایمن نقل کرده ، گویا می بینم که تو و دختران اهل تو در این شهر به صورت اسیران در آمده ، خوار و منکوب می گردید . هر لحظه هراس دارید که شما را مردم بربایند . بر شما باد به صبر و شکیبایی . سوگند به کسی که حبه را شکافته و انسان را آفریده روی زمین کسی غیر از شما و غیر از دوستان و پیروانتان نیست که ولی خدا باشد .

هنگامی که رسول خدا (ص) این خبر را برای ما نقل می نمودند ، فرمودند : ابلیس - لعنه الله علیه - در آن روز از خوشحالی به پرواز در می آید ، پس در تمام نقاط دستیاران و عفریتهایش را فرا خوانده به آنها می

گویـد : ای جمـاعت شـیاطین ! طلب و تقاص خود را از فرزنـد آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسـیده و آتش دوزخ را نصـیب ایشـان نمودیم ، مگر کسـانی که به این جمـاعت - مقصود اهـل بیت پیغمـبر (ص)بپیوندنـد . از این رو سعی کنیـد نسـبت به ایشان در مردم تشـکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشـمنی ایشان وا داریـد تا بدین وسـیله گمراهی مردم و کفرشان مسـلم و محقق شـده و نجات دهنده ای بر ایشان به هم نرسد ، ابلیس با اینکه بسـیار دروغ گو و کاذب است این کلام را به ایشان راست گفت ، وی به آنها اطلاع داد .

اگر کسـی با این جماعت - اهل بیت (ص) - عدوات داشته باشد ، هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست ، چنانچه اگر با ایشان محبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند .

زائده گوید : حضرت علی بن الحسین (ع) پس از نقل این حدیث برایم فرمودند : این حدیث را بگیر ضبط کن . اگر در طلب آن یک سال شتر می دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحص می کردید ، محققا کم و اندک بود . (۱۳۲)

دلداری و پرستاری از امام سجاد(ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام سـجاد (ع) می فرمایـد : در روز عاشورا ، وقتی پـدرم را کشـته و به خون آغشـته دیـدم و مشاهـده کردم که فرزنـدان آن حضرت با برادران و عموهای خود به شهادت رسیده اند و از سوی دیگر زنان و خواهران را مانند اسیران روم و ترک مشاهده

کردم ، فوق العاده نگران و ناراحت شدم و سینه ام تنگی کرد و نزدیک بود که روح از بدنم جدا شود .

همین که عمه ام زینب مرا بدین حال دید ، گفت : ((ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی))؛ای یادگار جد و پدر و برادرانم ! تو را چه شده است ؟ می بینم که نزدیک است قالب تهی کنی ! از مشاهده انی منظره دلخراش بی تابی مکن . به خدا قسم این (شهادت) عهدی است که خدا با جد و پدرت کرده است . خدا از مردمی که ستمکاران آنان ران نمی شناسد ، ولی در آسمانها معروف هستند ، تعهد گرفته است که ایشان این اعضای پاره پاره و جسدهای غرقه به خون را به خاک بسپارند . ((لهذا الطف علما لقبر ابیک سید الشهداء لایدرس اثره و . . .))؛ در این سرزمین برای قبر پدرت بیرقی برافرازند که اثر آن از بین نخواهد رفت و به آمد و رفت و شب و روزها محو نخواهد شد . پیشوایان و رهبران کفر و پیروان گمراه آنان ، برای از بین بردن آن قبر فعالیت ها می کنند ، ولی تلاش آنها جز بر عظمت آن قبر نخواهد افزود .))(۱۳۳)

مصایب اسارت از کلام حبیب بن مظاهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

برخی از فاضلان و دانایان روایت کرده اند که : چون حسین به کربلا فرود آمد ، پرچم را در زمین فرو برده و آن را به کسی از اصحاب و یارانش نداد ، پس (سبب آن را) از حضرت پرسیدند ؟ فرمود : به زودی صاحب و

دارنـده آن می آیـد ، پس آنان منتظر و چشم به راه بوده ناگاه دیدنـد غبار و گرد بلنـد شد ، امام حسـین به اصـحابش فرمود : صاحب و دارنـده پرچم این است که روی آورده است ، ناگاه دیدند حبیب بن مظاهر (یامظهر) است . پس به پا خاسـته ، فریاد کردند : حبیب آمد . پس (فریاد ایشان را) زینب دختر امیرالمؤ منین (ع) شنیده فرمود : این مردی که روی آورده است کیست ؟ به او گفته شد : حبیب بن مظاهر است فرمود : سلام و درود مرا به او برسانید پس تحیت و درودش را به او رساندند ، و چون روز دهم محرم شـد حبیب آمـد و برابر خیمه و خرگاه زنان نشـست ، در حالی که سـرش را در دامانش گرفته گریه می کرد . سپس سـرش را بلنـد کرد و گفت : آه آه ! ای زینب (می بینم) روزی یافته می شوی که تو را بر شتر کـج رفتار (که معتـدل و میانه رو نیست) سوار کرده و به شهرها می گردانند ، و سر برادرت حسین رو به رویت باشد ، و گویی این سر من (بریده شده) به سینه اسب آویخته گردیده که آن را به و دو زانوی خود می زند ، پس زینب سرش را به ستون خیمه و خرگاه زده فرمود : دیشب برادرم مرا به این (پیشامد) خبر داده و آگاهم ساخت .

ناگفته نماند : از این سخنان حبیب بن ظاهر دانسته می شود که آن جناب علم منایا و بلایا (مرگها و پیشامده مصایب و

اندوه ها) را می دانسته . (۱۳۴)

هنگام سوار شدن بر محمل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

آن ایام خوش ، هر گاه زینب می خواست سوار بر محمل گردد ، قمر بنی هاشم و علی اکبر و سیدالشهداء او را کمک می کردند تا به راحتی بر محمل سوار شود . عباس کمک او می کرد تا سوار گردد . علی اکبر طناب شتر را گرفته و سیدالشهداء کمر خواهر و دستهای او را می گرفت تا سوار محمل شود .

اما وقتی اسراء را خواستند از کربلا به کوفه انتقال دهند ، زینب تمام زنان و طفلان را سوار نمود و فقط خود ماند که سوار گردد . یادش به دوران خوش وصل تلاقی نمود . برگشت و رو به مقتل شهدا صدا زد : ((برادرم عباس ! علی اکبر ! برخیزید که وقت سواری آمده ، مرا سوار بر محمل نمایید . برخیزید که که وقت اسیری رسیده است . حسینم برخیز ! . . .))(۱۳۵)

تازیانه به زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

از بعضی مقاتل عامه نقل شده است : زمانی که اهل بیت (ع) را وارد شام نمودند علیا مخدره زینب (س) به شمر ملعون فرمود : ما را از راه خلوتی عبور دهید . آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد . علیا مخدره ناراحت شد و به زمین امر فرمود : فرو ببر او را ، و زمین تا کمر او را فرو برد . صدای نازنین امام حسن (ع) بلند شد : خواهر ، برای رضای خدا صبر کن . بی بی زینب به زمین امر فرمود : رهایش کن ، و زمین رهایش کرد . (۱۳۶)

دیدن صحنه دلخراش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

زینب (س) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد ، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و روسری او بیرون می شد ، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود ، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد .

ناگفته نماند : علیا حضرت زینب (س) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد ، طوری که از آن خون جاری و روان گشت ؟ می توان گفت : از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتما بایستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و

جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود ، تا خون از فشار باز ایستد و پیشامدی روی ندهد ، و چون وسیله حجامت و فصد نبود ، به اشاره سر بریده امام (ع) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستد ، و می توان ((فنطحت جبینها)) به صیغه مجهول خواند ، یعنی علیا حضرت زینب (س) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد ، و اینکه به جای ((نطح)) ، ((نطحت)) گفته ، برای آن است که جبین برای مذکر و مؤ نث استعمال شده و و به کار رفته مگر اینکه گفته شود : این سخن درست نیست برای اینکه جبین که برای مذکر و مؤ نث استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی ، ((والله العالم)) .

خلاصه علیا حضرت زینب (س) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود :

۱-ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد) ، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت . (اینکه علیا حضرت زینب (س) سر برادر را تشبیه به هلال و ماه نو نموده ، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس اباعبدالله الحسین (ع) می

کرده و می گفتنـد : این است سـر امـام حسـین (ع) چنـان که مردم هنگام اسـتهلال و جست و جوی ماه نو کردن ، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه ، با دست هاشان به یکـدیگر هلال و ماه نو را که به شـکل کمان دیـده می شود ، اشاره نموده ، نشان می دهند) .

۲- ای پاره دل من ! (این پیشامدها) گمان نمی بردم ، این کار تقدیر و نوشـته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است) .

۳- ای برادر ! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققا نزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گداخته شود .

۴- ای برادر ! دل تو بر ما مهربان بود ، چه شده است آن را که سـخت و اسـتوار گردیده (چرا به ما التفات نداشـته و روی نمی آوری) ؟

۵- ای برادر ! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسـین) را هنگام اسـیری و دسـتگیری و یتیمی و بی پدری می دیدی که به جا آوردن واجبـات را به نحو کامـل طـاقت و توانایی نـدارد و(و در برخی از نسـخ و نوشـته ((لا یطیق جوابا)) نوشـته شـده ، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انسب و شایسته تر است) .

۶- هر گـاه او را به زدن (بـا تازیـانه و جز آن) به درد آورنـد با ذلت و خواری تو را صـدا زنـد ، در حالی که اشک ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد .

۷- ای برادر !

او را به خود بچسبان و نزدیک گردان و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نما .

۹- چه بسیار یتیم و پدر مرده ذلیل و خواست است ، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده ای او را نبیند . (۱۳۷)

توجه به سر برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت زینب کبری (س) توجه به سر برادر نمود ، حضرت به او فرمود : ((یا اختاه اصبری فان الله معنا))؛ خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست .

در سرالاسرار (ص ۳۰۶) ، و نیز منهاج الدموع (ص ۳۸۵) و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده که منهال گفت : سوگند به خدا ، دیدم سر امام حسین (ع) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود : ((لا حول و لاقوه الا بالله)) . (۱۳۸)

گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت آیت الله مرعشی (ره) فرمودند : وقتی که حضرت فاطمه (س) قنداقه حضرت زینب (س) را به محضر رسول الله (ص) برد؛ این نوزاد عزیز فاطمه (س) چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت باز نکرد و تنها وقتی قنداقه در بغل امام حسین (ع) قرار گرفت ، چشم مبارکش را گشود !

و افزودند : در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد ، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری (ع) رسید ، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد . گویی می خواست فرموده باشد که : خواهر عزیز ، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید ، ممنون شما هستم ، و بیش از این مرا خجل مکن . (۱۳۹)

مسیر اهل بیت از کوفه تا شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

باری ، خاندان پیامبر (ص) را به سوی شام حرکت دادند . مسیری که برای بردن آنها از کوفه تا شام انتخاب کرده بودند ، دوازده شهر یا قصبه و قریه بود که برخی نام آنها را به این شرح نوشته اند : تکریت ، لینا ، جهینه ، موصل ، سینور ، حماه ، معره نعمان ، کفر طاب ، حمص ، بعلبک ، دیر راهب و حران .

برخی دیگر از این مناطق نیز نام برده اند : قادسیه ، حرار ، عروه ، ارض صلینا ، وادی نخله ، ارمینا ، کحیل ، تل عفه ، جبل

سنجار ، عين الورد

، دعوات ، قنسرین و حلب ، که جمعا بیست و پنج منزل و جایگاه می شود و برخی هم تا چهل مکن نام برده اند که در بیشتر این شهرها یا قصبات وقتی ماءموران پسر زیاد و همراهان وارد می شدند و مردم با آگاهی از ماجرا و وضع اسیران همراهشان ، و آنها را می شناختند ، با عکس العمل شدید و تنفر و انزجار اهالی و ساکنان رو به رو می شدند و بر یزید و کشندگان امام (ع) نفرین و لعنت می فرستادند حتی در برخی از جاها برخوردهایی هم میان آنان و ماءموران رخ می داد ، در چند جا نیز آنها را به شهرها و قصبه ها راه ندادند . در کتابهای معتبر تاریخی از بانوی بزرگوار ما حضرت زینب (س) در طول این راه سخنی و یا خطبه ای نقل نشده است . البته در پاره ای از نقلهای غیر معتبر آمده است که آن مکرمه در قادسیه چند شعر به صورت مرثیه خوانده است مانند :

ماتت رجالی و افنی الدهر ساداتی

و زادنی حسرات بعد لو عاتی

یسیرونا علی الاقتاب عاریه

کاءننا بینهم بعض الغنیمات

عزّ علیك رسول الله ما صنعوا

باهل بیتک یا نور البریات

یزید سرمست و مغرور و دار و دسته او که شهادت امام (ع) و یاران او را پیروزی بزرگی برای خود می پنداشتند برای ورود خاندان آن حضرت به صورت اسیران جنگی جشن و چراغانی مفصلی ترتیب داده بودند و هر گوشه شهر را به نحوی آذین بسته و دسته های خواننده و نوازنده را در نقاط مختلف شهر مستقر ساخته و به شادی

و پایکوبی واداشته بودند .

از سهل بن ساعدی نقل شده است که می گوید :

آن روز من از شام می گذشتم و می خواستم به بیت المقدس بروم . با مشاهده آن منظره متحیر شدم و هر چه فکر کردم که این چه عیدی است که مردم این گونه شادی می کنند و من از آن بی اطلاعم متوجه نشدم تا آنکه با جمعی روبه رو شدم که با هم گفت و گو می کردند . از آنها پرسیدم : آیا شما عیدی دارید که من نمی دانم ؟ !

گفتند : ای پیرمرد ! مثل اینکه در این شهر غریب هستی ؟

گفتم : من سهل بن سعد هستم که افتخار درک محضر رسول خدا (ص) را داشته و آن حضرت را دیده ام .

گفتند : ای سهل ! عجب این است که از آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد !

پرسیدم : برای چه ؟ مگر چه شده است ؟

گفتند : این سر حسین بن علی (ع) است که برای یزید می آورند . . . تا آخر حدیث .

از کامل بهایی نقل شده است که : خاندان پیغمبر را سه روز در خارج شهر شام نگه داشتند تا شهر را چراغان و زینت کنند . در این سه روز شام را به نحوی بی سابقه تزیین کردند . آن گاه گروه بسیاری حدود پانصد هزار نفر زن و مرد برای تماشا به استقبال کاروان اسیران از شهر خارج شدند و سرکردگان و امیران نیز دف زنان و رقص کنان و پایکوبان حرکت کردند . . .

این راوی

پس از تشریح وضع مردم و جشن و سرور آنها می نویسد : در آن روز که چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول بود ، جمعیت در بیرون شهر به قدری زیاد بود که روز محضر را در یادها زنده می کرد . برای یزید بن معاویه سراپرده وسیع و تختی نصب و حاشیه آن را به انواع جوهر مرصع کرده و در اطراف آن کرسیهای زرین و سیمین نهاده بودند . . .

به هر صورت از مجموع این نقل ها معلوم می شود چه تدارک عظیمی برای این جشن شوم دیده و چه مراسمی بر پا کرده بودند معلوم است که در چنین شرایطی بر خاندان مظلوم و داغدیده اهل بیت پیغمبر ، با دیدن آن مناظره و احوال چه گذشته است !

از بانوی قهرمان ما در این مراسم و اوضاع و احوال سخنی نقل نشده ، مگر پس از ورود به مجلس یزید ، که آن جا چنان غرور و نخوت او را درهم شکست و او را چنان با چند جمله کوبنده و یک سخنرانی پر مغز و فصیح رسوا می کرد که مجال هر گونه عوام فریبی و عذر خواهی واداشت ، و چنان حساب شده و دقیق و با قدرت قلب ، او را به محاکمه کشید که عموم محدثان و مورخان شجاعت آن حضرت را در این محاکمه کشیدن و گفت و گو ستوده اند . (۱۴۰)

خطابه زینب (س) در کوفه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

پس از شهادت امام حسین (ع) ، بلافاصله امانت بزرگ پی گیری راهش ، به دوش زینب کبری (س) گذارده شد و او با سخنان آتشین خود ، خفتگان

را بیدار و یاغیان و سرکشان را رسوا می کرد .

هنگـامی که کاروان اسـیران ، در آن جو پر از ظلم و خفقان به کوفه رسـید ، زنان و مردان و کودکان کوفه در دو طرف مسـیر صف کشـیده بودنـد و نظـاره می کردنـد . برخی نـاراحت و برخی بهت زده و گروهی نیز از شـدت تـاءثر اشک می ریختنـد . حضـرت زینب نگاهی به مردم افکند و با اشاره خواست همه سکوت کنند . آن گاه با شجاعتی بی نظیر و علی وار به سخنرانی ایستاد :

((هان ، ای مردم کوفه ! ای اهل نیرنگ و فریب ! گریه می کنیـد ؟ ! ای کاش هیـچ گاه اشک چشم هایتان تمام نشود و هرگز ناله هایتان خاموش نگردد . همانا مثل شما مثل زنی است که رشته خویش را پس از خوب بافتن ،

پنبه نماید . شما سوگندهای خود را دست آویز فساد ، در میان خویش قرار دادید .

((هان ! آگاه باشید ! چه بد است آن بار گناهی که بر دوش گرفته اید .

و عـار شدیـد ننگی که هیـچ گاه لکه آن از دامن خود نتوانیـد شـست و چگونه می توانیـد این ننگ را بشوییـد که نواده خاتم پیامبران و معدن رسالت را کشتید ، در حالی که او مرجع رفع اختلافها و راهنمای زندگی تان بود و سرور و سالار جوانان اهل بهشت . گناهی بس بزرگ و کاری بسیار شوم مرتکب شده اید .

((آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد ؟ آگاه باشید که چه بد و زشت بود آنچه نفستان به شما فرمان داد که هم خدا را

بر شما خشمگین نمود و هم در عذاب جاودانه خواهید بود .

((آیا می دانید که کدام جگری را شکافتید ؟ و چه خونی را ریختید ؟ و کدام پرده نشینانی را از پرده بیرون کشیدید ؟ کاری بس زشت و منکر مرتکب شدید که نزدیک است آسمان ها از هول آن فرو ریزند و زمین بشکافد و کوه ها از هم متلاشی گردند .))(۱۴۱)

خطابه زینب (س) در دار الاماره ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب کبری (س) نه تنها با مردم کوفه سخن گفت و آنان را بر کار زشتی که مرتکب شده بودند ملامت و عتاب کرد ، که در دارالاماره ((ابن زیاد)) نیز چنان نیرومندانه ایستاد و سخن پرخاشگرانه گفت و آن پلید را که سرمست پیروزی (پنداری) بود ، حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت .

ابن زیاد برای اینکه زینب کبری (س) را کوچک بشمارد ، رو به آن حضرت کرده و گفت : خدای را شکر ، که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید ! !

زینب (س) ، این مرد آفرین روزگار ، بی آنکه هیبت مجلس در روح بلندش کوچک ترین تاءثیری گذارد ، با نگاهی تحقیرآمیز ، در پاسخ فرمود :

((الحمد لله الذی کرمنا بنبیه و طهرنا من الرجس تطهیرا . انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا . ثکلتک امک یا ابن مرجانه))؛ حمد و سپاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساخت و همانا شخص تبه کار

رسوا می شود و بدکار دروغ می گوید و او غیر از ماست مادرت به عزایت بنشیند ، ای فرزند مرجانه !))

عبیدالله در حالی که از خشم ، رگ های گردنش پر از خون شده بود ، با مسخره گفت : چگونه دیدی کار خدا را درباره برادرت و خاندانت ؟

زینب (س) با همان بی اعتنایی فرمود :

((ما راءیت الا ـ جمیلا ـ اولئک قوم کتب الله علیهم القتل فبرزو و الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتختصمون عنده فانظر لمن الفلج یابن مرجانه))؛ هر چه دیدم (چون در راه خدا بود) زیبایی و خیر بوده است .

آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشته بود و از این روی (مردانه) به قتلگاه خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را در یک جا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید ، تا معلوم شود حق با کیست ای پسر مرجانه !)) (۱۴۲)

دفاع از امام سجاد (ع) در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام سجاد(ع) را در برابر ابن زیاد آوردند . پرسید : تو کیستی ؟ فرمود : من علی بن الحسینم . گفت : علی بن الحسین که در پیکار با ما کشته شد و خدا او را از پای در آورد . فرمود : آن شیر بیشه شجاعت که شربت شهادت نوشید برادر من علی (ع) بود که او را بر خلاف انتظار تو مردم شهید کردند نه خدا . پسر زیاد گفت : چنان نیست که می گویی ، بلکه خدا او را کشت . امام سجاد (ع) این آیه را تلاوت فرمود که

مردمان را در هنگام فرا رسیدن مرگشان می میراند . پسر زیاد خشمگین شده و گفت : شگفتا هنوز آن جراءت و توانایی در تو باقی مانده که پاسخ مرا بدهی و گفته مرا زیر پا اندازی . اینک بیایید او را برده و گردن بزنید .

زینب (س) بی تاب شده خود را به دامن سید سجاد انداخته ، پسر مرجانه را مخاطب قرار داد و فرمود : آن همه خونها که از نما ریختی ، هنوز کاسه انتقام تو را لبریز نکرده و آرام نگرفته که باز هم می خواهی گرگ وار خون ما را بیاشامی ؟

آن گاه دست به گردن سید سجاد درآورده فرمود : سوگند به خدا دست از یادگار برادر بر نمی دارم و از او جدا نمی شوم و اگر می خواهی او را به قتل آوری مرا هم با او بکش .

مرا با او بکش تا هر دو باهم

شویم آسوده از این محنت و غم

پسر زیاد ، نگاه عجیبی به عمه و برادرزاده نموده و گفت : شگفت از خویشاوندی و مهر پیوندی ! سوگند به خدا خیال می کنم زینب دوست می دارد هر گاه قرار شود برادرزاده او را بکشم ، او را هم با وی به قتل برسانم . آن گاه دستور داد دست از او بردارید و بیماری و ناتوانی برای بیچارگی او کافی است . (۱۴۳)

آیینه عفاف در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

اسیران آل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مجلس پسر زیاد وارد کردند . در میان اسیران ، زینب کبری یا آیینه عفت و پاکدامنی و فصاحت علی

(ع) که سـخت انـدوهناک بـود و کهنه ترین جـامه هـا را پوشـیده بـود ، به طـور ناشـناس در یـک طرف مجلس قرار گرفت و کنیزان اطرافش را احاطه کردند .

ابن زیاد پرسید : این زدن که از برابر ما گذشت بو در یک طرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست ؟

زینب (س) پاسخ او را نداد .

پسـر زیـاد بـار دیگر همـان سؤ ال را مکرر کرد . یکی از کنیزان او را معرفی کرده و گفت : این زن ، یادگار زهرا دختر رسول خداست .

ابن زاد که او را شـناخته ، مخاطب ساخته و گفت : سـتایش خـدا را که شـما را رسوا کرد و از دم تیغ گذرانید و دروغ شـما را آشکار نمود .

زینب (س) ، در این جا طاقت نیاورده و فرمود : سـتایش خـدا را که ما را به برکت پیمبر بزرگوارش گرامی داشـته و از پلیدی پاک و پاکیزه نموده و همانا آدم بدکار رسوا می شد و دروغ می گوید و او هم غیر از ماست .

پسر زیاد پرسید : چگونه یافتی کاری که خدا با خاندان تو به انجام آورد ؟

زینب (س) فرمود : خـدای متعـال کشـتن در راه خودش را برای آنـان مقـدر فرموده بود و آنها به طوری که او اراده کرده بود کشته شدند و به آرامگاههای همیشگی خود رهسپار شدند و به زودی خدا میان تو و ایشان گرد خواهد آورد و در پیشگاه داد او حجت خواهند کرد و با شما دشمنی خواهند نمود .

از این سخنان که بر خلاف انتظار پسر زیاد بود

و نمی خواست در چنان محفلی با این گونه سخنان رو به رو شود ، آتش خشمش شعله ور شد و خواست او را سیاست کند .

عمروبن حرث به شفاعت برخاسته ، اظهار داشت : ای پسر زیاد ، گوینده این سخنان زن است و زن را نمی توان در برابر گفته هایش مؤ اخذه کرد و از او خرده گیری نمود .

نمی شاید زنان را سخت گفتن

به بد گفتن جزای بد شنفتن

پسر زیاد که پاسخ صحیحی نداشت ، دهان نحس خود را گشوده و گفت : خدای متعال دل مرا از کشتن سرکشان و عاصیان خاندان تو شفا داد .

زینب (س) از شنیدن این گفته سخت ناراحت شد ، چنان که سراپای او را آتش زد و شروع کرد به گریستن و فرمود :

ای بی حیا ! به جان خودم سوگند ، بزرگ مرا شهید کردی و پرده عزت و آرزوی مرا دریدی و شاخه بارور مرا جدا نمودی و اصل مرا از بن برانداختی و هر گاه از چنین امر خیری که اساس آسمان و زمین را به لرزه در آورد شفا پیدا کردی ، چنان است که می گویی شفا یافته .

پسر زیاد که این بار هم با سخنان درشت و در عین حال اندوه آور رو به رو شد ، گفت : این زن سخن پرداز است و پدر او هم سراینده سخن پردازی بود .

زینب (س) فرمود : زن را با سخن پردازی چه مناسبت ! من علاوه بر این ماءموریت ، کار دیگری دارم که باید به انجام آن بپردازم :

زنان با با سخن سنجی چه کار

است

مرا این سان سخن گفتن شعار است

لیکن بی حیایی و خونریزی تو کار مرا به جایی رسانید که باید آتش درونی خود را بدین وسیله خاموش بسازم . (۱۴۴)

خطابه زینب (س) در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زینب (س) پس از ورود به شام و حضور در مجلس یزید ، با سخنان علی گونه اش چنان یزید را رسوا کرد و او را به گریه واداشت که توان پاسخ گویی از او سلب شد .

زینب در مجلس شام خطاب به یزید کرده و فرمود :

((افسوس که ناچار به گفت و گو با تو هستم ، و گرنه من تو را کوچک تر و حقیرتر از این می دانم که با تو سخن گویم . . . قسم به خدا که جز از خدا ترسی ندارم و جز به او نزد کسی شکایت نمی برم . . . هر مکر و خدعه ای داری به کارگیر و هر تلاشی داری بکن و هر چه می توانی با ما دشمنی نما؛ ولی بدان ، به خدا سوگند نمی توانی یاد ما را محو کنی و ذکر اهل بیت را از بین ببری .))

آن گاه سخنانی کوتاه رد و بدل می شود و پس از این که تمام حاضران با شگفتی و تعجب ، این همه شجاعت را ملاحظه می کنند ، حضرت زینب (س) خطبه اش را شروع می کند که بخش هایی از آن را نقل می کنیم :

((ای یزید ! آیا پنداشتی که چون بر ماس سخت گرفتی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ نمودی و ما را مانند اسیران به این طرف

و آن طرف کشاندی ، اکنون ما در نزد خدا خوار گشته ایم و یا تو را در نزد او قرب و منزلتی است ؟ ! . . .

بدان که اگر خدا به تو مهلتی داده است ، برای این است که می فرماید : ((و لا یحسبن الّذین کفروا انّما نملی لهم خیر الانفسهم ، انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین))(۱۴۵) کافران هرگز نپندارند که اگر به آنها مهلتی دادیم به سود آنان است ، چرا که ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و آن پس عذابی خوار کننده بر ایشان خواهد بود .

((آیا این از عدالت است ، ای فرزند آزاد شدگان ! که دختران و کنیزانت را در پس پرده نگه داری و دختران رسول خدا را مانند اسیران به هرسو بگردانی ؟ !

((آیا باز آرزو می کنی که ای کاش پیرمردان ، که در بدر کشته شدند ، امروز را شاهد بودند ؟ ! بی آنکه خود را گنه کار بشماری یا گناهت را سنگین بدانی . . .

((ای یزید ! به خدا قسم تو جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت بدن خود قطع نکردی و خواه ناخواه به زودی نزد رسول خدا (ص) باز خواهی گشت و اهل بیت (ع) و پاره های تنش را نزد او در ((حظیره القدس)) خواهی یافت ؛ همان روز که خداوند پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل گرداند . ((و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند رهم یرزقون)) (۱۴۶)؛ هرگز نپندارید آنان که در راه خدا کشته

شده اند مردگانند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می یابند .

((و به زودی تو ، و آن کس که تو را به این مقام رسانید و بر گردن مؤ منان مسلط کرد ، خواهید دانست کدام یک از ما بدکارتر و از نظر نیرو ، ضعیف تریم ؛ در آن روزی که داور خداست و دشمن طرف مقابل تو ، جد ماست و اعضای بدنت علیه تو گواهی خواهند داد . . . در آن هنگام که تو جز به اعمالی که از پیش فرستاده ای دسترسی نخواهی داشت ، به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد ، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید . آن گاه در می یابی که بهترین توشه ای که برای خود اندوخته ای ، کشتن ذریه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد ! !))

یزید از شنیدن این سخنان ، که چون نیزه ای بر قلبش وارد شده بود ، از وحشت و تاءثر بر خود می لرزید و توانایی پاسخ گفتن نداشت . ناچار روی را از زینب (س) بگردانید .

پس از چندی که حضرت سجاد (ع) نیز سخنانی به او فرمود ، شروع کرد به ناسزا و لعنت بر ابن مرجانه فرستادن ، تا اینکه شاید خودش را از آن مهلکه نجات دهد ! سپس دستور داد تا اهل بیت را با کمال احترام !

به مدینه برگردانند . (۱۴۷)

نفرین زینب (س) در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از کتاب مقتل ابن عصفور

(متوفی سال ۶۶۶ یا ۶۶۹) است ، اینکه یکی از بی خردان پست فرومایه در مجلس یزید (خدا او را لعنت نموده از رحمتش دور گرداند) گفت : حسین در گروهی از اصحاب و یاران و خویشان و کسانش (به کربلا) آمد ، پس ما برایشان هجوم و تاخت و تاز نمودیم و برخی از آنان به برخی پناه می برد و ساعتی نگذشت مگر آنکه همه آنها را کشتیم .

پس صدیقه صغری زینب کبری (س) فرمود :

مادرها تو را از دست دهند و گم گردانند(در سوگ تو نشینند) اس بسیار دروغگو ! محققا شمشیر برادرم حسین ، خانه ای را در کوفه (بر اثر کشتن کسی از اهل آن) ترک نکرده و رها ننموده ، مگر آنکه در آن خانه مرد گریان و زن گریه کننده و مرد زاری و شیون کن و زن زاری و شیون کننده است . (۱۴۸)

فریاد زینب (س) در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

وقتی اسیران را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند ، حضرت امام زین العابدین (ع) خطاب به یزید فرمود : ای یزید ، اگر جد ما ، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای ، چه در جواب می گفتی ؟ !

یزید چون این سخن بشنید ، امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند و به روایتی سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجاد (ع) بود برید و گفت :

می خواهم که کسی دیگر را بر تو منتی نباشد . سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند و سر امام حسین (ع) را در آن گذاشتند .

پس چون زینب (س) یزید را دید که چنین کرد ، فریاد ((یا حسیناه ، یا حبیب رسول الله)) برآورد و گفت : یا اباعبدالله ، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی .

پس از سخنان زینب (س) دست دراز کرد و روپوش را از سر برداشت ، ناگاه نوری از آن ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت . نیز به روایتی ، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود و گویا این آیه شریفه را خواند : ((و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)) . (۱۴۹)

یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضار مشتبه سازد ، چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین (ع) زد . (۱۵۰)

دفاع از دختر امام حسین (ع) در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

فاطمه دختر امام حسین (ع) می فرماید : هنگامی که ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس یزید نمودند ، یزید از مشاهده حال ما متاءثر شد . همان وقت یکی از شامی ها که آدمی سرخ گون بود ، چشمش به من که دختری زیبا چهره بودم افتاد . به یزید گفت : چقدر مناسب است این کنیزک را به من ببخشایی . موی بر اندام من راست شد

و لرزه سراپای مرا فرا گرفت و خیال کردم چنین واقعه هم باید اتفاق بیفتد ، بی تابانه جامه عمه ام را به دست گرفته و به دامن او پناهنده شدم .

زحرف شامی آن کودک بر آشفت

در آن آشفتگی با عمه اش گفت

یتیمی بس نبود این ناتوان را

که خدمتکار باشم این خسان را

عمه ام که می دانست هیچ گاه یک چنین اتفاقی صورت مقصود به خود نمی گیرد ، به آن مرد شامی خطاب کرده و گفت : به خدا دروغ می گویی و برای همیشه مورد سرزنش خویش و تبار خواهی بود . چنان نیست که پنداشته ای ! نه تو می توانی به این مقصود برسی و نه یزید می تواند به این آرزو نایل گردد .

یزید در خشم شده و گفت : دروغ می گویی ، من می توانم به او دست پیدا کنم و اگر بخواهم اراده خود را صورت عمل می پوشانم .

زینب (س) فرمود : هیچ گاه به مراد خود نمی رسی و خدا تو را توان چنین منظوری نخواهد داد و هرگاه بخواهی پیش از این در انجام این منظور پافشاری بنمایی ، باید از آیین ما دست برداری و به دین دیگران در آیی .

یزید از زیادی خشم پریشان شده گفت : با مثل منی چنین سخن می گویی و مرا به بی دینی نسبت می دهی . همانا برادر و پدر تو از دین خارج شدند .

زینب (س) فرمود : ای یزید ، اگر اندک دینی تو و جد و پدرت داشته اید ، از برکت راهنماییهای پدر و برادر من بوده است .

یزید

گفت : دروغ می گویی ای دشمن خدا !

زینب (س) فرمود : آری ، امروز بر حمار مقصود سوار شده ای و بر اریکه سلطنت نشسته ای ، باید ستم کنی و به نیروی جهانداری خاندان حضرت رسالت را هدف فحش و ناسزا قرار دهی .

یزید مانند آنکه از این سخن به خود آمده ، خجالت کشید و ساکت شد . آن مرد شامی که خیال کرد بالاخره ممکن است به مقصود خود برسد و از این سفره ظلمی که گسترده شده او هم سهمی برده باشد ، دوباره خواهش خود را اعاده کرد . یزید که سخت افسرده شد و به بی خردی و بی دینی نسبت داده شده بود ، گفت : دور شو ! خدا تو را بکشد . (۱۵۱)

دعای زینب (س) در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

پس از سخنرانی زینب (س) در مجلس در مجلس یزید ، او در حضور جمع دعا کرد و چنین گفت : ((اللهم خذ بحقنا)) : خداوندا ، حق ما را از ایشان بگیر .

((وانتقم من ظالمنا)) : انتقام ما را از کسانی که در حق ما ستم کردند بگیر .

((واحلل غضبک علی من سفک دمائنا و نفض ذِمارَنا وَ قَتَلَ حُماتِنا ، وَ هَتَکَ عَنَّا سُدُولَنا))؛ و خشم و غضبت را بر آنان که خون ما را ریختند ، نازل فرما .

و آنان که آبروی ما را ریختند و حامیان ما را کشتند ، آنها را غضب فرما و آنان که پرده حرمت ما را پاره کردند ، به خشم و غضب خود گرفتار فرما . (۱۵۲)

زینب (س) و سه در خواست از یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

پس از آنکه زینب (س) و سایر زنان وارد مجلس یزید شدند و مورد تجلیل و تکریم قرار گرفتند ، به یاد تحقیر و اهانتهایی افتادند که در همین مجلس از سوی یزید به ایشان شده بود . از این رو ، نخست مشغول ناله و زاری شدند .

پس از لحظاتی یزید از پشت پرده سر بر کشید و از آنان معذرت خواهی کرد و به زینب گفت : ناله و شیون چه فایده دارد ، صبر و بردباری پیشه ساز ، و از هم اکنون شما در اقامت در دمشق و یا رفتن به مدینه مخیر هستید . ضمنا هر نوع حاجتی دارید بگویید تا بر آورده نمایم .

در این هنگام زینب (س) بدون اینکه اظهار کوچکی و زبونی کند با خطاب ((یابن الطلقاء))(۱۵۳) سه چیز از او

درخواست کرد :

۱- عمامه نیایش پیغمبر (ص) که آن را از سر حسین (ع) برداشته بودند .

۲- مقنعه مادرش فاطمه (س) که آن را از زینب (س) ربوده بودند .

۳- پیراهن برادرش حسین (ع) را که از بدنش بیرون آورده بودند . (۱۵۴)

تشت اندوه و بلا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

دوبار ، تشتی را مقابل زینب (س) قرار دادند که او را غمگین کرد :

یک بار ، وقتی برادرش حسن ، لخته های جگرش را میان تشت می ریخت و چهره اش به سبزی می گراید .

بار دوم وقتی بود که سر بریده و غرق به خون برادرش را در مجلس یزید در تشت دید که یزید با چوب خیزران بر لب و دندان می زد و جسارت می کرد .

زینب خطاب به سر فرمود : ((واحبیباه ، یابن مکه و منی ، یابن بنت المصطفی !)) . (۱۵۵)

پاره کردن گریبان در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

یزید دستور داد ریسمانها را بریدند . سپس سر امام حسین (ع) را مقابل او نهادند و زنها را پشت سر او جای دادند که آن سر مقدس را نبینند . ولی علی بن الحسین (ع) آن را دید . پس از آن حادثه ، هرگز غذای گوارا نخورد .

چون نگاه زینب (س) بر آن سر بریده افتاد ، دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای اندوهناکی که دلها را می لرزاند گفت : ((ای حسین جان ! ای حبیب رسول خدا ! ای فرزند مکه و منا و ای فرزند فاطمه زهرا ! ای فرزند دختر محمد مصطفی !)) .

راوی می گوید : زینب (س) تمام کسانی را که در مجلس بودند به گریه انداخت و یزید - لعنه الله علیه ساکت بود . (۱۵۶)

زینب در جست و جوی دختر امام حسین (ع)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

کاروان از کوفه ، راهی شام شد . مشکلات اسارت و دوری پدر ، همچنان رقیه را می سوزاند . در بین راه که سختی بر دختر

امام حسین (ع) فشار آورده بود . شروع به گریه و ناله کرد . و به یاد عزت و مقام زمان پدر ، اشک ها ریخت . گویا نزدیک بود روحش پرواز کند و در آن بیابان به بابا بپیوندد .

یکی از دشمنان چون آن فریاد ضجه را شنید ، به رقیه گفت : ((اسکتی یا جاریه ! فقد آذیتنی ببکائک))؛ ای کنیز ! ساکت باش ، زیرا من با گریه تو ناراحت می شوم .

آن ناز دانه بیشتر اشک ریخت . و دیگر بار

آن موکل گفت : ((اسکتی یا بنت الخارجی))؛ای دختر خارجی ! ساکت باش .

حرفهای زجر دهنده آن مزدور ، قلب دختر امام را شکست . رو به سر پدر نمود و گفت : ((یا ابتاه قتلوك ظلما و عدوانا و سموك بالخارجی))؛ای پدر ! تو را از روی ستم و دشمنی کشتند و نام خارجی را هم بر تو گذاردند .

پس از این جمله ها ، موکل غضب کرد و با عصبانیت ، رقیه را زا روی شتر گرفت و از بالا بر روی زمین انداخت .

تاریکی شب بر همه محیط سایه افکنده بود . رقیه از ترس ، شروع کرد به دویدن در آن تاریکی . سختی و خار و خاشاك زمین ، پاهای کوچولوی او را مجروح نمود . و او با همه خستگی باز می دوید .

شدم سه ساله از رفت سایه پدرم

کسی که داغ پدر زود دید من بودم

به نیمه شبی زپی کاروان به دامن دشت

کسی که پای برهنه دوید من بودم .

همان زمان ، قافله متوجه نیزه اش شد که سر امام حسین (ع) بر بالای آن بود . نیزه به زمین فرو رفته بود . دشمن هر چه کرد که آن را در آورد ، نتوانست .

رئیس قافله نزد امام سجاد (ع) آمد و سبب این ماجرا و حکایت را پرسید . امام فرمود : یکی از بچه ها گم شد است تا او پیدا نشود ، نیزه حرکت نخواهد کرد !

حضرت زینب (س) با شنیدن این سخن ، خود را از بالای شتر به روی زمین انداخت . ناله کنان به عقب برگشت

تا گمشده را پیدا کند .

زینب (س) به هر سو می دوید . ناگهان چشمش به یک سیاهی افتاد . جلو رفت تا به آن رسید در آنجا یک زن را دید که سر کودک گمشده را به دامن گرفته است رو به آن زن نمود و پرسید : شما کیستید ؟ !

فرمود : ((انا امک فاطمه الزهراء اظننت انی اغفل عن ایتام ولدی))؛ من مادر تو ، فاطمه زهرا هستم . گمان می کنی من از یتیم های فرزندم غافلم ! (۱۵۷)

زینب (س) رقیه را گرفت و به کاروان رساند و قافله به راه افتاد(۱۵۸)

اگر زینب (س) نبود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

استاد توفیق ابوعلم ، رئیس هیاءت مدیره مسجد نفیسه خاتون و معاون اول وزارت دادگستری مصر در کتاب ((فاطمه زهرا)) درباره زینب (س) می نویسد :

((هر کس تاریخ زندگانی و مبارزات عقیله بنی هاشم ، زینب ، را به دقت بررسی کند ، با ما هم عقیده خواهد شد که نهضتی که حسین (ع) علیه کفر و ارتداد بر پا کرد ، اگر زینب نمی بود و وظایف سنگین خود را پس از شهادت برادر انجام نمی داد و زمام امر را در مراحل اسارت خانواده پیغمبر در دست نمی گرفت این چنین سامان نمی یافت و آن رستاخیز خونین به چنین نتیجه مطلوب نمی رسید .

آری خلود و جاودانگی نهضت حسینی تنها در گرو همت عالی این بانوی بزرگ است که در واقع حلقه اتصال و پیوند آن فاجعه بلا با قرون و نسلهای آینده شده است .

یزید امر را بر مردم مشتبه ساخته و وارونه جلوه داده بود .

او چنین وانمود می کرد که لشکری که به کارزار کربلاـ اعزام داشته ، برای قلع و قمع گروهی از خوارج عراق است و آن سرها که حضورش آوردند سر گردنکشان و شکنندگان عصای مسلمین است ، لیکن در همین اوضاع و احوال بود که زینب دهان خونین به سخن گشود و مدرم کوفه و شام را از حقیقت حال آگاه ساخت و به آنان اعلام کرد که اینک خود و این زنانی را که از کربلا تا شام در اسارت آورده اند ، جز دختران و خاندان رسول خدا (ص) نیستند و با این کار ننگ و رسوایی این جرم فجیع را بر دامان پلید یزید و یارانش ثابت و جاودانه کرد .

زینب (س) ضمن سخنان بلیغی که در کوفه و شام در مجلس یزید ایراد کرد پرده از روی کار کنار زد و افکار خفته و بی خبر را بیداری و هوشیاری داد و حقیقت را که یزید و یارانش بیهوده می کوشیدند تا از دیده و اندیشه مسلمین پنهان کنند و بر آن جنایت هولناک پرده اشتباه افکنند بر ملا و آشکار ساخت .

آری ، زینب تنها کسی بود که مسئولیت نگاهداری عیال و اولاد حسین و یاران او را به عهده گرفت تا آن گاه که ایشان را از این سفر پر مخاطره به مدینه باز گردانید)) . (۱۵۹)

آرزوی دیدن زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

از بحر المصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا ، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب (س) آب و نان

طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند .

یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود . زنی از اهل شام فورا جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب (س) عرض کرد : ای اسیر ، تو را به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم ، ((لاءن رعایه الایتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام)) شاید خدای تعالی حاجت مرا بر آورد .

علیا مخدره فرمود : حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست ؟

عرض کرد : من از خدمتکاران فاطمه زهرا (س) بودم ، انقلاب روزگار به این دیارم افکند . مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار (ع) خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب (س) برسم و مولای خود امام حسین (ع) را زیارت کنم . شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا بر آورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم .

زینب (س) چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه بر کشید و گفت : ای امه الله ، حاجت تو برآورده شد . من دختر امیرالمؤ منینم ، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است .

آن زن با شنیدن این مطلب ، همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره به علیا مخدره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بی هوش

بر روی زمین بیفتاد . چون به هوش آمد چنان نعره ((واحسیناه ، واسیداه ، وا اماماه ، واغریباه ، واقتیل اولاد علی)) از جگر بر کشید که آسمان و زمین را منقلب کرد . (۱۶۰)

قصه زنی که نذر کرد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

نیز در بحر المصائب می خوانیم : یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد . آن علیا مخدره فرمود : این چه طعامی است ؟ مگر نمی دانی که صدقه بر ما حرام است ؟ عرض کرد : ای زن اسیر ، به خدا قسم صدقه نیست ، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم . حضرت زینب (س) فرمود این عهد و نذر چیست ؟ عرض کرد : من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا (ص) بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند . چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤ منین (ع) بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا(س) طلب شفا نمودند . در آن حال حضرت حسین (ع) نمودار شد . امیرالمؤ منین (ع) فرمود : ای فرزند ، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه ! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین (ع) تاکنون مرضی در خود نیافتم . پس از آن ، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و

از ملاقات موالیان خود محروم ساخت . لـذا بر خود لازم کردم و نـذر نمودم که هر گاه اسـیر و غریبی را ببینم ، چنـدان که مرا ممکن می شود برای سـلامتی آقـایم حسـین (ع) به آنهـا احسان کنم ، باشـد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم .

آن زن چون سخن را بدین جا رسانید ، علیا مخدره زینب (س) صیحه از دل بر کشید و فرمود : یا امه الله ، همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی . همانا من زینب دختر امیرالمؤ منینم و این اسیران ، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین (ع) است که بر در خانه یزید منصوب است .

آن زن صالحه از شـنیدن این کلام جانسوز ، فریاد ناله بر آورد و مـدتی از خود بیخود شد . چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسـید و خروشـید و ناله ((واسیداه ، واماماه و واغریباه)) به گنبد دوار رسانید و چنان شور و آشوب بر آورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است . سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهداء (ع) ساکت نشد تا به جوار حق پیوست (۱۶۱)

زن یزید به خرابه شام می آید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زن یزیـد که سالهای پیش در خانه عبـدالله بن جعفر زیر دست علیا مخدره زینب (س) کاملا تربیت شده بود ، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر

نـدارد . یک وقت بر سـر زبانها افتاد که جماعتی از اسـیران خارجی به شام آمده اند . این زن از یزید درخواست کرد به دیدار آنها برود یزید گفت شب برو .

چون شب فرا رسید ، فرمان کرد تا کرسیی در خانه نصب کردند . بر کرسی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسیران او را کاملا متاءثر گردانید سؤ ال کرد : بزرگ شـما کیست ؟ علیا مخدره را نشان دادند . گفت : ای زن اسـیر ، شما از اهل کدام دیارید ؟ فرمود : از اهل مدینه . آن زد گفت عرب همه شـهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید ؟ فرمود : از مدینه رسول خدا (ص) آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست . علی مخدره سبب سؤ ال کرد ، گفت : به پاس احترام مدینه رسول خدا (ص) ای زن اسـیر ، تو را به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشـته ای ؟ علیا مخدره فرمود : من در محله بنی هـاشم بزرگ شـده ام . آن زن گفت : ای زن اسـیر ، قلب مرا مضـطرب کردی . تـو را به خـدا قسم می دهم ، آیا هیـچ در خـانه آقـایم امیرالمؤ منین (ع) عبور نموده و هیـچ بی بی من علیـا مخـدره زینب (س) را زیارت کرده ای ؟ حضـرت زینب (س) دیگر نتوانست خودداری بنماید ، صدای شیون او بلند شد فرمود : حق داری زینب را نمی شناسی ، من زینبم !

بگفت ای

زن ، زدی آتش به جانم کلامت سوخت مغز استخوانم

اگر تو زینبی ، پس کو حسینت اگر تو زینبی کو نور عینت

بگفتا تشنه او را سر بریدند به دشت کربلا در خون کشیدند

جوانانش به مثل شاخ ریحان مقطع گشته چون اوراق قرآن

چه گویم من ز عباس دلاور که دست او جدا کردند ز پیکر

هم عبدالله و عون و جعفرش را به خاک و خون کشیدند اکبرش را

دریغ از قاسم نو کد خدایش که از خون گشته رنگین دست و پایش

ز فرعون و زنمرود و ز شداد ندارد این چنین ظلمی کسی یاد

که تیر کین زند بر شیر خواره کند حلقوم او را پاره پاره

زدند آتش به خرگاه حسینی به غارت رفت اموال حسینی

مرا آخر زسر معجر کشیدند تن بیمار را در غل کشیدند

حکایت گر ز شام و کوفه دارم رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ (س) فرمود : از زن ، از حسین پرسش می کنی ؟ ! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد . مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید . فریاد زد : ای پسر معاویه ((راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری))؛ سر پسر دختر پیغمبر (ص) را در خانه من نصب کرده ای با اینکه ودیعه رسول خداست ، ((واحسیناه ، واغریباه ، وامظلوماه ، واقتیل اولاد الادعیاء ، والله یعز علی رسول الله و

علی امیرالمؤ منین)) .

یزیـد یک باره دست و پای خود را گم کرد ، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند . از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می زد و می گفت : ((ما لی و لحسین بن علی)) . لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند ، لذا به عیال خود گفت : برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر . آن زن به سرعت ، با چشم گریان شیون کنان ، آمد زیر بغل علیا مخدره زینب (س) را گرفت و گفت : ای سیده من ، کاش از هر دو چشم کور می شدم و تو را به این حال نمی دیدم . اهل بیت (ع) را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید : ای زنان مروانیه ، ای بنات سفیانیه ، مبادا دیگر خنده کنید ! مبادا دیگر شادی بکنید ! به خدا قسم اینها خارجی نیستند ، این جماعت اسیران ذریه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی علی (ع) و آل یس و طه می باشند (۱۶۲) .

تهیه غذا برای کودکان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

امام سجاد (ع) فرمود : هنگامی که ما را در خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب (س) ، دیگی بر روی آتش نهاده است ،

گفتم : عمه جـان این دیـگ چیست ؟ فرمود : کودکـان گرسـنه انـد ، خواسـتم به آنها وانمود نمایم که برایشان غـذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم !

و نیز نقل شده است : آنها مکر آب و نان از حضـرت زینب (س) طلب می کردند ، حتی بعضـی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب و غذا می آوردند(۱۶۳)

زنی به نام حمیده

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

نقل شـده است که وقتی اسیران وارد شام شدنـد ، مردم به تماشای آنها رفتنـد . بانویی هاشـمی به نام حمیـده بوده که پسـرش (سعد) و کنیزش (رمیثه) جهت تماشا از خانه بیرون رفته بودند ، وقتی که سعد و رمیثه از قضایا آگاه شدند برگشته و به ناله و سوگواری پرداختنـد ، حمیـده سراسـیمه نزد آنها دوید ، شـنید پسـرش می گوید : با خدایا ، چگونه بنالم و نگویم با اینکه سـر مبارك امامم را بر نیزه دشـمن دیدم و رمیثه می گوید : چگونه نگویم در حالی که بانوان سـلطان حجاز بر شتران بی جهاز ، با ناله ((واحیناه ، واغربتا)) هم آواز دیدم !

حمیده از شـنیدن این کلمات نقش بر زمین شد و از هوش رفت ، وقتی که به خود آمد با سر و پای برهنه ، از خانه بیرون شد ، چشـمش به زینب کبری افتـاد خود را بر زمین زد و فریاد بر آورد : ای دختر علی مرتضـی ! کاش کور شـده بودم و تو را اسـیر نمی دیدم . برادرت کجاست که تو را با این وضع به شام آوردند ؟ آن بانو با چشم گریان اشاره

کرد به سر منور امام حسین که بالای نیزه بود .

وقتی حمیده سر منور امام حسین (ع) را دید چنان فریاد و ((واحسیناه)) از دل پر درد بر آورد که از هوش رفت تا تماشاچیان دورش را گرفتند ! سعد و رمیثه موی کنان بالای سرش آمده و خروش برآوردند : حمیده از دنیا رفت . سعد و رمیثه نیز قالب تهی کرده و هر سه به خدمت آقای شان حسین رسیدند .

ما در اینجا غریبیم !

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

نزدیک غروب آفتاب که می شد ، مردم دمشق ، دست کودکان خویش را می گرفتند و به تماشای بچه های امام حسین (ع) می آمدند . و پس از آن راهی خانه می گشتند . روزی رقیه با دیدگان حسرت بار به آن جمع نگاه کرد . ناله ای دردناک از دل برآورد و روی به عمه اش زینب (س) نمود و گفت : ای عمه ! اینها به کجا می روند ؟ حضرت زینب (س) فرمود : ای نور چشمم ! اینها رهسپار خانه و کاشانه خود هستند . رقیه گفت : عمه جان ! مگر ما خانه نداریم ؟ ! زینب (س) فرمود : نه ! ما در اینجا غریبیم و خانه نداریم . خانه ما در مدینه است . با شنیدن این سخن صدای ناله و گریه رقیه بلند شد و فریاد زد : ((واغربتاه ، واذلتاه ، و اکربتاه)) اه از غریبی ، وای از محنت و زاری ما(۱۶۴)

زینب (س) و آرام کردن رقیه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

سختی های خرابه ، حضرت رقیه را بسیار ناراحت کرده بود . یکسره بهانه بابا می گرفت و به عمه اش زینب (س) می گفت : بابایم کجاست ؟ عمه اش برای اینکه رقیه را آرام کند ، به او می گفت : پدرت به سفر رفته است .

شبی در خرابه شام ، رقیه از این گوشه به آن گوشه می رفت ، ناله می زد ، بهانه می گرفت ، گاه خشتی بر می داشت و زیر سر می گذاشت ، گاه بهانه خانه و کاشانه می گرفت

و یا بابا ، بابا می زد . زینب (س) آن نازدانه را به دامن گرفت تا او را آرام کند . و رقیه در بغل عمه خوابش برد . در عالم رؤ یا پـدر را به خواب دید . امام حسـین (ع) با بدنی پر از زخم و جراحت به دیدار رقیه آمده بود در همان خواب ، دامان پدر را گرفت و گفت : بابا جان کجا بودی ؟ بابا چرا احوال بچه های کوچکت را نمی پرسی ؟ بابا چرا به درد ما رسیدگی نمی کنی ؟ !

زینب دید رقیه در خواب حرف می زند ، رو به زنان حرم گفت : ای اهل بیت ! ساکت باشید . نور دیده برادرم خواب می بیند . بگذارید ببینم چه می گوید ؟

همه زنـان آرام شدنـد . گوش به سـخنان رقیه نشسـتند . گویـا مـاجرای سـفر از کربلاـ تـا کوفه و از کوفه تـا شام را برای پـدر حکایت می کند :

((بابا ، صورتم از ضرب سیلی شمر کبود شده است . بابا ، مرا در بیابانها ، میان آفتاب نگه داشتند . بابا ، کتف عمه ام از کعب نیزه ها و ضـرب تازیانه ها کبود گردیـده است . بابا ما در این خرابه چراغ نـداریم فرش نـداریم . دخترت به جای متکا ، بر زیر سر ، خشت می گذارد . . .))(۱۶۵)

وداع زینب (س) با رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

فریادهای آتشـین امام سـجاد (ع) و زینب (س) و خون پاک حضـرت رقیه ، اثرش را گـذاشت . کاروان اسـرا از گوشه خرابه آزاد شد . زنان و کودکان به

مدینه می روند . پیام عاشورا در شهر پیامبر (ص) باید به مردم ابلاغ شود .

ولی زینب (س) چگونه از خرابه دل ببرد . نو گلی از بوستان حسین (ع) در این خرابه آرمیده است . شام ، بوی حسین و رقیه می دهد . رقیه ، نازدانه پدر ، به زینب سپرده شده است . زینب ، بی رقیه ، چگونه به کربلا و مدینه وارد شود .

زمان حرکت فرا رسیده است . زینب رسالت بزرگتری بر دوش دارد . راهی جز رفتن نیست . کاروان به راه افتاد حضرت زینب (س) و زنان اهل بیت ، سوار بر محمل سیاه پوش شده اند . اهل شام با حالت خجالت و با حال عزا به مشایعت آمده اند(۱۶۶)

غم سراسر شام را گرفته است . گریه ها بلند می باشد . در میان آن سر و صدا ، زینب سر از محمل بیرون آورد ، و با کلمات بسیار جانسوز ، فرمود : ((ای اهل شام ! ما از میان شما می رویم . ولی یک دختر خردسال را در میان شما گذاشتیم . او در این شهر غریب است . کنار قبر او بروید . او را فراموش نکنید . گه گاهی آبی بر بر مزارش بپاشید و چراغی روشن کنید)) .

نپذیرفتن خون بها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

قبل از آنکه کاروان بازماندگان آماده حرکت به مدینه شوند ، یزید دستور داد تا مال بسیاری ، در حدود دویست هزار مثقال زر سرخ ، بیاورند . سپس به جناب زینب (س) گفت : این مبلغ را هم عوض خون حسین (ع)

و مصیبتهایی که در حادثه کربلا بر شما وارد آمده است بگیرید .

زینب (س) در برابر یزید سخت بر آشفت و به او فرمود : ((یزید ، چه اندازه پررو و بی حیا هستی ؟ ! سرور ما حسین و کسان او را می کشی ، آن گاه با کمال پررویی می گویی این مال را در عوض آن بگیرید ، مگر نشنیده ای پیامبر (ص) فرمود : هر کس دل مؤ منی را برنجاند و یا غمگین کند اگر تمام دنیا را هم به او بدهد جبران آن حزنی که به او رسانده نخواهد شد ؟ ! در صورتی که تمام دنیا به اندازه یک مو ، از موهای ایشان نمی ارزد .))(۱۶۷)

بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب

تشکیل مجلس عزاداری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

یزید تغییر مسلک داد . به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام سجاد(ع) را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود . آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب (س) فرمود : بایستی در این باب با عمه ام زینب (س) صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران اوست .

یزید از این سخن بر خود لرزید .

چون آن حضرت با زینب کبری (س) سخن در میان نهاد ، فرمود : هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا (ص) اختیار نخواهم کرد ، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم ، زیرا از وقتی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند ، نگذاشته اند که بر کشتگان خود

گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید .

یزید از این سخنان بر خود لرزید ، و بسی بیمناک شد ، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس ، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد (ص) را تازه خواهد نمود ، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثاز آل محمد (ص) را نابود کنند به باد فنا خواهد داد . ولی از اجابت چاره ندید ، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد : هر زنی بخواهد به سر سلامتی زینب (س) بیاید ، مانعی ندارد . چون این خبر منتشر شد ، زنی از هاشمیه در شام نماند ، مگر آنکه در مجلس حضرت زینب (س) حاضر گردید .

زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینت و زیور وارد مجلس شدند . اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند ، یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند ، چندان که آشوب محشر برخاست و بانگ و زاری به عرش رسید ، در آن وقت زینب کبری (س) به روایت بحار انشاد

این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود .

از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد . فرمود : ای زنان شام بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی (ع) چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی (ص) در آوردند ؟ ! ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید ، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بی وفا و پسر زیاد بی حیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد (ع) چه گذشت !

زنان شام و هاشمیان از مشاهده این حال و استماع این مقال ، جملگی به و لوله در آمدند . آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند .

در بحرالمصائب گوید :

آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود ، چنان که گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت . به نظر حقیر ، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند :

ایام ام قد قتل الحسین بکربلاء

ایا ام رکنی قد هوی و تزلزلا

ایام ام قد القی حبیبک بالعرا

طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا

ایا ام نوحی فالکریم علی القنا

یلوح کالبدر المنیر اذ انجلا

و نوحی علی النحر الخضیب و اسکبی

دموعا الخد التریب مرملا

زینب (س) کنار قبر برادر در اربعین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شده است :

هنگامی

که حضرت زینب (س) و همراهـان در روز اربعین به کربلاـ آمدنـد ، زینب (س) در کنـار قبر برادر ، درد دلهـا کرد و گفتار جانسوزی گفت ؛ از جمله به یاد رقیه (س) افتاد و زبان حالش این بود :

((برادر جـان ! همه کودکـانی را که به من سـپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر رقیه ات را که او را در شـهر شـام بـا دل غمبار به خاک سپرده ام !))(۱۶۸)

زنان مدینه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

چون به نزدیکی مـدینه رسـیدند محمل ها را فرود آورده ، شتران را یک سو خوابانیـده و خود مشـغول نوحه سـرایی بشدنـد و اسـباب شـهدا را پیش روی خود پهن نمودنـد . ناگاه غلغله اهل مـدینه بر پا شـد و زنان مهاجر و انصار نمایان شدند . حضـرت سجاد (ع) بفرمود تا آنها را استقبال نمودند .

چون چشم زنان مدینه به آن سیاه پوشان افتاد . هنگامه محشر نمودار شد .

شتابان روی به خیمه ها نمودند . چون اهل حرم را بدان حال نگریستند ،

که جز حضـرت سـجاد (ع) از رجـال مراجعت ننموده ، سـخت بگریسـتند . گروهی بـا حضـرت زینب (س) ، جماعتی دور ام کلثوم ؛ هر چند نفر مشغول به یکی از اهل حزم شدند و از حضرت زینب (س) چگونگی حالات را جویا شدند .

زینب (س) فرمود : ((به چه زبان شرح دهم که قدرت بیان ندارم ، بلکه از زندگانی خود بیزارم . ای زنان قریش و ای دختران بنی هاشم ! چیزی می شنوید و حکایتی به گوش می سپارید . اگر

شرح حال شهدا و اسرا را باز گویم ، در مورد ملامتم چگونه زنده باشم ؟))(۱۶۹)

خبر شهادت حسین به پیامبر (ص)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

راوی می گوید : هنگامی که حضرت زینب (ع) به در مسجد پیامبر(ص) رسید ، چارچوب در را گرفت و فریاد زد : ((یا جداه ! انی ناعیه الیک اخی الحسین و هی مع ذلک لا تجف لها عبره و لا تفتر من البکاء و النحیب . و کلما نظرت الی علی بن الحسین (ع) تجدد حزنها و زاد و جدها)) .

ای جد من ! خبر شهادت برادرم حسین (ع) را برای تو آورده ام . راوی گوید : هرگز اشک از چشمان حضرت زینب (س) نمی ایستاد و گریه و ناله اش کم نمی شد و هرگاه حضرت علی بن الحسین (ع) را می دید داغش تازه و غم او افزون می گشت . (۱۷۰)

شیون هنگام ورود به مدینه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

در روایت دیگر آمده : حضرت زینب (س) در میان کاروان ، به خواهران و کودکان سفر کرده ، رو کرد و فرمود : ((از هودجها پیاده شوید که اینک روضه منوره جدم رسول خدا (ص) نمایان است .))

آن گاه آهی کشید که نزدیک بود روح از بدنش خارج گردد . جمعیت بسیار از هر سو هجوم آوردند ، زینب (س) با ذکر وقایع جانسوز کربلا ، می گریست و همه حاضران صدا به گریه بلند کردند به طوری که گویا قیامت بر پا شده است .

زینب (س) خطاب به براردش حسین (ع) می گفت : ((برادرم حسین جان ! (اشاره به قبرها) جدت و مادرت و برادرت و بستگانت هستند که در انتظار قدوم تو به سر می برند ،

ای نور چشمم ، تو شهید شدی و اندوه طولانی برای ما به ارث گذاشتی ، ای کاش مرده و فراموش شده بودم و ذکری از من نبود .))

سپس زینب (س) خطاب به شهر مدینه کرد و فرمود : ((ای مدینه ! جدم کجا رفت آن روزی که همراه مردان و جوانان ، با شادی از تو بیرون رفتیم ؟ ولی امروز با اندوه و حزن و با بار سنگین حوادث تلخ و پر از رنج ، بر تو وارد شدیم ، مردان و پسران ما از ما جدا شدند پراکنده شدیم ،))

سپس کنار قبر رسول خدا (ص) آمد و گفت : ((ای جد بزرگوار ای رسول خدا ! من خبر در گذشت برادرم حسین را برای تو آورده ام .))(۱۷۱)

ملاقات ام البنین با زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

روایت شده : وقتی که اهل بیت (ع) وارد مدینه شدند ، ام البنین مادر حضرت عباس (ع) در کنار قبر رسول خدا (ص) با زینب (س) ملاقات کرد .

ام البنین گفت : ((ای دختر امیرمؤ منان ! از پسرانم چه خبر ؟))

زینب : همه کشته شدند .

ام البنین : جان همه به فدای حسین ! بگو از حسین چه خبر ؟

زینب : حسین را با لب تشنه کشتند .

ام البنین تا این سخن را شنید ، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت : ای وای حسین جان .

زینب : ای ام البنین ! از پسرت عباس یادگاری آورده ام .

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (س) سپر خون آلود

عباس (ع) را از زیر چادر بیرون آورد . ام البنین تا آن را دید ، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند ، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد . (۱۷۲)

یاد جانسوز زینب (س) در مدینه از رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شده است که وقتی حضرت زینب (س) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت ، به حضور زینب (س) آمدند آن حضرت حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد و آنها گریه می کردند ، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (س) افتاد و فرمود : ((اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام ، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود)) .

زنها وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیه (س) بسیار گریستند . (۱۷۳)

سوگواری کنار قبر مادرش زهرا(س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

روایت شده است که حضرت زینب (س) و همراهان ، کنار قبر مادرشان زهرا(س) (یعنی حدود و سمت قبر آن حضرت) رفتند . در آن جا نیز شیون به پا شد ، زنان و مردان مدینه ، آن چنان می گریستند که گویی محشر شده است .

زینب (س) که قافله سالار عزاداران بود ، آن قدر ((مادر ، مادر)) کرد تا بی هوش به زمین افتاد . وقتی به هوش آمد صدا زد : ((مادرم ! آن قدر تازیانه به بدنم زدند که بدنم مجروح شد)) . سپس عرض کرد : ((پیراهن حسین را برای تو سوغاتی آورده ام)) . (طبق نقل سید بن طاووس در لهوف ، در آن پیراهن صد و چند سوراخ و بریدگی از آثار تیرها و نیزه ها و شمشیرها بود) .

زینب (س) به مردم مدینه رو کرد و فرمود :

((در کربلا نبودید تا بنگرید که برادرم را چگونه کشتند ، این سوراخها که در این پیراهن می بینید ، جای تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن است .))(۱۷۴)

دستور به سیاه پوش کردن محمل ها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

برای رفتن اهل بیت (ع) به مدینه ، همه نوع امکانات تهیه شد : محملهای زرین ؛ لباسهای تجملاتی و رنگین ؛ اسبها و وسایل سواری ؛ توشه راه برای اهل بیت (ع) و ماءموران محافظ ، که سیصد و به روایتی پانصد نفر بودند؛ و هر نوع امکانات دیگری که لازم بود تام آنها به دستور یزید آماده شد و مسئولیت تمام آنها را به عهده ((عمرو بن خالد قریشی)) و بنابر روایتی ، به عهده ((نعمان بن بشیر)) که از صحابه رسول خدا (ص) و معروف به صلاح و خوبی بود گذاشت ، و دستور داد با کمال احترام و به هر نحو که خود آنان می پسندند با ایشان رفتار کنند ، تا به مدینه برسند .

همه چیز آماده بود . فقط منتظر بودند که اهل بیت (ع) بر محملها سوار شوند تا کاروان حرکت نماید .

نخست امام زین العابدین (ع) از منزل بیرون آمد ، آن گاه اجازه فرمود اهل بیت بیرون آیند و سوار شوند . زینب (س) بلند شد ، سایر زنان نیز به پیروی از او بلند شده ، از خانه بیرون آمدند . زنان آل ابی سفیان ، دختران یزید و سایر زنان و دختران مربوطه با گریه و اشک تا در کاخ دارالاماره از ایشان بدرقه کردند .

پس از وداع و خداحافظی با آنان ،

زینب (س) نزدیک کاروان آمد . همین که چشمش به آن محملهای تجملاتی افتاد که با پارچه های زربافت و رنگین پوشیده شده بودند ، به یکی از کنیزان همراه خود فرمود : ((به نعمان بن بشیر بگو این محملها را سیاه پوش کن تا مردم بدانند ما عزادار اولاد زهرا هستیم)) .

منظور زینب (س) از این دستور این بود که نشان عزا و سوگواری همه جا و برای همه کس معلوم باشد . آن روز که حسین (ع) را کشتند به تمام شهرها و روستاها تبریک گفتند و جشن گرفتند ، امروز هم که پیام آور خون شهیدان مسئولیت دفاع از خون آنها را به عهده گرفته است ، باید در هر جا که می رسد آن تبلیغات شوم و مسموم کننده را خنثی نماید .

نعمان بن بشیر امر زینب بزرگ را اطاعت کرد ، تمام محملها با پارچه های سیاه که نشان سوگ و عزا بود ، پوشانده شد .

همین که خواستند سوار شدند زینب (س) روزی را که از مدینه بیرون آمدند و رجال و مردانی را که همراهشان بودند و هم اکنون جایشان خالی بود ، به یاد آورد تمام زنان و کودکان با ناله و شیون و با چشم گریان هر کدام به زبانی سوگواری می کردند از میان مردم که برای بدرقه و خداحافظی آمده بودند ، عبور کرده و از دروازه شام بیرون رفتند . . .

شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود

وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

در بین راه به هر منزلی که می رسید به حسب

مناسبتها مجلس سوگواری تشکیل می داد و ظلم و ستم هیاءت حاکمه ، و مظلومیت اهل بیت (ع) را برای مردم توضیح می داد ، تا به مدینه رسیدند(۱۷۵)

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان ، خصوصا حضرت زینب (س) بسیار مشکل بود . مگر می شود نو گل بوستان ابی عبدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گذاشت و رفت .

گوییا که از شام بیرون روند ، مگر نام ((رقیه)) از یاد می رود . نسیم باد ، در هر کجا بوی رقیه را بر کاروان می افشاند و زینب در هر مکان ، یادمان رقیه را فریاد می کند . آن گاه که باران اشک زینب ، خاک قبر حسین (ع) را می شوید ، یاد رقیه ، دل عمه اش را آتش می زند و می گوید : برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر ((رقیه ات)) که او را در شهر شام ؛ با دل غمبار به خاک سپردم . ! (۱۷۶)

و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شهر پیامبر می گذارد ، از حکایت های کربلا و کوفه و شام ، سخن می راند در جمع زنان ، یاد دختر کوچک برادر را پاس می دارد و علت موی سفید و خم شدن کمرش را مصیبت رقیه می داند . (۱۷۷)

از غم آن مه لقا قدم خمید

در عزایش گشته موهایم سفید

زین مصیبت شیشه صبرم شکست

قلب محزونم از این ماتم برفت .

گویا همان

محبت ، زینب (س) را باز به شام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر ، قطرات باران چشم بر گونه هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه ، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید . (۱۷۸)

مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم ، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسکان داده شده بودند ، آنها شاهد ناله های جانکاه بزرگ بانوان بودند ، عصرها که می شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صف می کشیدند و می دیدند که مردم شام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه ها می روند ولی اینها خسته ، مانند مرغان پرشکسته دامن عمه را می گرفتند و می گفتند : همه ! مگر ما خانه نداریم ، مگر ما بابا نداریم ؟

زینب (س) می فرمود : ((چرا ، نور دیدگان ، خانه های شما در مدینه است و بابای شما به سفر رفته))(۱۷۹)

نقل کرده اند که از آن اطفال یتیم ، نه تن در خرابه از دنیا رفتند ، که نهمین آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود . (۱۸۰)

گفت و گو با ام حبیبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

ام حبیبه خادمه زینب (س) در دوران حضور وی در کوفه ، صدای ام کلثوم را که می شنود ، می گوید : ((غیر از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) صدقه بر احدی حرام نمی باشد . اینان که هستند ؟))

زینب (س) نگاهی به ام حبیبه می کند و می فرماید : ((من الان از سرزمین کربلا می آیم . این گرد و غبار ، گرد و غبار رنج کربلاست .))

اما ، گویی ام حبیبه او را نمی شناسد .

زینب (س) با سوز دل می فرماید : ((ام

حبیبه ! منم ، زینب ، دختر علی (ع) ، تو در این کوفه کنیز من بودی . چگونه است که مرا اینک نمی شناسی ؟))

ام حبیبه نگران و مضطرب سؤ ال می کند : ((اگر تو زینب هستی ، او هیچ گاه بدون برادرش حسین جایی نمی رفت ، بگو حسینت کجاست ؟))

دل زینب (س) آتش می گیرد و می فرماید : ((نگاه بر نوک نیزه رو به رویت بنما . آن ، سر بریده حسین می باشد !))(۱۸۱)

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هنگامی که زن غساله ، بدن رقیه (س) را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید ، و گفت : ((سرپرست این اسیران کیست ؟))

حضرت زینب (س) فرمود : چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود : ای زن ! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است . (۱۸۲)

و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست . گفتند : چرا بر سر می زنی ؟ گفت : مادر این دختر کجاست تا به من بگوید چرا قسمتهایی از بدن این دخترک سیاه شده است ؟ گفتند : این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است . (۱۸۳)

به خواب دیدن حضرت زهرا(س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

طراز المذاهب از بحر المصائب نقل می کند : روزی حضرت علیا مخدره زینب (س) نزد حضرت سجاد (ع) آمد . حضرت چون چشمش به آن مخدره افتاد ، فرمود : ای عمه ، دیشب در عالم رؤ یا چه دیدی و از مادرت فاطمه چه شنیدی ؟ آن مخدره عرض کرد : تو از تمامی علوم آگاهی . آن حضرت فرمود : چنین است ، و مقام ولایت همین است ؛ اما من می خواهم از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم .

عرض کرد : ای فروغ دیده بازماندگان ، چون چشمم قدری آشنا به خواب شد ، مادرم زهرا را با جامه سیاه و موی

پریشان دیدم که روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته است . چون این حال را بدیدم ، خویشتن را بر پای مبارکش بیفکندم و صدا به گریه و زاری بلند کردم و سر آن حال پر ملال را از وی پرسیدم . فرمود : دخترم ، زینب ! من اگر چه در ظاهر با شما نبودم لیکن در باطن با شما بودم و از شما جدا نبودم . مگر به خاطر نداری عصر روز تاسوعا ، که برادرت را از خواب برانگیختی ، برادرت بعد از مکالمات بسیار گفت : جد و پدر و مادر و برادرم آمده بودند چون بر می گشتند مادرم وعده وصول از من بگرفت ؟ ! ای زینب ، مگر فراموش کردی شب عاشورا را که ناله واحسیناه ! واحسیناه ! از من بلند شد و تو با ام کلثوم می گفتی که صدای مادرم را می شنوم ؟ آری ، من در آن شب ، با هزار رنج و تعب ، در اطراف خیمه ها می گردیدم و ناله و فریاد می زدم و از این روی بود که برادرت حسین به تو گفت : ای خواهر ، مگر صدای مادرم را نمی شنوی ؟ ای زینب ! مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین ، و روان شدن او سوی میدان ، من همی خاک مصیبت بر سر نمی کردم ؟ ای زینب ، چه گویم از آن هنگام که شمر خنجر بر حنجر فرزندم حسین را بر نوک سنان بر آوردند . ای زینب ، ای دخترجان من ! چه گویم از آن وقت

که لشکر از قتلگاه به سوی خیمه گاه روی نهادند و شعله نار به گنبد دوار بر آوردند . ای دختر محنت رسیده ، من همانا در نظاره بودم که مردم کوفه با آن آشوب و همهمه و و لوله خیمه ها را غارت کردند و آتش در آنها زدند و جامه های شما را به یغما بردند و عابد بیمار را از بستر به زمین افکندند و آهنگ قتلش نمودند و تو ، نالان و گریان ، ایشان را از این کار باز می داشتی ، و هیز هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می دادند تمامی آن احوال را می دیدم و آن چهار خطاب تو به جد و پدر و مادر و برادرت را استماع می نمودم و اشک حسرت از دیده می باریدم و آه جانسوز از دل پردردم بر می کشیدم . دخترجان من ، این خون حسین است که بر گیسوان من است ، و من در همه جا با شما همراه بودم ، خصوصا هنگام ورود به شام و مجلس یزید خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بدفرجام .

علیا مخدره (س) می فرماید ، عرض کردم : ای مادر ، از چه روی این خون را از موی و روی خویش پاک نمی فرمایی ؟ فرمود : ای روشنی دیده ، باید با این موی پر خون در حضرت قادر بیچون به شکایت برم و داد خود را از ستمکاران و کشندگان فرزندم بازجویم ، و عزاداران و گنه کاران امت پدرم را شفاعت بنمایم . و تو را وصیت می کنم که سلام

مرا به فرزنـد بیمارم ، سـید سـجاد ، برسانی و بگویی به شـیعیان ما اعلام کند که در عزاداری و زیارت فرزندم حسـین کوتاهی نکنند و آن را سهل نشمارند که موجب ندامت آنها در قیامت خواهد بود . (۱۸۴)

وفات حضرت زینب کبری

لحظات آخر عمر زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

ماجرای کربلا پایان پذیرفته ، ولی غمهای زینب فراموش شدنی نیست . هر لحظه او کربلا و عاشورا و اسارت و درد رنج اسـت . هر لحظه ، مدینه یادآور حدیث کساء اهل بیت و دوران هجرت زینب و حسین ، از سخت ترین دوران عمر اوست .

در مـدینه قحطی سـختی رخ داده است . عبـدالله بن جعفر که بحر جود و کرم است و عادت بر بذل و عطا دارد ، به دلیل اینکه دستش از سرمایه دنیا تهیه گشته راهی شام می گردد و به کار زراعت مشغول می شود؛ ولی زینب ، هر روز او گریه و داغ دل است . مـدتی می گذرد که زینب گرفتار تب وصل خانواده اش می گردد و هر لحظه مریضـی او شدت پیدا می کند ، تا اینکه نیمه ظهر به همسر خویش عبدالله می گوید : ((بستر مرا در حیاط به زیر آفتاب قرار بده .))

عبدالله می فرماید : ((او را در حیاط جای دادم که متوجه شدم چیزی را روی سـینه خویش نهاده و مدام زیر لب حرفی می زند . به او نزدیـک شـدم دیـدم پیراهنی را که یادگـار از کربلاست ؛ یعنی پیراهن حسـین را ، که خونین و پاره پاره است ، بر روی سینه نهاده و مدام می گوید : ((حسین ، حسین ، حسین

!...))

لحظاتی بعد او وارد بر حریم اهل بیت النبوه گشت و کارنامه عمرش به به خیر و سعادت ختم گردید . (۱۸۵)

وفاوت علیا مخدره زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

در بحر المصائب گوید : حضرت زینب (س) بعد از واقعه کربلا و رنج و شام و محنت ایام ، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید؛ دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید .

نیز گوید : علیا مخدره ام کلثوم ، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت به مدینه طیبه ، از این سرای پرملال به رحمت خداوند لایزال پیوست . وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم بگذشت ، شبی علیا مخدره زینب مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر و صورت خویش بزد تا از هوش برفت . زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند ، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است .

در این وقت آل رسول و ذریه بتول ، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندان که گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت بر پا شد . و این واقعه جانگداز ، در دهم رمضان یا چهاردهم رجب بنابر قول عبیدلی نسابه ، متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب زینبیات)) از سال ۶۲ هجری روی داد .

وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است ، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد ، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد ، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه

رجب دانسته اند . (۱۸۶)

محل دفن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

راجع به محل دفن حضرت زینب (س) سه نظر وجود دارد :

۱- مدینه منوره ، کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت یعنی بقیع ؛

۲- قاهر مصر؛

۳- مقام معروف و مشهور در قریه ((راویه)) واقع در منطقه غوطه دمشق .

قول اول : ظاهرا هیچ مدرکی به جز حدس و تخمین ندارد ، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب (س) پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است . چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد ، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر (ص) دفن شده است !

در مورد قول دوم نیز ، که مصر باشد ، مدرک درستی در دست نیست .

با تضعیف اقوال فوق ، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب (س) را در قریه راویه از منطقه غوطه شام ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق ، می داند . در آن جا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب (س) دختر امیرالمؤ منین (ع) وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است . آنچه از تاریخ به دست می آید ، قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است ،

زیرا بانوی بزرگوار : سیده نفیسه ، همسر اسحاق مؤ تمن فرزند امام جعفر صادق (ع) به زیارت این مرقد مطهر آمده است . (۱۸۷)

گریه امام زمان (ع) در وفات زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

مرحوم آیت

الله سید نورالدین جزایری (متوفی ۱۳۴۸ ه ق) در کتاب ((الخصائص الزینبیه)) آورده است که عالم دانشمند و محدث خبیر شیخ محمد باقر قاینی ، صاحب کتاب کبریت الاحمر در کتاب کشکول خود به نام ((سفینه القماش)) می نویسد :

در عصری که در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی اشتغال داشتم در آنجا سیدی زاهد و پرهیز کار بود که سواد نداشت ، روزی در حرم حضرت علی (ع) به زیارت مرقد حضرت مشغول بود ، دید یکی از زایران ترک زبان ، گوشه ای از حرم نشست و مشغول تلاوت قران شد ، این سید جلیل احساساتی شد و به خود گفت : ((آیا سزاوار است که ترک و دیلم قران ، کتاب جدت را بخوانند و تو بی سواد باشی و از خواند آیات قرآن محروم بمانی ؟ !)) او از روی غیرت و همت قسمتی زا اوقاتش را در سقایی (آبرسانی) صرف کرد تا مخارج زندگی اش را تاءمین کند ، و قسمت دیگر را به تحصیل علوم پرداخت و کم کم ترقی کرد تا به حدی که در درس خارج آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ ، متوفی ۱۳۱۲ ه ق) شرکت می کرد و به درجه ای رسید که احتمال می دادند به حد اجتهاد رسیده است . این سید جلیل و پارسا برای من چنین نقل کرد :

در عالم خواب امام زمان حضرت ولی عصر (عج) را دیدم ، بسیار غمگین و آشفته حال بود ، به محضرش رفتم و سلام کردم ، سپس عرض کردم : ((چرا

این گونه نـاراحت و گریـان هستی ؟)) فرمود : ((امروز روز وفات عمه ام حضـرت زینب (س) است . از آن روزی که عمه ام زینب (س) وفـات کرده ، تاکنون ، هر سال در روز وفات او ، فرشـتگان در آسـمانها مجلس عزا به پا می کننـد ، آن چنان می گرینـد که من باید بروم و آنها را ساکت کنم ، آنها خطبه حضـرت زینب (س) را که در بازار کوفه خواند ، می خوانند و می گریند ، من هم اکنون از آن مجلس فرشتگان مراجعت نموده ام .))(۱۸۸)

امام زمان (ع) روضه وداع می خواند !

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

جناب آقای کافی به نقل از مقدس اردبیلی می فرمود :

((بـا طلاب پیاده به کربلا می رفتیم . در بین راه یک آقای طلبه ای بود که گاهی برای ما روضه می خوانـد و امام حسـین (ع) یک نمکی در حنجره اش گذاشـته بود . آمـدم کربلا . زیارت اربعین بود . از بس که دیـدم زایر آمده و شـلوغ است ، گفتم : داخـل حرم نروم و مزاحم زایران نشوم . طلبه هـا را دور خود جمع کردم و گوشه صـحن آمـاده خوانـدن زیـارت شـدیم ، یک وقت گفتم : آن طلبه ای که در راه برای ما روضه یم خوانـد کجاست ؟ گفتند : نمی دانیم بین این جمعیت کجا رفت . ناگهان دیـدم که یک مرد عربی مردم را کنار می زنـد و به طرف من می آیـد . صـدا زد : ملا محمد مقدس اردبیلی ! می خواهی چه بکنی ؟ گفتم : می خواهم زیارت اربعین بخوانم . فرمود

: بلنـدتر بخوان تا من هم گوش کنم زیارت را بلنـدتر خوانـدم ، یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی دادم . وقتی زیارت تمام شـد ، به طلبه ها گفتم : آن طلبه پیـدا نشـد ؟ گفتنـد نمی دانیم کجا رفته است . یک وقت آن مرد عرب به من فرمود : مقـدس اردبیلی ! چه می خواهی ؟ گفتم : یکی از طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند ، نمی دانم کجا رفته ؟ خواستم بیاید و برای ما روضه بخوانـد . آن عرب به من فرمود : مقـدس اردبیلی ! می خواهی من برایت روضه بخوانم ؟ گفتم : آری ، آیا به روضه خوانـدن واردی ؟ فرمود : آری . ناگاه آن شـخص رویش را به طرف ضـریح امام حسـین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ، ما را منقلب کرد ، یک وقت صـدا زد : ابا عبـدالله ! نه من و نه این مقـدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیـچ کـدام یادمان نمی رود ، آن ساعتی را که می خواستی از خواهرت زینب (س) جـدا شوی ! ناگاه دیـدم کسـی نیست ، و فهمیدم آن عرب ، مهدی زهرا (س) بوده است .

عنایت به مجلس سوگواری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

استاد ما ، عالم عامل ، حضرت آیت الله عبدالکریم حق شناس فرمود :

((در دوران طلبگی حجره ای کنار کتابخانه مسـجد جامع در طبقه دوم داشـتم . ایام محرم بود ، در مسجد عزاداری امام حسین (ع) بر پا بود و من در حجره خود مشغول مطالعه بودم .

هنگام مطالعه خوابم برد و پس از مدت کوتاهی بیدار شدم و برخاستم وضو گرفتم ، و به حجره بازگشتم . دفعه سوم در حال خواب و بیداری بودم که دیدم در بسته حجره ام باز شد و چند خانم مجلله وارد شدند . به من الهام شد که یکی از آنها حضرت زینب (س) بود .

فرمود : چرا در مراسم عزاداری شکرت نمی کنی ؟

عرض کردم : مطالعه می کنم ، بعد می روم .

فرمود : نه ! در ایام محرم (یا روز عاشورا) درس تعطیل است ، باید بروی مجلس شرکت کنی .

امام زمان (ع) کنار قبر عمه اش در شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در مقدمه کتاب ((خصایص الزینبیه)) داستانی آمده است که نشان می دهد قبر زینب (س) در شام است و آن اینکه :

مرحوم حاج محمد رضا سقازاده ، که یکی از وعاظ توانمند بود ، نقل می کند : روزی به محضر یکی از علمای بزرگ و مجتهد مقدس و مهذب ، حاج ملاعلی همدانی مشرف گشتم و از او درباره مرقد حضرت زینب جویا شدم ، او در جوابم فرمود :

((روزی مرحوم حضرت آیت الله الغظمی آقا ضیاء عراقی (که از محققین و مراجع تقلید بود) فرمودند : شخصی شیعه مذهب از شیعیان قطیف عربستان به قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) عازم ایران می گردد . او در طول راه پول خود را گم می کند . حیران و سرگردان می ماند و برای رفع مشکل متوسل به حضرت بقیه الله امام زمان (عج) می گردد . در همان حال سید نورانی را می بیند که به او مبلغی مرحمت کرده

و می گوید : این مبلغ تو را به ((سامره)) می رساند .

چون به آن شهر رسیدی ، پیش وکیل ما ((حاج میزا حسن شیرازی)) می روی و به او می گویی : سید مهدی می گوید آن قدر پول از طرف من به تو بدهد که تو را به مشهد برساند و مشکل مالی ات را برطرف سازد . اگر او نشانه خواست ، به او بگو : امسال در فصل تابستان ، شما با حاج ملاعلی کنی طهرانی ، در شام در حرم عمه ام مشرف بودید ، ازدحام جمعیت باعث شده بود که حرم عمه ام کثیف گردد و آشغال ریخته شود . شما عبا از دوش گرفته و با آن حرم را جاروب کردی ! و حاج ملاعلی کنی نیز آن آشغال ها را بیرون می ریخت . . . و من در کنار شما بودم ! !)) .

شیعه قطیفی می گوید : چون به سامرا رسیدم و به خدمت مرحوم شیرازی شرفیاب شدم جریان را به عرض او رساندم . بی اختیار در حالی که اشک شوق می ریخت ، دست در گردنم افکند و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت و مبالغی را برایم مرحمت کرد .

چون به تهران آمدم ، خدمت حاج آقای کنی رسیدم و آن جریان را برای او نیز تعریف نمودم . او تصدیق کرد ، ولی بسیار متاءثر گشت که ای کاش این نمایندگی و افتخار نصیب او می شد . (۱۸۹)

کرامات حضرت زینب (س)

شفای یکی از بزرگان دین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

فیض الاسلام می فرماید :

بیش از دوازده سال پیش به درد شکم گرفتار شدم و معالجه

اطبـاء سودی نبخشـید . برای استشـفاء به اتفـاق و همراهی اهـل بیت و خـانواده به کربلای معلی مشـرف شـدیم . در آن جا هم سخت مبتلا گشـتم . روزی دوستی از زایرین در نجف اشرف ، من و گروهی را به منزلش دعوت نموده ، با اینکه رنجور بودم ، رفتم . در بین گفت و گوهای گوناگون ، یکی از علماء (ره) که در آن مجلس حضور داشت ، فرمود :

((پدرم می گفت : هر گاه حاجت و خواسـته اس داری ، خدای تعالی را سه بار به نام علیا حضـرت زینب کبری (س) بخوان ، بی شک و دودلی ، خدای عزوجل خواسـته است را روا می سازد . از این رو من چنین کرده ، شفا و بهبودی بیماری خود را از خـدای تعـالی خواسـتم ، و علاوه بر آن نـذر نموده و با پروردگارم عهـد و پیـمان بسـتم که اگر از این بیماری بهبودی یافت ، کتاب در احوال سیده معظمه (س) بنویسم تا همگان از آن بهره مند گردند .

حمد سـپاس خدای جل و شاءنه را که پس از زمان کوتاهی شـفا یافتم . اما از بسـیاری اشـغال و کارها و نوشـتن و چاپ و نشر کتـاب و ترجمه و خلاـصه تفسـیر قرآن عظیم به نـذر خویش وفـا ننمودم ، تـا اینکه چنـد روز پیش یکی از دخـترانم مرا آگـاه ساخت که به نذرم وفا ننموده ، من هم از خدای عز اسـمه توفیق و کمک خواسـته ، به نوشـتن آن شـروع نمودم و آن را کتاب ترجمه خاتون دوسرا سیدتنا المعصومه ، زینب الکبری - ارواحنا

لتراب اقدامهاالفداه - نامیدم . (۱۹۰)

نابودی سرمایه افراد سنگدل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

هنگامی که اسیران آل محمد (ص) را از سوی کوفه به شام می بردند ، در مسیر راه به کوه جوشن (نزدیک شهر حلب) رسیدند ، بچه یکی از بانوان حرم که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند ، بر اثر سختی راه و تشنگی اش سقط شد ، که هم اکنون در آن جا زیارتگاهی به نام ((مشهد السقط)) موجود است که یادآور همان صحنه دلخراش می باشد .

روایت شده است که حضرت زینب (س) دید در نزدیک آن کوه ، معدن مس قرار دارد و عده ای در آن جا مشغول کار هستند ، برای گرفتن آب و غذا نزد آنها رفت ، آنها که از دشمنان بودند ، با کمال سنگدلی از دادن آب و غذا امتناع نمودند ، بلکه به ناسزاگویی به اهل بیت (ع) پرداختند .

دل حضرت زینب (س) بسیار سوخت ، در مورد آنها نفرین کرد ، همین نفرین باعث شد که آن معدن به کلی نابود گردید و سرمایه آنها که سالها ، ثروت کلانی از آن معدن به دست آورده بودند ، بر باد رفت .

و در روایت دیگر ، نظیر این مطلب به کوهی به نام کوه حران ، نسبت داده شده که کارگران مس در آن جا حتی از آب دادن به اهل بیت (ع) خودداری کردند و با برخوردی بی رحمانه اهل بیت (ع) را از خود راندند ، بر اثر نفرین زینب (س) صاعقه ای بر آنها فرود آمد ، و تمامی

آن سنگدلان تیره بخت را سوزانید و نابود ساخت . (۱۹۱)

نابودی زن بی رحم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در مسیر راه کوفه و شام ، اسیران آل محمد (ص) به منزلگاهی رسیدند که نام آن ((قصر عجوز)) بود ، منظور از عجوزه زنی به نـام ((ام الحجـام)) بـود ، این زن که سرشتی ناپـاک داشت و از دشـمنان کـوردل بود ، گسـتاخی و بی شـرمی را به جـایی رسانیـد که کنار سر مقـدس امام حسـین (ع) آمد و بر سـنگی چهره سـری را کشـید و آن را خراشـید به طوری که از آن سـر مقدس خون ریخت .

زینب (س) با دیدن این صحنه دلخراش پرسید : این زن چه نام دارد ؟

گفتند : نام او ((ام الحجام)) است .

حضرت زینب (س) با آه و ناله جانسوز آن زن پلید چنین نفرین کرد :

((اللهم خرب علیها قصرها ، واحرقها بنار الدنیا قبل نار الاخره))؛ خدایا ، خانه این زن را ویران فرما ، و او را با آتش دنیا قبل از آتش آخرت ، بسوزان .))

روایت کننده می گوید : سوگند به خدا هنوز دعای زینب (س) به آخر نرسیده بود که دیدم قصر ویران شده ، و آتشی در آن قصـر ویران شـده روی آورد و همه آنچه را در آنجا بود با آن زن سوزانیـد و به خاکستر تبدیل کرد و سـپس باد تندی وزید و همه آن خاکسترها را پراکنده ساخت و دیگر نشانه و اثری از آن قصر باقی نماند . (۱۹۲)

اثر دعای زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

اهل بیت (ع) از آن جا (قصر عجوزه) گذشتند . هنگامی که به منزلگاهی به نام ((قصر حفوظ)) سپس به سیبور

رسیدند مردم آن جا با اسیران آل محمد (ص) خوشرفتاری کردند . حضرت زینب (س) از آنها تشکر کرد ، و برای آنها دعا کرد ، بر اثر دعای آن حضرت ، مردم آنجا از گزند ظالمان محفوظ ماندند و آبشان شیرین و گوارا شد ، و رزق و روزی شان پر برکت و ارزان گردید . (۱۹۳)

شفای درد چشم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

علامه حاج میرزا حسین نوری ، صاحب مستدرک ، از سید محمد باقر سلطان آبادی ، که از بزرگان و شخصیتهای با کمال بود ، نقل می کند که گفت : من در بروجرد به بیماری شدید درد چشم مبتلا شدم ، چشم راستم ورم کرد و به طوری ورم بزرگ شد که سیاهی چشمم پیدا نبود ، و از شدت درد ، خواب و آرامش نداشتم ، نزد همه پزشکان رفتم ، و مداوای آنها بی نتیجه ماند ، و آنها از درمان آن ، اظهار ناتوانی کردند . بعضی می گفتند تا شش ماه باید تحت درمان باشی ، و بعضی می گفتند تا چهل روز نیاز به درمان است . بسیار محزون و غمگین بودم ، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت : بهتر است که به زیارت قبر منور ابا عبدالله الحسین (ع) بروی ، و از آن حضرت شفا بگیری ، من عازم هستم ، بیا با من با هم به کربلا برویم . گفتم با این حال چگونه سفر کنم ، مگر طبیب اجازه بدهد . به طبیب مراجعه کردم ، گفت : برای تو سفر روا نیست ، اگر مسافرت کنی ،

به منزل دوم نمی رسی ، مگر اینکه به طور کلی نابینا می شوی . به خانه بازگشتم ، یکی از دوستانم به عیادت آمده ، و گفت : بیماری چشم تو را جز خاک کربلا و تربت شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد ، در ضمن شرح حالش را گفت که نه سال قبل مبتلا به تپش قلب بود ، و از درمان همه پزشکان ماءیوس شد ، و تنها از تربت امام حسین (ع) شفا یافت . من با توکل به خدا با کاروان کربلا به سوی کربلا حرکت کردم ، در منزلگاه دوم درد چشمم شدت یافت ، بر اثر فشار درد ، چشم چپم نیز درد گرفت ، همسفران مرا سرزنش کردند که سفر برای تو خوب نیست ، بهتر است مراجعت کنی . همچنان در ناراحتی و حیرت به سر می بردم هنگام سحر درد چشمم آرام گرفت و اندکی خوابیدم . در عالم خواب حضرت زینب (س) را دیدم به محضرش رفتم و گوشه مقنعه او را گرفتم و بر چشمم مالیدم ، سپس از خواب بیدار شدم ، از آن پس هیچ گونه درد و رنجی در چشمم احساس نکردم ، و چشم راستم همچون چشم چپم خوب شد . ماجرا را به همراهان و دوستان گفتم ، آنها چشمان مرا نگاه کردند ، دیدند هیچ فرقی بین دو چشم من نیست ، و هیچ اثری از ورم و زخم دیده نمی شود . این کرامت حضرت زینب (س) را برای همه نقل نمودم .

محدث نوری نظیر این مطلب را در مورد شفای ملافتحعلی

سلطان آبادی که از اوتاد پارسایان بزرگ بود ، نقل نموده است (۱۹۴)

شفای نابینا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیک ، که در توسل به اهل بیت (ع) و علاقه به حضرت سیدالشهداء (ع) کم نظیر بود و از این باب رحمت و برکات صوری و معنوی نصیبش شده و در ماه رمضان ۱۳۷۸ به رحمت حق واصل شد ، نقل نمود که در شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم و تا سه سال گرفتار بوده و عاقبت از هر دو چشم نابینا گردیدم .

در ماه محرم ایام عاشورا در منزل دایی بزرگوارم مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیک روضه خوانی بود ، هوا گرم و شربت سرد به مستمعین می دادند . من از دایی ام خواهش کردم که اجازه دهد من به مردم شربت بدهم ؟ ! دایی ام فرمود : تو چشم نداری و نمی توانی ! گفتم : یک نفر بینا همراهم بیاید ! قبول کرد ، و من با کمک خودش قدری شربت به شنوندگان دادم .

مرحوم معین الشریعه اصطهباناتی سخنرانی می کرد . در ذکر مصیبت خود روضه حضرت زینب (س) خواند و من تحت تاءثیر قرار گرفتم . آن قدر گریه کردم تا از حال رفتم در آن حال بانوی مجلله ای دست مبارکشان را بر چشمان من کشیده و فرمودند : ((خوب شدی و دیگر به چشم درد مبتلا نخواهی شد)) .

ناگاه چشم باز کردم . اهل مجلس را دیدم ، شاد و فرح ناک . به طرف دایی ام دویدم ، تمام اهل مجلس منقلب شده و اطراف مرا گرفتند ،

به دستور دایی ام مرا به اتاقی بردند و جمعیت را متفرق نمودند . این از برکت و توسلات به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود که در یک آن چشمم را شفا داده و مرا از نابینایی نجات دادند ((باءبی انت و اءمی اءبا عبدالله الحسین)) . (۱۹۵)

مسلمان شدن طبیب یهودی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

یزید پس از شهادت امام حسین (ع) پیش از آنکه به عذاب آخرت مبتلا شود ، در دنیا به درد بی درمانی معذب گردید . یکی از اطبای یهودی را برای معالجه طلب کرد . طبیب نگاهی به یزید کرد و از روی تعجب انگشت حیرت به دندان گزید . سپس با تدبیر ویژه ای چند عقرب از گلوی او بیرون کشید و گفت : ما در کتب آسمانی دیده ایم و از علما شنیده ایم که هیچ کس به این بیماری مبتلا نمی شود مگر آنکه قاتل پسر پیغمبر باشد ، بگو چه گناهی را کرده ای که به این بیماری گرفتار شده ای ؟ !

یزید از خجالت سر را به زیر افکند و پس از لحظاتی گفت : من حسین بن علی را کشته ام یهودی انگشت سبابه خود را بلند کرد و گفت : ((اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)) .

طبیب مسلمان شد و از جای برخاست و به منزل خود رفت برادر خود را به دین اسلام دعوت کرد ، قبول نکرد ، ولی همسر او و خویشانش پذیرفتند . همسر برادرش نیز اسلام را قبول کرد و اسلامش را از شوهر مخفی داشت .

در همسایگی آنها ، یکی

از شـیعیان خالص بود که اکثر روزها مجلس تعزیه داری حضـرت سیدالشـهداء (ع) بر پا می کرد ، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شـرکت می نمود و بر مصـایب اهـل بیت عصـمت و طهارت می گریست . بعضـی از یهودیان جریان زن را به شوهرش اطلاـع دادنـد ، یهـودی گفت : امروز او را امتحـان می کنم ، لـذا به خـانه رفت و به همسـرش گفت : امشب هفتـاد نفر یهودی مهمان ما خواهند بود ، شرایط میزبانی را آماده و انواع خوردنی ها را جهت پذیرایی مهیا کن !

بانوی تازه مسـلمان خواست مشـغول غذا پختن شود ، صدای ذکر مصـیبت حضـرت سیدالشـهداء (ع) را شنید ، فورا به مجلس عزا رفت و در عزای آن حضـرت گریه زیادی کرد . وقتی به خود آمد ، سخن شوهر به یادش آمد ، ولی وقت تنگ شده بود . متوسل به فاطمه (س) شد و به سوی خانه آمد ، وقتی به خانه رسید دید بانوانی سیاه پوش جمع شده و هر یک با چشم گریان مشغول خدمت می باشند و لحظه ای استراحت ندارند !

در میان بانوان خانم بلنـد بالایی را دیـد در مطبـخ مشـغول پختن غـذاست و بانوی مجلله ای را دید که پیراهن خون آلودی در کنـارش گذاشـته است ! زن تـازه مسـلمان عرض کرد : ای بـانوی گرامی ! شـما کیستیـد که بـا قـدوم خود این کاشانه را مزین فرموده و لوازم مهیمانی را مهیا کرده اید ؟

آن بانوی مجلله فرمود : چون تو عزاداری فرزند غریب و شهیدم را بر کار خانه ات مقدم داشتی ،

بر فاطمه لازم شـد که تو را یاری کند ، تا با نکوهش شوهر خود رو به رو نگردی و پس از این بیشتر به عزا خانه فرزندم بروی .

بـانوی تازه مسـلمان عرض کرد : ای بانو ! خانمی را در مطبـخ می بینم که مشـغول غـذا پختن و بیش از همه بی قرار است ، او کیست ؟

فرمود : نزد او برو و از خودش بپرس . بانوی تازه مسلمان رفت و پای او را بوسه داد و نامش را از او سؤ ال کرد ؟

فرمود : من زینب خواهر امام حسینم .

در همین زمان زنان یهودی با هفتاد مهمان وارد شدند . وقتی که یهودیها خانه را در کمال آراسـتگی و نورافشانی دیدند و بی خوش غذاها به مشام شان رسید و در جریان واقعه قرار گرفتند همه مسلمان شدند . (۱۹۶)

نفرین حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

زینب (س) گفت : کنـار خیمه ایسـتاده بودم ، ناگـاه مردی کبود چشم به سوی خیمه آمـد (و آن خولی بود) و آنچه در خیمه یافت ، ربود . امام سـجاد (ع) روی فرش پوستی خوابیده بود ، آن نامرد آن پوست را آن چنان کشید که امام سجاد (ع) روی خاک زمین افتاد ، سپس او به من متوجه شد و مقنعه ام را کشید و گوشواره ام را از گوشم بیرون آورد که گوشم پاره شد ، و در عین حـال گریه می کرد . گفتم : غـارت می کنی در عین حـال گریه می کنی ؟ گفت : برای مصایبی که بر شـما اهل بیت پیامبر (ص) وارد شده گریه می

کنم . گفتم : خداوند دستها و پاهایت را قطع کند و در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند .

هنگامی که مختار روی کار آمد و به دستور او خولی را دستگیر کرده و نزدش آوردند ، مختار به او گفت : تو در کربلا چه کردی ؟ جواب داد : به خیمه علی بن الحسین امام سجاد (ع) رفتم ، روسری و گوشواره زینب (س) را کشیدم و ربودم . مختار گریه کرد و گفت : در این هنگام زینب (س) چه گفت : خولی جواب داد : گفت خدا دستها و پاهایت را قطع کند و تو را در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند ، مختار گفت : سوگند به خدا ، خواسته او را بر می آوردم ، آن گاه دستور داد دستها و پاهای خولی را بریدند و او را آتش زدند . (۱۹۷)

توسل به حضرت زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

سید جلیل و فاضل نبیل ، جناب آقای سید حسن برقعی واعظ ، ساکن قم ، چنین مرقوم داشته اند :

آقای قاسم عبدالحسینی ، پلیس موزه آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) و در حال حاضر ، یعنی سنه ۱۳۴۸ ، به خدمت مشغول است و منزل شخصی او در خیابان تهران ، کوچه آقابقال برای این جانب حکایت کرد که در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می بردند و در ایران بودند من در راه آهن خدمت می کردم . در اثر تصادف با کامیون سنگ کشی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارستان فاطمی شهرستان قم بردند و

زیر نظر دکتر مدرسی که اکنون زنـده است و دکتر سـیفی معـالجه می نمودم ، پایم ورم کرده بود به انـدازه یک متکا بزرگ شـده بود و مـدت پنجاه شـبانه روز از شـدت درد حتی یک لحظه خواب به چشـم نرفت و دایما از شدت درد ناله و فریاد می کردم . امکان دانشت کسـی دست به پایم بگذارد؛ زیرا آن چنان درد می گرفت که بی اختیار می شدم و تمام اطاق و سالن را صـدای فریادم فرا می گرفت و در خلال این مدت به حضـرت زهرا و حضـرت زینب و حضـرت معصومه (س) متوسل بودم و مادرم بسـیاری از اوقات در حرم حضـرت معصومه می رفت و توسل پیدا می کرد و یک بچه که در حدود سـیزده الی چهارده سال داشت و پدرش کارگری بود در تهران در اثر اصابت گلوله ای مثل من روی تختخواب پهلوی من در طرف راست بستری بود و فاصـله او بـا من در حـدود یـک متر بود و در اثر جراحـات و فرو رفتن گلوله ، زخم تبـدیل به خوره و جـذام شـده بود و دکترهـا از او مـاءیوس بودنـد و چنـد روز در حـال احتضار بود و گاهی صـدای خیلی ضـعیفی از او شـنیده می شـد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند تمام نکرده است ؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند .

شب پنجاهم بود . مقداری مواد سـمی برای خود کشـی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشـتم و تصـمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم ؛

چون طاقتم تمام شده بود .

مادرم برای دیدن من

آمد ، به او گفتم : اگر امشب شفای مرا از حضرت معصومه گرفتی فبها ، و الا صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفتم ، تصمیم قطعی بود . مادر مغروب به طرف حرم مطهر رفت همان شب مختصری چشمانم را خواب گرفت ، در عالم رؤ یا دیدم سه زن مجلله از درب باغ (نه درب سالن) وارد اطاق من که هما بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود آمدند یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و فهمیدم که اولی حضرت زهرا و دومی حضرت زینب و سومی حضرت معصومه سلام الله علیهم اجمعین - هستند حضرت زهرا جلو ، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف سوم می آمدند مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند حضرت زهرا (س) به آن بچه فرمودند : بلند شو . بچه گفت : نمی توانم فرمودند : بلند شو . گفت : نمی توانم فرمودند : تو خوب شدی . در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست من انتظار داشتم به من هم توجهی بفرمایند ، ولی بر خلاف انتظار حتی به سوی تحت من توجهی نفرمودند ، در این اثناء از خواب پریدم و با خود فکر کردم معلوم می شود آن بانوان مجلله به من عنایتی نداشتند .

دست کردم زیر متکا و سمی که تهیه کرده بود بر دارم و بخورم ، با خود فکر کردم ممکن است چون در اتاق ما قدم نهاده اند از برکت قدوم آنها من

هم شفا یافته ام ، دستم را روی پایم نهادم دیدم درد نمی کند ، آهسته پایم را حرکت دادم دیدم حرکت می کند ، فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام ، صبح شد پرستارها آمدند و گفتند : بچه در چه حال است به این خیال که مرده است ، گفتم : بچه خوب شد ، گفتند چه می گویی ؟ ! گفتم حتما خوب شده ، بچه خواب بود ، گفتم بیدارش نکنید تا اینکه بیدار شد ، دکترها آمدند هیچ اثری از زخم در پایش نبود گویا ابدا زخمی نداشته اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند .

پرستار آمد باند و پنبه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدید پانسمان کند چون ورم پایم تمام شده بود ، فاصله ای بین پنبه ها و پایم بود ، گویا اصلا زخمی و جراحتی نداشته .

مادرم از حرم آمد ، چشمانش از زیادی گریه ورم کرده بود ، پرسید : حالت چطور است ؟ نخواستم به او بگویم شفا یافتم ؛ زیرا از فرح زیاد ممکن بود سکته کند ، گفتم : بهتر هستم رو عصایی بیاور برویم منزل . با عصا (البته مصنوعی بود) به طرف منزل رفتم و بعدا جریان را نقل کردم .

و اما در بیمارستان ، پس از شفا یافتن من و بچه ، غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود ، زبان از شرح آن عاجز است ، صدای گریه و صلوات ، تمام فضای اطاق و سالن را پر کرده بود . (۱۹۸)

شفای بیماری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حضرت حجه الاسلام حاج شیخ

محمد تقی صادق در تحقیقاتی که در مورد داستان ذیل کرده و برای مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) نوشته و فرستاده که ترجمه آن این است که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مؤ منین از شیعه آل محمد (ص) می نویسد :

و تقدیم می دارم به سوی تو کرامت را که هیچ گونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب (س) بانوی بانوان عالم و برگزیده امت است و آن قضیه این است که : زنی به نام فوزیه زیدان از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قراء (روستاهای) جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا جایی که به عنوان عمل جراحی متوسل به بیمارستانهای متعددی گردید ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود ، مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل بیست و پنج سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام با این حال می بود تا اینکه عاشورای آقا ابی عبدالله الحسین (ع) فرا رسید ولی او دیگر از مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست او گرفته ، ناچار برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤ منین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب (س)

در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی (ع) شـفا یافته و از گرفتاری مزبور به در آید ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت تو را شفا دهد همین جا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد .

فوزیه هر چه اصـرار کرد بر اعتـذار آنـان می افزود ناچـار وی خود را به خـدا سـپرده و صبر بیشتری را پیشه نمود ، تـا اینکه در یکی از روزهـای عـاشورا در همسـایگی مجلسـی عزایی جهت حضـرت سیدالشـهداء (ع) بر پـا بود فوزیه به حـال نشسـته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات وعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه زیادی کرد ، تا اینکه بعد از پایان عزاداری با همان حال به خانه بر می گردد . شب با حال گریه و توسل بعد از نماز می خوابد و نزدیک صبح بیدار می شود که نماز صـبح را بخوانـد می بیند هنوز فجر طالع نشده او به انتظار طلوع فجر می نشـیند در این اثناء متوجه دستی می شود که بالای مچ وی را گرفته و یک کسی به او می گوید : (قومی یا فوزیه) برخیز ای فوزیه . او با شنیدن این سخن و کمک آن دسـت فـوری بر می خیزد و به دو قـدمی خـود می ایسـتد و از عقـال و پـای بنـدی که از او برداشـته شـده بی انـدازه مسـرور و خوشحال می شود

. آن وقت نگاهی به راست و چپ می کند ، احدی را نمی بیند . سپس رو می کند به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا می کند به ((الله اکبر)) و ((الا ـ اله الا الله)) گفت وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود را به ((الله اکبر)) و ((لا اله الا الله)) بلند کرد تا اینکه برادرانش با صدای خواهر به سوی او می آیند وقتی آنان او را به آن حال غیر مترقبه دیدند ، صدا به صلوات بلند کردند . آن گاه همسایگان خبردار می شوند ، و آنها نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری می کنند .

این خبر کم کم به تمام شهر رسید و سایر بلاد و قراء مجاور نیز خبردار می شوند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آیند و تبرک می جویند و خانه آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می شد . پس سلام و درود بی پایان بر تربت پاک مکتب وحی حضرت زینب (س) باد . (۱۹۹)

برطرف شدن حاجت یک هندی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

یکی از علمای بزرگوار می گوید : متولی حرم حضرت زینب (س) فرمود : یک روز یک هندی آمد جلوی صحن حضرت زینب دستش را دراز کرد و چیزی گفت . دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد . رفتم پیشش و گفتم : این سکه را با پول من عوض می کنی . مرد هندی با

تعجب گفت : برای چه ؟ گفتم : برای تبرک . با تعجب گفت : مگر شما از این سکه ها نمی گیرید من بیست سال است که هر روز یک سکه می گیرم و در شهر شام زندگی می کنم .

نتیجه احترام یک سنی به زینب (س)

یکی از شیعیان ، به قصد زیارت قبر بی بی حضرت زینب (س) از ایران حرکت کرد تا به گمرک ، در مرز بازرگان ، رسید . شخصی که مسئول گمرک بود ، پیر زن را خیلی اذیت کرد و به شدت او را آزار روحی داد . مرتب سؤ ال می کرد : برای چه به شام می روی ؟ پولهایت را جای دیگر خرج کن .

زن گفت : اگر به شام بروم ، شکایت تو را به آن حضرت می کنم .

گمرکچی گفت : برو و هر چه می خواهی بگو ، من از کسی ترسی ندارم .

زن پس از اینکه خودش را به حرم و به قبر مطهر رساند ، پس از زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرض کرد : ای بی بی ! تو را به جان حسین ات انتقام مرا از این مرد گمرکچی بگیر .

زن هر بار به حرم مشرف می شد ، خواسته اش را تکرار می کرد . آن شب در عالم خواب بی بی زینب (س) را دید که آن را صدا زد .

زن متوجه شد و پرسید : شما کیستید ؟

حضرت زینب (س) فرمود : دختر علی بن ابی طالب (ع) هستم ، آیا از این مرد شکایت کردی ؟

زن عرض کرد : بله ، بی بی

جان ! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داد من از شما می خواهم انتقام مرا از او بگیرید .

بی بی فرمود : به خاطر من از گناه او بگذر .

زن گفت : از خطای او نمی گذرم .

بی بی سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از زن خواست که گمرکچی را عفو کند و در هر بار زن با سماجت بسیار بر خواسته اش اصرار ورزید . روز بعد زن خواسته اش را دوباره تکرار کرد . شب بعد هم بی بی را در خواب و به زن فرمود : از خطای گمرکچی بگذر .

باز هم زن حرف بی بی را قبول نکرد و بار سوم بی بی به او فرمود : او را به من ببخش ، او کار خیر کرده و من می خواهم تلافی کنم .

زن پرسید : ای بانوی دو جهان ! ای دختر مولای من ، این مرد گمرکچی که شیعه نبود ، این قدر مرا اذیت کرد ، چه کاری انجام داده که نزد شما محبوب شده است ؟

حضرت فرمود : او اهل تسنن است ، چند ماه پیش از این مکان رد می شد و به سمت بغداد می رفت . در بین راه چشمش به گنبد من افتاد ، از همان راه دور برای من تواضع و احترام کرد . از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم .

زن از خواب بیدار شد و سجده شکر را به

جای آورد و بعد به شهر خود مراجعت کرد .

در بین راه گمرکچی زن را دید و از او پرسید : آیا شکایت مرا به بی بی کردی ؟

زن گفت : آری اما بی بی به خاطر تواضع و احترامی که به ایشان کردی ، تو را عفو کرد . سپس ماجرا را دقیق بازگو کرد .

مرد گفت : من از قوم قبیله عثمانی هستم و اکنون شیعه شدم . سپس ذکر شهادتین را به زبان جای کرد .

شفای یک جوان

مردی مصری نقل می کرد : روزی در حجره بودم ، زنی باوقار و با حجاب و متانت نزد من آمد و متاعی طلب کرد . سؤ ال کردم : مادر ! چرا پریشانی ؟

عرض کرد : ای جوان مصیر ! یک فرزند بیشتر ندارم ، آن هم به مرض سل مبتلا شده و تمام پزشکان از درمان او عاجز مانده اند حالا آمده ام و آذوقه ای مهیا کنم و به وطن باز گردم .

مردی مصری گفت : می شود امشب را در منزل ما مهمان شوی ، تا من هم طبیبی سراغ دارم و فرزند تو را نزد او می برم ، زن رفت و پسر را آورد و گفت : من هر چه طبیب بوده بردم . مرد مصری رفت در مقام حضرت زینب (س) در مصر ، و طولی نکشید برگشت و به زن گفت : آماده باش برویم .

وقتی که زن با فرزند خود به همراه مرد مصری وارد حرم حضرت زینب کبری (س) شدند ، زن تعجب کرد و گفت : این جا که کسی نیست .

چون این

زن مسلمان نبود و به این چیزها عقیده نداشت ، ولی مصری گفت : شما برو و استراحت کن .

زن در گوشه حرم خوابش برد . اما مرد مصری وضو گرفت و جوان را به همراه یك روسری به حرم بسته و شروع به عبادت نماز و دعا و التماس کرد . ناگهان دید مادر جوان که خوابیده بود ، بیدار شد و نزد جوان آمد و بی اختیار گریه کنان دنبال در ضریح می گردد و جوانش بلند شد و با مادر مشغول زیارت ضریح و حرم مطهر بی بی شدند . مرد مصری مرتب سوال می کرد که چه شده ؟

زن جواب داد : خواب بودم ، دیدم زن جوانی وارد ضریح شد که دستش را به پهلو گرفته بود . وقتی وارد شد ، خانم مجلله ای که در حرم بود ، دست و پاهای او را بوسید و به بی بی فرمود : ای نور چشم من ! این جوان مسیحی را در خانه ات آورده اند ، دست خالی بر مگردان .

گفت : مادر ! خدا را به جان شما قسم دادم تا حاجت این را روا کند .

یك وقت دیدم که مادر وارد جایی شد که همه در پیش پای او برخاسته و حضرت فاطمه (س) فرمود : یا جدا ، یا رسول الله ! در خانه زینب آمده ، و رسول خدا (ص) از خدا خواست تا جوان را شفا عنایت فرماید .

شفای پسری که از بام سرنگون شده بود

مرحوم سید کمال الدین رقعی ، که زمانی مسئولیت واحد تاءسیسات و برق صحن مقدس حضرت زینب (س) را به عهده داشت

، برای یکی از دوستان خود چنین تعریف می کرد :

روزی پسری به نام ((صاحب)) مشغول چراغانی مناره های حرم حضرت زینب (س) برای جشن مبعث بود که از بالای پشت بام به وسط حیاط صحن سرنگون شد . مردم جمع شدند و بلافاصله او را به بیمارستان عباسیه شهر شام منتقل کردند و به علیت حال بسیار وخیم او ، توسط پزشکان بستری شد .

خود او نقل می کند : هنگامی که در روی تخت دراز کشیده بودم ، ناگهان بی بی مجلله ای دست یک دختر کوچک را گرفته و آن دختر فرمود : اینجا چه می کنی ؟ بر خیز و برو کارت را انجام بده . و باز ادامه داد : عمه جان ! بگو برود و کارش را انجام بدهد . بی بی اشاره فرمود : برو کارت نیمه تمام مانده . من که ترسیده بودم ، با همان لباس بیمارستان از روی تخت بلند شدم و فرار کردم . در خیابان افرادی که مرا آورده بودند با تعجب از من پرسیدند : اینجا چه می کنی ؟ و چرا از بیمارستان بیرون آمدی ؟ من شرح واقع را گفتم و خلاصه ، این واقعه ، مشهور آن زمان شهر شام شد .

یهودی و طلب فرزند از زینب (س)

نقل می کنند : در بروجرد مردی یهودی بود به نام یوسف ، معروف به دکتر . او ثروت زیادی داشت ولی فرزند نداشت . برای داشتن فرزند چند زن گرفت ، دید از هیچ کدام فرزندی به دنیا نیامد . هر چه خود می دانست و هر چه گفتند عمل کرد ، از دعا

و دارو ، اثر نبخشید . روزی ماءیوس نشسته بود ، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید : چرا افسرده ای ؟ گفت ، چرا نباشم ، چند میلیون مال و ثروت برای دشمنان جمع کردم ! من که فرزندی ندارم که مالك شود . اوقات وارث ثروت من می شود . مرد مسلمان گفت : من راه خوبی بهتر از راه تو می دانم . اگر توفیق داشته باشی ، ما مسلمانان یك بی بی داریم ، اگر او را به جان دخترش قسم بدهی ، هر چه بخواهی ، از خدا می خواهد . تو هم بیا مخفی برو حرم زینب (س) و عرض حاجت کن تا فرزنددار شوی . می گوید : حرف این مرد مسلمان را شنیدم و به طور مخفی از زنها و همسایه هایم و مردم با قافله ای به دمشق حرکت کردم . صبح زود رسیدیم ، ولی به هتل نرفتم ، اول غسل و وضو و بعد هم زیارت و گفتم : آقا یا رسول الله ! دشمن تو و دامادت در خانه فرزندت برای عرض حاجت آمده ، حاشا به شما بی بی جان ! که مرا ناامید کنی . اگر خدا به من فرزندی دهد ، نام او را از نام ائمه می گذارم و مسلمان می شوم . او با قافله برگشت . پس از سه ماه متوجه شد که زنش حامله است ، چون فرزند به دنیا آمد و نام او را حسین نهادند و نام دخترش را زینب . یهودیها فهمیدند و اعتراضها به من کردند که چرا اسم مسلمانها

را برای فرزنـدت انتخـاب کردی . هر چه دلیـل آوردم نشـد قصه را بازگو کردم ناگهان دیـدم تمام یهودیهایی که در کنار من بودند با صدای بلند گفتند : ((اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله)) و همه مسلمان شدند .

درک عظمت اهل بیت (ع)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

زمانی که اهل بیت (ع) را با آن وضع ناراحت کننـده و بـدون پوشـش مناسب ، سوار شتران برهنه وارد شام نمودند و مردم به آنها می نگریستند و برخی آنان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند ، یکی از شیعیان از دیدن این منظره بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت خود را به امام سجاد (ع) برساند ، ولی موفق نشد . خود را خدمت حضرت زینب (س) رسانید و عرض کرد : ای پاره تن زهرا ! شما از کسانی هستید که جهان به خاطر و وجود شما آفریده شده ، متحیرم که چرا شما را به این صورت می بینم .

حضـرت زینب (س) با دست مبارك اشاره به آسـمان نمود و فرمود : آن جا را بنگر تا عظمت ما را درک نمایی . آن شخص نگـاه می کنـد ، ناگاه لشـکریان زیادی را میان زمین و آسـمان مشاهـده می نمایـد که از کثرت به شـماره نمی آیـد و همچنین مشاهده می کند که جلو اهل بیت (ع) کسـی ندا می دهد که چشمهای خود را از اهل بیتی که ملایکه به آنها نامحرم هستند ، بپوشانید . (۲۰۰)

نفرین زینب (س) در حق بحر بن کعب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

بحر بن کعب (یا ابجر) را آوردند ابراهیم رو به او گفت : راست بگو ، در روز عاشورا چه کردی ؟ وای بر تو باد ! ابجر گفت : کاری انجام نداده ام ، فقط روسـری زینب را از سـرش گرفتم و گواشواره ها را از گوشـش کندم ، به حدی که گوشـهایش را پاره نمود . . .

ابراهیم

در حالی که گریه می کرد گفت : وای بر تو ! آیا چیزی به تو نگفت .

ابجر گفت : چرا ، او به من گفت : خداوند دستها و پاهای تو را بشکند و با آتش دنیا قبل از آخرت تو را بسوزاند ! ابراهیم رو به او کرد و گفت : ای وای بر تو ! آیا از خدا و رسول خدا (ص) خجالت نکشیدی و رعایت حال جد او را ننمودی ؟ آیا هرگز دلت به حال او نسوخت و به حال او رقت و راءفت نیاوردی ؟

ابراهیم گفت : دستهایت را جلو بیار . او دسته را جلو آورد . در همان لحظه دستور داد آنها را قطع کنند . سپس ابراهیم پاهای او را نیز قلم نمود و چشمان او را بیرون آورد و با انواع عذاب و شکنجه ها به درک واصل ساخت .

سکوت محض در هنگام خواندن خطبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در دروازه کوفه در آن ازدحام و شلوغی که صدا به کسی نمی رسد ، زینب (س) می خواست حق را ظاهر کند و خطبه ای انشاد فرماید . هیچ کس گوش نمی کرد . سر و صدای لشکر و هیاهوی تماشاچیان و هلهله ایشان نمی گذاشت صدا به کسی برسد که ناگاه به قوه ولایت اشاره فرمود : ((اشارت الی الناس ان اسکتوا فارتدت الاصوات و سکنت الاجراس)) ساکت شوید ! همه صداها گرفته شد ، بلکه به همان اشاره زنگهای گردن اسبها و قاطرها و شترها ایستاد و در یک سکوت محض خطبه غرایش را انشاد فرمود و حق را ظاهر ساخت (۲۰۱)

متوسل شوید ، ماءیوس نمی شوید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هرکه را حاجتی باشد ، دنیویه و اخرویه ، هر گاه متوسل به خانه آن مظلومه شود ، ماءیوس نخواهد شد؛ چرا که انجام مقاصد از قبیل رحمات اند و اعطای هر مطلبی ، رحمتی است خاص . و چون آن مکرمه ، عالم به رحمات ، و قادر بر اعطای هر گونه موهبات می باشد ، چگونه ممکن است کسی در خانه او روی برد و ماءیوس گردد ؟ با آن جود و کرم که جبلی خانواده محمدی بوده ؟ ! با اینکه هر یک از صدماتی را که متحمل شد ، مکافاتی دنیویه و مثوباتی اخرویه دارد ، که محتاج به تفصیل می باشد و آن منافی با غرض است . ولی اجمالا این مکرمه در این عالم از علایق خود دور مانده زیرا کسانی را که از علاقه خود در این عالم دور افتاده اند هر گاه به او

متوسل شوند - احتراما لها- به علایق خود رسند . (۲۰۲)

اولین سفر به شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حاج سید حسن ابطحی گوید : در سفری که به شام رفتم ، با ماشین شخصی با خانواده ام همسفر بودیم . حدود دویست کیلومتر که به شام مانده بود ، عیبی در موتور ماشین پیدا شد که به هیچ وجه روشن نمی شد . در این بین ، آقا مهدی در بیابان با ماشین بنزش پیدا شد و با کمال محبت ماشین ما را بکسل کرد و به شهر شام آورد ، ولی از این موضوع خیلی ناراحت بودم و به حضرت زینب (س) عرض کردم ! چرا ما با این وضع در سفر اول وارد شام شدیم ؟ ! شب در عالم رؤ یا خدمت حضرت زینب (س) رسیدم ، حضرت در جواب من فرمودند : آیا نمی خواهی شباهتی به ما داشته باشی ؟ مگر نمی دانی ما در سفر اولی که به شام آمدیم ، اسیر بودیم و چه سختی ها کشیدیم ؟ تو هم چون از ما هستی (و سید هستی) باید در اولین سفری که به شام وارد می شوی اسیروار وارد شوی . (۲۰۳)

توسل به زینب کبری (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

مرحوم بهبهانی ، بانی شبستان مسجد نقل می کرد .

پدرم قبل از تمام شدن کار شبستان مسجد ، به مرض موت مبتلا شد و در آن حال وصیت نمود که ((مبلغ دوازده هزار دینار حواله را صرف اتمام کار مسجد نمایید)) .

زمانی که فوت کرد ، به منظور احترام به پدر و اشتغال به مجالس ترحیم ،

چند روزی کار ساختمان تعطیل شد . شبی در عالم خواب پدرم را دیدم که به من گفت :

چرا کـار مسـجد را تعطیـل کردی ؟ گفتم : به منظور احترام به شـما و اشـتغال به مجـالس ترحیمتان . در جوابم گفت : اگر می خواستی برای من کاری بکنی ، نباید کار ساختمان مسجد را تعطیل می کردی .

زمانی که بیدار شدم تصـمیم به اتمام کار ساختمان مسـجد نمودم به این منظور بای حواله دینارهایی که پدرم در وصـیت خود عنوان کرده بود وصول کرده و از آن مصـرف می نمودم . اما هر چه بیشتر جست و جو می کردم حواله ها پیدا نمی شد هر جا که احتمـال وجود حواله ها می رفت گشـتم ، اما خبری از حواله ها نبود . سـرانجام در حالی که بسـیار ناراحت بودم به مسـجد رفته و متوسـل به حضـرت زینب (س) شـدم و خـدا را به حق آن سـاعتی که امام حسـین (ع) و زینب (س) از یکـدیگر وداع نمودند قسم دادم . ناگهان خوابم برد .

پس از مـدتی بیـدار شـدم و دیدم همان ورقه ای که حواله ها داخل آن بود کنار من است از همان ساعت کار مسـجد را ادامه دادم تا به اتمام رسانیدم و همیشه این کرامت را برای دیگران نقل می کنم . (۲۰۴)

گزیده اشعار در منقبت زینب (س)

دختر دریای نجات

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

چاک شده سینه گل از غمت ای همه شب ناله گل همدمت

سینه به سینه غم تو راز شد شاهد شب های پر آواز شد

گوهر دریای عفافی شما در حیایی و عزیز خدا

آن که دلش با تو هم آوا شده موج شکن در دل دریا شده

با تو حدیث غم یاران شنید نغمه پر درد بهاران شنید

وارث اشک و غم و

آه علی ! دفتر صبری و نگاه علی

با تو شده کاخ ستم واژگون گشته به دریای عدم رهنمون

در حیا را چو تو خود مظهری آینه دار ره هر باوری

با تو زمین فخر فروشد به صبر دست بشوید ز تمنای ابر

غیرت آن دست بریده تویی ناله آن زخم چکیده تویی

گرچه برادر به فراتش رسید آب بدید و لب خود را ندید

تشنه اگر وارد پیکار شد سیر به دست شه کرار شد

کرب و بلا بود و عطش در خروش ناله گل بود و غروری خموش

طفل عطش سینه خون را مکید کرب و بلا در شطی از خون دمید

با یادش ؛ ظهر عاشورا

زینب ! بیار آب گلوی حسین را پر کن تو شور اشک سبوی حسین را

ظهر است و یک نسیم که آشفته می کند با دست هاش مشرق موی حسین را

زینب ! غبار فاجعه نزدیک می شود زینب ! ببین ! مقابل روی حسین را

در ناگهان ضربه یک تیغ ، یک تبر پر شد فضای باغچه بوی حسین را

زینب ! به اهل کوفه ، به نامردمان بگو : آری ! خدا خرید گلوی حسین را

کاروان اشک

می نویسم نامه ای با اشک و خون از زبان داغ داران قرون

کاروان اشک و محمل های آه در میان لاله ها می جست راه

لاله ها از سینه های چاک چاک می دمید از سینه گلگون خاک

بال های سوگ در پرواز بود پرده های آه در آواز بود

کاروان را طاقت این راه نیست از دل زینب کسی آگاه نیست

دست ها در آرزوی پیکرند مرغکان عشق ، بی بال و پرند

دشت می گرید در آغوش غروب وای از سیمای مدهوش غروب !

ساقه های نیزه گل داده ست ، آه ! دست ها هر سوی افتاده است ، آه !

می دود در لاله ها خون حسین وای از رخسار گلگون حسین

زینب و بدرود مهمانان خاک زینب و گلزخم های چاک چاک

جامه های زخم بر اندامشان پیشگامان رهایی ، نامشان

هر طرف سروی به خاک افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده است

پیشگامان ، ارغوانی گشته اند لاله رویان ، جاودانی گشته اند

تا اربعین . . .

دل اگر عزم جنون تازی کند سر به روی نیزه جانبازی کند

دل اگر در سینه گردد عشقباز سر به روی نیزه گردد سر فراز

دل اگر در عاشقی دلداده است سر به روی نیزه بردن ساده است

چون جنون در دشت دل گل می کند با لب نی سر تغزل می کند

ظهر عاشورا ، عزیز بوتراب شد به جنگ آخرین پا در رکاب

نقل شیرین جنون در باده کرد ذوالجناح عشق را آماده کرد

بعد از آن بهر وداع آخرین راند سوی خیمه ها سلطان دین

ابتدای کار ، آن شاه شهید روبه روی خیمه زینب رسید

ماه بانوی حرم بیرون بیا ! دختر تیغ دو دم بیرون بیا !

خواهرم ! این

جنگ جنگی دیگر است در طریق عشق ، خط آخر است

یادگار مادرم ، زینب ، بیا ! خواهر غم پرورم زینب ، بیا !

چون که زینب ، اسم خواهر را شنید از نهانگاه حرم بیرون دوید

در مقابل دید اسب شاه را بر کشید از سینه داغ آه را

دید زینب ، یادگار ذوالفقار بار دیگر کرده عزم کارزار

ناگهان سرتاسرش آتش گرفت اشک در چشم ترش آتش گرفت

زانوانش ناتوان ، خم شد ، نشست پایه های آسمان گویی شکست

بر زمین دستی و دستی بر کمر پا شد از نو زینب خونین جگر

بر گل روی برادر رو نمود گریه بر آن چشم و آن ابرو نمود

به شکوه گیسوانت یا حسین ! به دو قوس ابروانت یا حسین !

جان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهرت

مادر ما ، دختر ختم رسل آن که پر پر شد به تیغ غم چو گل

چند دفعه لحظه های آخرش گفت با این دختر غم پرورش

زینب من ! در زمین کربلا می شود سر از حسین من جدا

پیش از آن که وقت را از کف دهی بر گل افتد قد آن سرو سهی

دست بگشا و گلویش را ببوس آن گلوی غنچه بویش را ببوس

جان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهرت

خم بشو ، قدری الف را دل کن زینبت را غرق عشق و حال کن

ای به قربان قد و بالای تو خواهر محنت کش تنهای تو

خم بشو ، قربان عطر و رنگ و روت تا ببوسم غنچه ناز گلوت

شد پیاده از فراز قاچ زین تکسوار عاشقی ، سلطان دین

خم شد و بازوی خواهر را گرفت خواهر

غمدیده را در بر گرفت

آفتاب آمد قرین ماهتاب گوییا گل شد هم آغوش گلاب

دست دور گردن خواهر فکند گریه اهل حرم آمد بلند

خواهرم ، زینب ، تو ای سنگ صبور ! قد بکش ، بشکوه ، ای کوه غرور !

گر چه غمگینی ، به ظاهر شاد باش مرهم زخم دل سجاد باش

ای زبانت ، ذوالفقار حیدری در نگاهت ، صولت پیغمبری

شانه هایت وارث حلم حسن بعد از این ، هستی رسول خون من

تازه این آغاز فصل عاشقی ست خواهرم کار تو اصل عاشقی ست

گر رسول خون من باشی ، خوش است باز هم مجنون من باشی ، خوش است

باز هم روشن ترین کوکب بمان زینب من ! باز هم زینب بمان

بعد از آن رو کرد بر اهل حرم کای عزیزان ، اهل بیت رنج و غم !

بانوان بی قرینه . . . الوداع ام لیلا و سکینه . . . الوداع

موسم موعود پیغمبر رسید فصل سرخ سینه و خنجر رسید

ماه بانوی حرم ، بیرون بیا ! دختر تیغ دو دم ، بیرون بیا !

ذوالجناح آمد چه زینی ، واژگون ذوالجناح آمد ، چه یالی ، غرق خون

ذوالجناح آمد ، نگاهش پر غبار ذوالجناح آمد ، ولیکن بی سوار

آنکه بر نی نور حق را منجلی ست بی گمان راءس حسین بن علی ست

سرنگو ، خورشید روی نیزه رفت جا به جا لرزید پشت عرش هفت

سر به ریوی نیزه دیدن مشکل است خاصه آن سر ، که جگر گوشه دل است

آه از آن دم که میان قتلگاه زینب آمد بر فراز نعش شاه

تا به نعش بی سرش نزدیک شد آسمان در چشم او تاریک شد

دید با چشمش ولی

باور نداشت تن همان تن بود ، اما سر نداشت

گفت : ای نعشی که این سان بی سری تو همان نو باوه پیغمبری ؟

گفت : ای فرزند زهرای بتول ! حاجی حج جنون ، حجت قبول

ناگهان خورشید را بر نیزه دید مشت زد چاک گریبان را درید

ای برادر ! بی تو روز و شب مباد در زمانه بعد از این زینب مباد

ای برادر ! کاشکی زینب نبود جان خواهر ! کاشکی زینب نبود

بعد از این از کربلا تا شام تار می شوم بر ناقه عریان سوار

بعد از این ای چلچراغ خانه ام تازیانه می خورد بر شانه ام

ناله من تا مدینه می رود خار در پای سکینه می رود

حرفها از این و آن خواهم شنید طعنه ها از کوفیان خواهم شنید

کوفه ، شهر گول و نیرنگ و فریب کوفه ، شهر آشنایان غریب !

بعد از این ماییم و فصل بی کسی بعد از این ما و غم و دلواپسی

ای سر سلطان دین ، ای تاج نور ! کی روا باشد که باشی در تنور ؟

طاقتم کو ، بنگرم چوب یزید می خورد کنج لب شاه شهید

این همه داغ و بلیه مشکل است دیدن مرگ رقیه مشکل است

یاد از دیروز و از آن آب و تاب آه از فردا و از شام خراب

ای که معجر می ربایی از سرم زینبم من ، دختر پیغمبرم

روزگاری ، روزگاری داشتم سایه سار از ذوالفقار ما چه شد ؟

گر چه روزی این چنین موعود بود گوهر غلطان در خون . . . الوداع

الوداع . . . ای پور ختم المرسلین تا به دیدار دگر ، تا اربعین

میلاد حضرت زینب (س)

تو مهر روشن

و اوج خصال آینه ای عیار پاکی و حسن کمال آینه ای

تو صبح صادق فجری ، شکوه آینه ای تو حرف روشن و پاک زلال آینه ای

در آسمان اصالت به کهکشان مانی گواه مریم و صبح وصال آینه ای

به صبر و حلم محمد ، شجاعتت چو علی ست به زهد فاطمه مانی ، مثال آینه ای

تویی پیام رسان قیام عاشورا تو مهر صلح حسن ، هم مقال آینه ای

ولادت تو بود رویش صلابت و حجب تویی طراز نجابت جمال آینه ای

تو الگویی به زنان و تو شمس نسوانی تو زیوری به زمان و مدال آینه ای

تو شعر سبز شگونی ، تو بحر خوش یمنی بهار حسین و ، الحق که فال آینه ای

پیام مکتب تو درس هر پرستار است تو شعر سبز بهار ، اعتدال آینه ای

تو زیب صبر و شکوهی فرشته تقوا تو قهرمان زنانی ، جلال آینه ای

طنین صاعقه مانی به بزم بد خواهان تو سیف ایزد و چونان هلال آینه ای

غزل به وصف تو گر مختصر کند ((قدسی)) به قدر وسع و توان و مجال آینه ای

پیام خون حضرت زینب (س)

وقتی به دل داغ برادر ماند و زینب یک کربلا غم در برابر ماند و زینب

وقتی شهادت حرف آخر را رقم زد غمنامه تنهای بی سر ماند و زینب

وقتی خزان بر سرخی آلاله ها زد صحرایی از گل های پرپر ماند و زینب

وقتی که آتش با قساوت همزبان شد در خیمه ها توفان آذر ماند و زینب

وقتی غزالان حرم هر سو رمیدند موی پریشان ، دیده تر ماند و زینب

وقتی فضا خالی شد از پرواز یاران یک آسمان بی کبوتر ماند و زینب

تا کربلا

در کربلا مدفون نگردد در نینوا فریاد آخر ماند و زینب

دیدیم جای گریه ، جای ناله کردن ((قد قامت)) غوغای دیگر ماند و زینب

دست علی از آستینش شد نمایان روح شجاعت های حیدر ماند و زینب

هنگامه ای دیگر به پا شد کربلا را اوج تعهد ، حفظ سنگر ماند و زینب

تکمیل نهضت در بیانش جلوه گر شد وقتی پیام خون رهبر ماند و زینب

زینب ؛ پاسدار لاله ها

می سوخت چوشمع و پایداری می کرد

دل از مژه جای اشک جاری می کرد

شب دختر شیر حق به جای عباس

از عترت عشق پاسداری می کرد

با پای برهنه

زان فتنه خونین که به بار آمده بود خورشید ولا ، بر سر دار آمده بود

با پای برهنه ، دشت ها را زینب دنبال حسین ، سایه وار آمده بود

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹